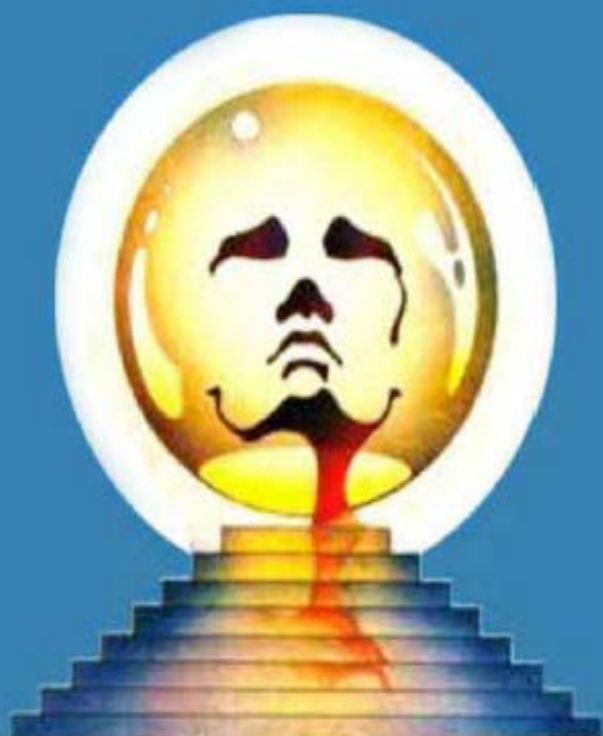


اَرابه خدایان

اریک ون دانیکن

ترجمه: سیامک بودا



ارابه خدايان

نويسنده: اريك ون دانيكن

ترجمه: سيامك بودا

تصحيح و تنظيم: كرمرضا خزلي

مقدمه نویسنده

نوشتن این کتاب مستلزم شهادت بوده و خواندن آن نیز احتیاج به شهادت دارد زیرا فرضیه ها و مدارک ارائه شده با عقاید رسمی باستان شناسی که با استحکام کامل بجا و باقی مانده متغایر می باشد.

دانشمندان آنرا « چرند » تلقی خواهند کرد، و جزء فهرست آن دسته از کتابهایی که به فراموشی سپرده می شوند در خواهد آمد، و عوام هنگامی که با موضوعی روبرو می شوند که امکان دارد کاوش در باره گذشته حتی جالب تر از آینده باشد، ترجیح می دهند که به درون لاک زندگی معمولی خود فرو بروند.

با این وجود یک موضوع واضح است و آن این است که گذشته ما چیزی غیرعادی و نامفهوم در بردارد، گذشته ای که هزاران میلیون سال است پشت سر گذاشته ایم. گذشته ای که با خدایان که در سفینه های خود به زمین آمدند همخوانی داشته. گذشته ای که مملو از موفقیت های باور نکردنی فنی و مجموعه ای از علوم می باشد. علمی که امروز تا حدی برای ما نامفهوم می باشند.

باستان شناسی ما ناقص به نظر می رسد زیرا ما نوعی باتری های الکتریکی را کشف کرده ایم که هزاران سال قدمت دارند. زیرا ما موجوداتی را که لباس کامل فضانوردی که با بستهای پلاتین بسته شده کشف می کنیم. زیرا ما ارقام پانزده رقمی را که حتی یک کمپیوتر قادر به ثبت آن نیست بدست می آوریم.

ولی چگونه این بشر ماقبل تاریخ قادر بوده این واقعیت های باور نکردنی را بوجود بیاورد؟

یک چیز غیرعادی نیز در باره ادیان ما وجود دارد و آن نویدها، کمکها و بخشش های یکنواختی است که هر یک از ادیان به بشر داده است. خدایان بشر اولیه نیز، چنین وعده هائی داده بودند.

چرا به آنها وفا نکردند؟ چرا سلاح بسیار مدرن خود را بر ضد بشر بدوی بکار بردند؟ و چرا برای از بین بردن او نقشه ها طرح کرده بودند؟

بگذارید به این عقیده خو بگیریم که دنیای اعتقاداتی که در طول قرون ریشه دوانیده فرو خواهد ریخت. چند سال تحقیقات دقیق و صحیح، این برج فکری را که در آن احساس امنیت می کرده ایم در هم خواهد کوبید.

دانشی که در کتابخانه های مخفی اجتماعات سری نهفته بوده روز به روز کشف می شود. دوران سفرهای فضائی دیگر دوران اسرار نیست. سفر فضائی ما را چون تیری بسوی خورشیدها و ستارگان پیش می برد و نیز پرده تاریکی را که گذشته ما را پوشانیده پاره خواهد کرد.

خدایان و موبدان، پادشاهان و قهرمانان همگی از گذشته تاریک ما آشکار می گردند. ما باید از آنها بخواهیم که اسرار خود را به ما فاش نمایند، البته اگر بخواهیم با استفاده از قدرت و وسایل علمی و فنی در باره گذشته خود کاوش نماییم و هیچ جای خالی را باقی نگذاریم.

لابراتورهای جدید باید کار تحقیقات باستانشناسی را در دست بگیرند. باستانشناسان باید با دستگاه های بسیار جدید از نقاط ویران شده گذشته دیدن نمایند.

خدایان دوره تاریک، آثار بشمارى از خود به جای نهاده اند، آثاری که امروز برای اولین بار قادر به خواندن و درک آن می باشیم. زیرا ممکن است مشکل سفرهای فضائی، که موضوع مورد بحث می باشد، برای انسان هزاران سال پیش

یک واقعیت بوده نه یک مشکل. به نظر من اجداد ما در دوران تاریک از اعماق کیهان ملاقاتهائی داشته اند، اگر چه هنوز نمی دانم که این موجودات متفکر مافوق زمین، چه کسانی هستند و از کدام یک از کرات آمده بودند. با این وجود معتقد هستم که این ناآشنایان قسمتی از انسانهایی را که در آن زمان می زیسته از بین برده و نوع جدید و شاید هوموسپین ها را بوجود آورده اند.

این یک نظریه انقلابی است و پایه های برج فکری را که بسیار محکم به نظر می رسید تکان می دهد. هدف من این است که اینچنین دلایل و مدارکی ارایه بدهم.

بدون همکاری و تشویق عده کثیری من قادر نمی بودم این کتاب را به پایان برسانم. می خواهم از همسرم که در طول این چند سال که مرا به ندرت دیده به خاطر درک او تشکر کنم.

می خواهم از دوستم هانس نیونر که هزاران میل با من همراهی کرد و به خاطر کمکهای پرارزشش تشکر کنم. می خواهم از کارکنان ناسا در هیوستن، کیپ کندی و هانتسویل که مراکز تحقیقاتی خود را به من نشان دادند تشکر کنم. از پروفیسور دکتر ورنر فون براون، دکتر ویلی لیو برت اسلاتری تشکر می کنم. می خواهم از عده کثیری در سراسر جهان که کمک هایشان، تشویق هایشان و گفتگوهایشان نوشتن این کتاب را ممکن نمود تشکر نمایم.

اریک ون دانیکن

مقدمه مترجم

این سؤال که آیا بشر تنها موجود متفکر کیهانی می باشد ما را از آغاز پیدایش به خود مشغول داشته. اصل پیشرفت و تکامل فنی و علمی بشر همین اشتیاق به یافتن جواب به معماهای نهفته در جهان مافوق بشری است. یک موضوع روشن است و آن این است که غیرممکن در دنیای انسانها وجود ندارد و او با قدرت و پشتکاری که در وجودش قرار دارد به همه چیز دست خواهد یافت، فقط زمان، عامل موثر می باشد.

آنچه که ما از تمدن گذشته خود داریم نشان دهنده یک سیر صعودی به سوی تمدنی برتر است. البته منظور از برتر، پیشرفت علمی و فنی می باشد زیرا تکامل اجتماعی، موضوعی است که فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی در این مورد باید نظر بدهند.

انسان باید از لحاظ علمی و فنی ترقی کند. او قادر به پرواز نیست ولی پرواز می کند و حتی از منزلگاه خود یعنی زمین خارج شده و قدم به خاک ناآشنا می گذارد. پیشرفت علم این قدرت را که تا چند سال پیش غیرممکن به نظر می رسید ممکن ساخت.

رسیدن به کرات دیگر خورشیدی نیز برای او امکان دارد، فقط او باید در فنون خود پیشرفت بیشتری کند. تا به این حد مانعی بر سر راه سفرهای اکتشافی او وجود ندارد ولی هنگامی که بخواهد از کرات خورشیدی فراتر رود و

به همسایگان دیگرش برسد به موانعی برخورد می کند که فعلاً از لحاظ علمی که معیار پیشرفت اوست و حد آن حد پیشرفت او می باشد غیرقابل عبور می باشد. در سفرهای کوتاهتر سرعتهای معمولی کاملاً موثر بوده، لذا زمان چندان عامل مهمی نمی باشد. ولی هنگامی که نزدیکترین ستاره به خورشید در حدود یازده سال نوری فاصله دارد دیگر سرعتهای معمولی ابداً تاثیری در رسیدن به هدف نخواهند داشت و عامل زمانی بیش از حد بزرگ می شود.

پس او باید سفینه ای فضائی بسازد که با سرعت نور پیش برود که فعلاً بنا بر فرضیه ها با موانع فیزیکی برخورد می کند که از لحاظ زمانی او را دچار اختلالاتی می نماید.

پیشرفت کنونی انسان تا به این حد می باشد، ولی آیا موجودات متفکر دیگری در این جهان هستند که سالها پیش این مشکلات را حل کرده باشند؟ و آیا ما تنها موجودات متفکر کیهانی هستیم؟

دانشمندان علوم، حاضر نیستند در باره موضوعاتی که نتوانند آنها را به صورت فرمول ثابت کنند بحث نمایند ولی دیگران که طرز فکر فیلسوفانه ای دارند از حدس زدن و کاوش در این موارد فروگذاری نمی کنند.

به هر صورت این سؤالات تا زمانی که جوابی برای آنها پیدا شود باقی خواهند ماند و برای جوابگویی به آن فقط دو راه وجود دارد: یکی اینکه آنقدر در علم پیشرفت کنیم که بتوانیم مستقیماً کاوش نماییم و در صورت وجود با این موجودات تماس حاصل کنیم، و دیگر اینکه برای بدست آوردن مدارکی از بازدید چنین موجودات متفکری از زمین در تاریخ گذشته خود جستجو نماییم.

مورد اول فعلاً امکان ندارد ولی هنگامی که زمان فرا برسد بدون هیچگونه شک و تردیدی موضوع را کاملاً روشن خواهد نمود.

اریک ون دانیکن از روش دوم برای به ثبوت رسانیدن وجود موجودات کیهانی استفاده می کند و به دنبال مدارک و آثاری در گذشته تاریخ انسان

دست به کاوش می زند و مدارکی نیز به دست می آورد. البته هر چه را که ارایه می دهد از نقطه نظر این فرضیه، طوری تفسیر می کند که خواننده را عمیقاً به فکر وامیدارد که شاید چیزی که او می گوید یک حقیقت باشد. همانطور که خود او کراراً متذکر می شود جوابهای دیگری برای آنچه که او به عنوان مدرک عرضه می کند وجود دارد. چون قبلاً اشاره کرده ام دانشمندان مادامی که نتوانند موضوعی را به صورت فرمول به ثبوت برسانند حاضر به قبول آن نخواهند بود. به هر حال اریک ون دانیکن فرضیه خود را با مدارکی همراه می کند و با دقت کامل این مدارک را تفسیر می نماید که خواننده را مجذوب می کند ولی تنها آینده حقیقت را روشن خواهد کرد.

سیامک بودا

فهرست

فصل اول	آیا در کیهان موجودات متفکر وجود دارند؟
فصل دوم	هنگامی که سفینه فضایی ما بر زمین نشست
فصل سوم	دنیای غیرممکن ابهامات
فصل چهارم	آیا خدا یک فضانورد بوده است؟
فصل پنجم	ارابه های آتشین از آسمانها
فصل ششم	تخیلات و حماسه های قدیم یا حقیقت؟
فصل هفتم	آثار باستانی یا مراکز سفر فضایی؟
فصل هشتم	جزیره ایستر، سرزمین مردان پرنده
فصل نهم	معماهای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر
فصل دهم	تجربه زمین از فضا
فصل یازدهم	کاوش برای ارتباط مستقیم
فصل دوازدهم	آینده
از مترجم و در حاشیه	

فصل اول

آیا موجودات متفکر دیگری در دنیا وجود دارند؟

آیا این قابل قبول است که ما انسانهای قرن بیستم تنها تنها موجودات زنده جهان هستیم؟ و به دلیل آنکه یک نمونه موجود انسان مانند که به کرات دیگر تعلق داشته باشد در موزه های ما وجود ندارد این اصل را بپذیریم؟ این عقیده که زمین ما در این کیهان پرستاره تنها کره ای است که دارای انسان است هنوز به شدت مورد قبول می باشد.

ولی به محض اینکه ما نتایج حاصله از تحقیقات اخیر خود را مورد بررسی قرار بدهیم با انبوه سئوالات روبرو می شویم.

آنطور که ستاره شناسان می گویند در یک شب که آسمان صاف است ما با چشم غیرمسلح قادر هستیم در حدود ۴۵۰۰ ستاره را ببینیم و با تلسکوپ یک رصدخانه کوچک می توانیم تقریباً دو میلیون ستاره و با تلسکوپ های مدرن انعکاسی میلیونها ستاره را مشاهده نماییم و ما در مقابل ابعاد غیر قابل درک فضا و سیست مه های ستارگان به جز ذره ای ناچیز بیش نیستیم.

گفته می شود در مسافتی در حدود ۱/۵ میلیون سال نوری تقریباً ۲۰ کهکشان وجود دارد (یک سال نوری عبارت است از مسافتی که نور در یک سال

طی می کند و برابر است با $۳۶۵ \times ۲۴ \times ۶۰ \times ۱۸۶۰۰۰$ (میل) و باز این تعداد بی شمار ستارگان در مقابل هزاران کهکشان پیچی که تلسکوپ الکترونیک نشان می دهد قابل مقایسه نمی باشد.

باید خاطرنشان کنم که امروزه تحقیقات در این باره تازه آغاز شده است. «هارلو شپلی» (۱) ستاره شناس معروف از روی محاسباتی که به عمل آورده حدس می زند که (با در نظر گرفتن قدرت تلسکوپهای کنونی) ۱۰ به توان ۲۰ ستاره در برد دید تلسکوپ های امروزی باشد و هنگامی که «شپلی» امکان وجود یک سیستم کره ای را به یک در هزار ستاره قرار داده ما می توانیم حدس بزنیم که این نسبت از روی احتیاط تخمین زده شده است. اگر ما همچنان بر همین اساس ادامه بدهیم که بر فرض وجود محیط مناسب برای زیست فقط در یک در هزار ستاره باشد با این وجود محاسبه به رقم ۱۰ به توان ۱۴ می رسد. «شپلی» می پرسد چند ستاره در این فضای بی انتها اتمسفر قابل زیست دارند؟ یک در هزار؟ با این وجود تعداد ۱۰ به توان ۱۱ ستاره باقی می ماند که قابلیت پرورش حیات را دارند. اگر فرض کنیم که فقط از هزار کره از این تعداد یکی قادر به وجود آوردن حیات باشد باز ۱۰۰ میلیون کره باقی می ماند که ما می توانیم فرض کنیم زندگی درون آنها وجود دارد. این محاسبات بر روی تحقیقاتی که به وسیله روش های امروزی و با استفاده از تلسکوپ انجام شده به دست آمده و باید اضافه کرد که این رویه روز به روز رو به پیشرفت می باشد. اگر ما فرضیه بیوشیمیست دکتر «میلر» (۲) را که می گوید اوضاع برای ایجاد حیات ممکن است در یکی از این کرات زودتر از زمین دست به کار شده باشد قبول کنیم

باورقی:

Harlow Shapley – ۱

Miller – ۲

امکان وجود تمدن پیشرفته تر از ما در ۱۰۰,۰۰۰ کره می باشد.

پرفسور دکتر «ویلی لی» (۱) نویسنده علمی معروف و دوست «ورنرون بران» (۲) در نیویورک اظهار داشت: تعداد ستارگان در جاده شیری به تنهایی به ۳۰ میلیارد می رسد. این فرضیه که جاده شیری در حدود ۱۸ میلیارد سیستم قمری در خود دارد مورد قبول ستاره شناسان امروزی می باشد و اگر باز ما این رقم مورد بحث را تا آنجا که ممکن است پایین بیاوریم و بگوییم که فقط یک درصد کرات در مدار به دور خورشید خود می توانند در یک درجه حرارت مطلوب قرار بگیرند باز ۱۸۰ میلیون کره باقی می ماند که امکان زیست بر روی آنها وجود دارد و اگر باز فرض کنیم که یک درصد اقماری که می توانند ایجاد حیات نمایند در حقیقت حیات بوجود می آورند باز $1/8$ میلیون کره خواهیم داشت که امکان وجود حیات را دارند. باز هم فرض کنیم که از صد کره دارای حیات فقط یکی دارای موجوداتی است که از لحاظ فکری هم سطح موجودات انسانی باشد، باز جاده شیری رقم بزرگی معلول با ۱۸ هزار کره را خواهد داشت که دارای موجودات زنده می باشند.

بر طبق آخرین شمارش تعداد ستارگان جاده شیری ۱۰۰ میلیارد برآورد شده که نشان می دهد از رقم محتاطانه پروفیسور «لی» به طور قابل ملاحظه ای بیشتر می باشند.

بدون در نظر گرفتن کهکشانها و ارقام احتمالی دیگر در جاده شیری در حدود ۱۸۰۰ کره مشابه به زمین وجود دارد که دارای اوضاع و موقعیت لازم برای ایجاد حیات می باشند و باز اگر بگوییم که فقط در یک درصد از این کرات

باورقی:

Willy Ley – ۱

Wernher Von Brann – ۲

حقیقتاً حیات وجود دارد ۱۸۰ کره باقی می ماند!

هیچ شکی نیست که کراتی مشابه زمین وجود دارند، با مخلوط گازهای اتمسفری مشابه، قوه جاذبه مشابه، گیاهان مشابه و شاید حیوانات مشابه. آیا برای کره ای که بخواهد دارای حیات باشد لازم است اوضاع طبیعی اش مشابه زمین باشد؟

این عقیده معروف که حیات فقط در اوضاعی مانند اوضاع طبیعی زمین بوجود می آید حقیقت ندارد. این کاملاً یک اشتباه است که زندگی نمی تواند بدون آب و اکسیژن به وجود بیاید. حتی بر روی زمین نوعی موجودات زنده وجود دارند که به اکسیژن احتیاج ندارند. یک نوع باکتری به نام «انیوراییک» (۱) می باشند که مقدار کمی اکسیژن برای آنها مانند سم می باشد. پس چرا نمونه عالی تری از موجودات زنده وجود نداشته باشد که از اکسیژن بی نیاز باشد؟

تحت فشار دانش های جدید که روز به روز ما به دست می آوریم باید سعی کنیم که دنیای فکری خود را بالا برده و با دانش امروز همسطح نماییم.

تا چندی پیش تحقیقات علمی این دنیای خاکی ما را یک کره بسیار مطلوب می دانست که نه سرد است نه گرم - دارای مقدار زیادی آب می باشد - منبع نامحدودی از اکسیژن دارد و روشهای «الی» دائماً به طبیعت زندگی می بخشد. اما این حقیقت که حیات می تواند فقط در محیط کره ای مانند زمین بوجود بیاید و تکامل پیدا کند اشتباه است. بر طبق محاسبه در حدود دو میلیون انواع مختلف موجودات زنده بر روی زمین وجود دارد و از این دسته به طوری که حدس زده می شود در حدود ۱/۲ میلیون از آنها از لحاظ علمی شناخته شده می

پاورقی:

Anaerobic - ۱

باشند. باز در میان این دسته انواع موجودات شناخته شده در حدود چندین هزار آنها بر طبق عقاید امروز ابدأ نباید زنده باشند! محیط زیست باید دوباره مورد تفکر و آزمایش قرار گیرد.

مثلاً این کاملاً قبول شده است که آب رادیواکتیو خالی از هرگونه میکروب می باشد ولی در حقیقت یک نوع باکتری وجود دارد که زندگی خود را با این محیط، آب کشنده، وفق داده و در اطراف راکتورهای هسته ای به سر می برد.

آزمایشی که توسط دانشمند معروف دکتر «سیگل» (۱) در این مورد به عمل آمد به نظر چندی آور می باشد. او مصنوعاً اتمسفر کره مشتری را در آزمایشگاه خود بوجود آورد و در این اتمسفر باکتری و خزه پرورش داد که دارای هیچیک از موادی که ما لازمه حیات به شمار می آوریم نمی باشد.

آمونیاک، متان و هیدروژن آنها را از بین نبرد. آزمایش «هینتن» (۲) و «بلام» (۳) انتومولوژیستهای دانشگاه بریستول هم این چنین نتیجه شگفت انگیزی داشتند. دو دانشمند یک حشره را به مدت چندین ساعت در درجه حرارت ۱۰۰ درجه خشک نمودند و سپس فوراً خوکچه هندی خود را داخل هیلیم مایع کردند، آنطور که معروف است به سردی فضای خلاء می باشد. بعد از آنکه آنها را تحت تشعشع قوی قرار دادند دوباره در محیط عادی خود رها نمودند. حشرات به زندگی بیولوژیکی خود ادامه دادند و پس از مدتی نوزادهای کامل و سالم به بار آوردند.

همچنین ما از باکتری هایی با اطلاع هستیم که در کوه های آتش فشان زندگی می کنند و برخی سنگ می خورند و برخی دیگر آهن می سازند. انبوه

باورقی:

Siegel – ۱

Hinton – ۲

Blum – ۳

علامتهای سؤال بیشتر می گردد.

آزمایشات همچنین در مراکز علمی ادامه دارد و روز به روز دلایل تازه ای به دست می آید که حیات فقط در محیطی مثل کره زمین پدید نمی آید.

از قرن ها پیش این چنین به نظر می رسید که زمین به دور قوانین و اوضاعی که حاکم به زندگی روی زمین است می گردد. این اعتقادات طرز فکر ما را در باره بسیاری از چیزها تیره و خموده کرده است. این بر محققین علمی چشم پوش زده، کسانی که بدون هیچ تردیدی مقایسات سیستم افکار ما را در باره کیهان بوجود می آورند.

« تیلهارد دو چاردین » (۱) متفکر معروف بر این عقیده بود که در کیهان فقط غیرممکن امکان حقیقت بودن را دارد!

اگر طرز فکر ما برعکس هم کار می کرد این چنین معنی می داد که متفکرین کرات دیگر محیط حیاتی خود را به عنوان اساس قبول می کردند. اگر آنها در محیطی که درجه حرارت آن از ۱۵۰ درجه الی ۲۰۰ درجه می باشد زندگی می کردند اینطور تصور می کردند که این درجه حرارت که ما فکر می کنیم برای زندگی ما کشنده است، لازمه حیات در کرات دیگر می باشد. این با منطقی که ما می خواهیم گذشته تاریخ خود را روشن نماییم تطبیق می کند.

ما به خاطر حفظ شخصیت خود باید روشنفکر و منطقی باشیم. هر فرضیه ای زمانی غیر قابل قبول به نظر می رسد، و تاکنون تعدادی از آنها واقعیتهای روزانه گردیده اند البته امثال بالا به منظور نشان دادن امکانات غیر قابل قبول ذکر شده اند و اگر چیزهای غیر قابل قبول که ما امروز نمی توانیم درک کنیم نشان داده شود که حقیقت دارند و خواهند بود، درها به روی ما باز خواهد شد و ما

پاورقی:

Teilhard de Chardin - ۱

خواهیم توانست که به غیر قابل امکانات که کیهان در خود نهفته دارد دست یابیم، گر چه ما زنده نخواهیم بود که آن را به چشم ببینیم.

به طوری که حدس می زنید کیهان در حدود ۸ تا ۱۲ میلیارد سال سن دارد. «میتئورایت» ها (۱) ذرات مواد آلی را به زیر میکروسکپ های ما می آورند و باکتریهای چندین میلیون ساله با زندگی تازه ای بیدار می شوند. ذرات معلق در فضا به وسیله واکنش نور خورشید بر آنها کیهان را طی می کنند و زمانی می رسد که در محیط جاذبه یک کره قرار گرفته و در آنجا حبس می شوند. حیات تازه همچنان به تکامل خود در این دوره بی انتهای پیدایش ادامه می دهد، همانطور که میلیونها سال ادامه داده است.

آزمایشات دقیق و متعددی که از سنگهای قسمتهای مختلف زمین به عمل آمده ثابت می کند که پوسته زمین در حدود ۴۰۰۰ میلیون سال پیش بوجود آمده است و آنچه را که دانش می داند این است که چیزی مانند انسان یک میلیون سال پیش می زیسته! و از این رودخانه عظیم زمان انسان فقط قادر بوده است که جوی باریک ۷۰۰۰ سال تاریخ را سد نماید، آن هم به خرج زحمتهای زیاد، حوادث بی شمار و مقدار زیادی کنجکاوی. ولی در مقابل هزاران میلیون سال تاریخ کیهانی ۷۰۰۰ سال تاریخ انسانی چه اهمیتی دارد؟

ما سمبل آفرینش هستیم؟ ۴۰۰ هزار سال طول کشیده ما به این مقام و موقعیت برسیم. چه کسی می تواند دلایل محکمی بیاورد که نشان بدهد که چرا یک کره دیگر نمی تواند اوضاع موافقی برای زیست موجود متفکر مشابه دارا باشد؟ آیا ما حق داریم که این فرضیه را رد کنیم؟ تاکنون که چنین کرده ایم. چند بار ستون های دانش فرو ریخته اند. صدها نسل فکر می کردند که زمین

پاورقی:

Meteorite - ۱

مسطح می باشد. قوانین دوره آهن که می گفت خورشید به دور زمین می گردد هزاران سال مورد قبول بود. ما هنوز حتم داریم که زمین ما مرکز همه دنیا می باشد گر چه این ثابت شده است زمین به جز کره ای ناچیز و معمولی نمی باشد و فاصله اش تا مرکز جاده شیری ۳۰ هزار سال نوری است.

زمانی فرا رسیده که ما به ناچیزی خود اقرار کنیم و در کشفیات کیهان بی انتها و دست نیافته بکوشیم. فقط آنموقع است که ما خواهیم دانست چیزی به جز مورچگان در این دیار عظیم کیهانی نیستیم. با این وجود آینده و پیشرفت ما در آسمانها قرار دارد، جایی که «خدایان» قول داده اند.

فقط موقعی می توانیم قوی و بی باک باشیم و در باره گذشته خود با صداقت و بی طرفی کاوش کنیم که بتوانیم به آینده خود بنگریم.

فصل دوم

هنگامی که سفینه فضایی ما به زمین نشست

« ژول ورن » (۱) پدر تمام داستان های علمی، یک نویسنده شناخته شده و مورد قبول می باشد. تخیلات او دیگر یک داستان علمی نمی باشد و فضانوردان ما به جای ۸۰ روز در ۸۶ دقیقه به دور زمین می گردند.

ما اکنون یک سفر تخیلی را که امکان دارد به وسیله یک سفینه فضایی انجام گیرد مورد بحث قرار می دهیم، اگر چه این سفر خیالی خیلی زودتر از فاصله بین داستان ژول ورن و سفر ۸۰ روزه اش به دور زمین و حرکت برق آسای فضانوردان ما در ۸۶ دقیقه خواهد بود ولی بگذارید در این فواصل کوتاه به بحث ادامه بدهیم.

فرض کنیم که سفینه فضایی ما در ۱۵۰ سال آینده زمین را به سوی خورشیدهای دوردست ترک کند. سفینه فضایی ما به بزرگی کشتیهای اقیانوس پیمای کنونی خواهد بود و به وزن ۱۰۰ هزار تن و با سوخت به وزن ۹۹۸۰۰ تن

پاورقی:

Jules Verne - ۱

یعنی قدرت بار کمتر از ۲۰۰ تن، تعجب آور نیست!

هم اکنون ما قادر هستیم در حالی که در مدار زمین حرکت می کنیم یک سفینه فضایی را قطعه به قطعه بسازیم، و با این وجود این ساختمان در دو قرن دیگر لزومی نخواهد داشت چون امکان دارد این چنین سفینه غول پیکری را در کره ماه ساخت. بعلاوه تحقیقات در باره موتور و سوخت موشک ها به سرعت در پیشروی می باشد. موتور موشکهای آینده کلاً از قدرت هسته ای استفاده خواهند کرد و به سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت خواهند نمود. یک روش جسورانه، که صحت آن به وسیله آزمایشاتی که بر روی ذرات هسته ای جداگانه ثابت شده، موشکهای فوتونی می باشد. سوخت حمل شده بوسیله راکتهای فوتونی آنها را قادر می سازد که آنقدر به سرعت سیر نور نزدیک بشوند که تحت تاثیر قوانین نسبی قرار بگیرند. مخصوصاً تکان زمانی بین سکوی پرتاب موشک و سفینه صورت خواهد گرفت. سوخت به تشعشعات الکترومغناطیسی تبدیل خواهد شد و به جای انفجار عکس العملی سفینه را به سرعت نور حرکت خواهد داد.

از نظر تئوری، موشکهایی که دارای محرک فوتونی می باشند می توانند تا ۹۹٪ سرعت نور حرکت نمایند. با این سرعت مرزهای منظومه شمسی از بین خواهد رفت، عقیده ای که ما را به فکر واهی دارد. ولی باید بدانیم که ما از پیشروی های عظیم تکنولوژی برخوردار هستیم، که پدران ما آغاز آن را دیدند و بهت زده شدند. راه آهن، برق، تلگراف، اولین اتومبیل و اولین هواپیما. خود ما موسیقی را برای اولین بار بوسیله امواج شنیدیم و تلویزیون رنگی دیدیم، اولین پرتاب سفینه فضایی را دیدیم و اخبار و عکس بوسیله ماهواره های متحرک در مدار زمین به دستمان رسید.

فرزندان ما به مسافرتها بین ستاره ای خواهند رفت و به تحقیقات کیهانی در قسمت های فنی در دانشگاه ها مشغول خواهند شد.

بیایید سفر سفینه خود را به یک ستاره ثابت دنبال کنیم. خیلی جالب می شد اگر می دانستیم که سرنشینان سفینه در طول سفر خود برای گذراندن وقت چه می کردند. مسافت های طی شده بسیار وسیع و زمان برای افرادی که بر روی زمین باقی مانده اند به کندی خواهند گذشت و تئوری نسبی انیشتاین واقف خواهد بود. ممکن است به نظر عجیب بیاید ولی زمان برای سرنشینان سفینه که با سرعتی نزدیک به سرعت نور در حرکت می باشند کندتر از زمان برای مردم روی زمین خواهد گذشت.

اگر سفینه با سرعتی معادل با ۹۹٪ سرعت نور حرکت کند فقط ۱/۱۴ سال برای مسافران خواهد گذشت در حالی که برای افرادی که روی زمین جا مانده اند صد سال خواهد بود. تفاوت بین زمان برای فضاوردان و مردم روی زمین بوسیله فرمول زیر قابل محاسبه می باشد. فرمول به مبادله «لورنتز» (۱) معروف است.

$$\frac{t}{T} = \sqrt{1 - \left(\frac{v}{c}\right)^2}$$

t = زمان برای فضاوردان.

T = زمان برای زمین.

v = سرعت حرکت.

c = سرعت نور.

سرعت حرکت سفینه فضایی را می توان بوسیله فرمول عادی محرک راکت که توسط پرفسور «اکرت» (۲) محاسبه شده به دست آورد.

پاورقی:

۱ Lorentz

۲ Ackert

$$\frac{v}{w} = \frac{I(I - t)^2 - \frac{w}{c}}{\frac{w}{c} \left[I(I - t^2) \frac{w}{c} \right]}$$

$V =$ سرعت.

$W =$ سرعت محرک.

$C =$ سرعت نور.

$t =$ بار سوخت در موقع پرتاب.

در موقعی که سفینه فضایی ما به هدف خود یعنی ستاره ثابت می رسد فضانوردان حتماً کره را مورد تحقیق قرار می دهند. موقعیت خود را به دست می آورند، تحقیقات طیفی به عمل می آورند و قدرت جاذبه و مدار آن را محاسبه خواهند نمود و بالاخره کره ای را که اوضاع آن نزدیکتر به زمین می باشد برای فرود آمدن انتخاب خواهند نمود. اگر سفینه فقط دارای بار سوخت باشد یعنی پس از سفر خود، فرضاً هشت سال نوری، چون تا به این موقع بار انرژی خود را مصرف نموده لازم خواهد بود که مخازن را در رسیدن به هدف از مواد سوختی فیزیکی پر نماید. فرض کنیم که کره ای که برای فرود آمدن انتخاب کرده اند به زمین شباهت دارد. من خاطرنشان کرده ام که این کاملاً امکان دارد. بگذارید باز هم فرض کنیم که تمدن موجودات کره ملاقات شده در سطح تمدن مردم زمین در ۸ هزار سال پیش باشد. البته این موضوع قبل از فرود آمدن سفینه بوسیله دستگاه های آن روشن خواهد شد.

طبیعتاً سرنشینان محلی را برای فرود آمدن انتخاب خواهند کرد که به مخازن مواد فیزیکی نزدیک باشد. دستگاه های آنها به دقت و فوریت نشان خواهد داد که در چه سلسله کوه هایی اورانیوم وجود دارد. فرود بر طبق نقشه انجام خواهد گرفت.

فضانوردان ما شاهد ساختن ابزار سنگی خواهند بود، شاهد شکار و کشتن حیوانات بوسیله پرتاب نیزه خواهند بود، گله های بز و گوسفند را می بینند که در دامنه کوه ها به چرا مشغولند، کوزه گران بدوی را مشاهده می کنند که مشغول ساختن لوازمات ساده خانگی هستند. این مناظر عجیب تعجب فضانوردان را برمی انگیزد. ولی افراد بدوی در باره این شیء عجیب که فرود آمده و اشباحی که از آن خارج شده اند چه فکر خواهند کرد؟ فراموش نکنیم که ما هم در هشت هزار سال پیش نیمه وحشی بودیم، پس تعجب آور نخواهد بود که وقتی این افراد نیمه وحشی شاهد چنین اتفاقی می شوند صورتهای خود را در خاک مخفی کرده و جرأت نگاه کردن از آنها سلب می گردد.

تا آن روز آنها خورشید و ماه را پرستش می کردند ولی اکنون برای آنها اتفاق تکان دهنده ای روی داده است، خدایان از آسمانها آمده اند! از یک فاصله امن بومیان فضانوردان ما را تحت نظر می گیرند، کسانی که کلاه های عجیب شاخدار (کلاه خود و آنتن) بر سر دارند. آنها بهت زده می شوند وقتی شب در اثر پرتو نورافکن آنها مثل روز روشن می گردد. آنها وحشت می کنند و حتی این موجودات ناآشنا بدون هیچ اشکالی به وسیله کمربندهای موشکی به هوا بلند می شوند. دوباره آنها سرهای خود را در خاک مخفی می کنند. وقتی این حیوانات پولادین عجیب و ناآشنا « هلیکوپتر » غرشکنان در هوا حرکت می کنند. آنها از ترس به غارهای امن خود پناه می برند وقتی رعد و غرشی وحشتناک (انفجارهای تحقیقاتی) از کوه به گوششان می رسد. بدون شک فضانوردان ما در نظر این افراد نیمه وحشی مانند خدایانی پر قدرت خواهند بود.

روز به روز فضانوردان به کارهای پر زحمت خود ادامه می دهند و پس از مدتی چند نفر از موبدان و جادوگران بومی به فضانوردی که از روی غریزه نیمه وحشی خود او را رهبر می پندارند نزدیک می شوند که با « خدایان » آشنا شوند.

آنها با آوردن هدایا به مهمانان خود خیرمقدم می گویند. البته فضانوردان می توانند با کمک کمپیوتر فوراً زبان بومیان را فهمیده و از این اقدام آنها تشکر کنند. گر چه آنها می توانند به بومیان به زبان خود آنها بگویند از آسمان نیامده اند و خدایانی که قابل این نوع هدایا و سجده ها باشند آنها نیستند و یا موجودات برتری که لایق اینگونه ستایشها باشند آنها نیستند، ولی فایده ای ندارد، دوستان نیمه وحشی ما ابداً باور نمی کنند که فضانوردان از ستارگان دیگر آمده اند، به اعتقاد آنها این موجودات حتماً دارای معجزات شگفت انگیز و قدرت فراوان می باشند، آنها باید «خدایان» باشند!

هر چه که فضانوردان بخواهند توضیح بدهند کاملاً بی فایده خواهد بود چون همه توضیحات از قدرت درک این بومیان که به طور وحشتناکی تسخیر شده اند خارج است.

اگر چه غیرممکن است که تمام اتفاقاتی را که از روز فرود سفینه به بعد پیش می آید تصور نمود ولی حوادث زیر از روی نقشه حساب شده قبلی امکان وقوع دارد:

فضانوردان برخی از افراد را جدا کرده و پس از جلب رضایت به آنها می آموزند که چگونه برای مواد سوختی فیژنی که برای بازگشت به زمین لازم است، در حفره های ایجاد شده به وسیله انفجار جستجو کنند.

باهوشترین بومی را «پادشاه» می کنند و برای نشانه قدرتش یک رادیو بی سیم به او می دهند که به وسیله آن در هر زمانی با «خدایان» تماس بگیرد. فضانوردان ما سعی خواهند کرد که به بومیان نوع ساده ای از تمدن و آداب را که برای بهبود پیشرفت اجتماع لازم است بیاموزند.

چند زن بومی انتخاب شده به وسیله فضانوردان باردار خواهند شد و لذا نسلی تازه که برخلاف قانون طبیعت است بوجود خواهد آمد.

ما از پیشروی های خود می توانیم درک کنیم که چه مدت طول خواهد کشید که این افراد فضانوردان قادری شوند. لذا قبل از آنکه فضانوردان ما برای بازگشت به زمین آماده شوند علایم واضحی به جای خواهند گذاشت که یک تمدن که براساس پیشرفت های فنی و علمی ساخته شده باشد بتواند بعدها آنها را درک نماید.

آگاه کردن این افراد از خطراتی که پیدا و پنهان در کمین آنهاست سود چندانی ندارد. نشان دادن فیلمهای وحشتناکی از جنگ های زمین و انفجارات اتمی افراد ساکن این کره را از دست زدن به همان اشتباهات باز نخواهد داشت، همانطور که مردم زمین را از بازی کردن با مرگ باز نداشته است.

در حالی که سفینه فضایی ما در غبارهای کیهانی ناپدید می گردد افراد بهت زده که شاهد ماجرا بوده اند در باره معجزاتی صحبت خواهند نمود که «خدایان» انجام داده اند. آنها این اتفاقات را به زبان ساده خود ترجمه کرده و داستانی از آن بوجود می آورند و سینه به سینه برای فرزندان خود بازگو می کنند و هدایا، لوازمات و هر چیزی را که فضانوردان به جای گذارده اند به عنوان مقدسات مذهبی حفظ خواهند نمود.

اگر دوستان ما در نوشتن مهارت پیدا کرده باشند ممکن است از این حادثه نیز داستان ها بنویسند، مثلاً تحت عنوان: «معجزات عجیب و پر قدرت»، بعدها کتاب هایشان بازگو می کنند و نقاشی هایشان نشان می دهد که «خدایان» با البسه زرین در یک کشتی پرنده با غرشی بی مانند در آن سرزمین فرود آمده اند. آنها در باره ارباب هایی که «خدایان» در آنها بر روی زمین و دریا حرکت می کردند خواهند نوشت و از سلاح وحشتناکی که مانند رعد بود صحبت خواهند کرد و وعده بازگشت «خدایان» را هم خواهند داد.

آنها با میخ و چکش چیزی را که شاهد وقوع آن بوده اند بر سنگها نقش خواهند نمود. غول های مبهمی با کلاه خودهایی که بر روی آن میله هایی وجود

داشت، جعبه‌هایی که در جلوی سینه خود حمل می‌کردند، گوی‌هایی که این افراد ناآشنا و عجیب در آنها نشسته و در هوا حرکت می‌کردند، لوله‌هایی که تشعشعی چون خورشید از آن می‌جهید: اجسام عجیبی که شباهت بسیاری به حشرات عظیم الجثه داشتند در نقش اشکال رویایی که در اثر بازدید سفینه پدید آمده انتهای نخواست بود.

ما بعداً خواهیم دید که چه اثری از «خدایان» که در سال‌های خیلی دور از زمین ما بازدید کرده‌اند بر روی سنگ‌های گذشته نقش بسته شده است. کاملاً آسان خواهد بود که طرح پیشرفت کره‌ای را که سفینه فضایی از آن بازدید نموده مجسم کنیم: بومیان با خیره شدن به اعمال «خدایان» چیزهای فراوانی آموخته‌اند، محلی که سفینه به زمین فرود آمده منطقه مقدس اعلام خواهد شد، محل سجده، محلی که در باره شجاعت اعمال خدایان ترانه‌ها خوانده خواهد شد، اهرام و معابدی بر روی آن بر پا خواهند شد، البته طبق قوانین نجومی.

جمعیت افزایش می‌یابد و جنگ‌هایی رخ خواهد داد که محل خدایان را ویران می‌کند، سپس نسل‌های بعد که آن منطقه را کشف کرده‌اند دست به حفاری زده و سعی می‌کنند که علایم نقش شده بر روی کتیبه‌ها را ترجمه و تفسیر نمایند. این موقعیتی است که ما به آن رسیده‌ایم. حالا که ما می‌توانیم انسان به ماه بفرستیم باید افکار خود را در مسافرت‌های فضایی ترقی دهیم.

ما از تاثیر ورود ناگهانی یک کشتی اقیانوس پیما فرضاً بر روی افراد بومی جزایر اقیانوس آرام با اطلاع هستیم، از تأثیر تکان دهنده مردی همچون «کورتز» (۱) که از تمدن دیگری بود بر روی افراد آمریکای جنوبی باخبریم، پس،

پاورقی:

Cortes ۱

گر چه به تیره گی، می توانیم اثری که ورود یک سفینه فضایی بر روی بشر ماقبل تاریخ داشته درک نماییم.

حالا نگاهی به انبوه علامت های سؤال بیاندازیم، مجموعه معماهای حل نشده، آیا ممکن است آنها اثری از سفر فضانوردان در زمان های ماقبل از تاریخ باشد؟ آیا آنها ما را به گذشته خود متصل کرده و یا اینکه با نقشه های ما برای آینده تطبیق می کند؟

فصل سوم

دنیای غیرممکن ابهامات

گذشته تاریخی انسان ها از ارتباط مدارک غیرمستقیمی بوجود آمده است. از حفاریها، کتب قدیمی، کتیبه ها، نقاشی های غارها، داستان ها و غیره برای یک فرضیه عملی استفاده شده. این فرضیه ای است که ما طبق دلخواه و سلیقه خود ساخته ایم و تمام وقایع بر طبق این فرضیه تفسیر می شوند.

ولی آیا حقیقت این است؟ ما حق داریم، یعنی بایستی، در تمام نقش های قبول شده و قضایای عملی شک کنیم چون اگر عقاید کنونی مورد پرسش قرار نگیرند تحقیقات به آخر خود رسیده اند.

پس گذشته تاریخی ما تا اندازه ای صحت دارد. اگر مدارک تازه ای پیش بیاید فرضیه های عملی قدیمی را هرچند مورد پسند باشند باید کنار گذارد. به نظر می رسد که زمان آن فرا رسیده که فرضیه های عملی تازه ای را معرفی کرد و آن را مرکز تحقیقات در باره گذشته قرار داد.

دانش تازه در باره کرات منظومه شمسی، کیهان، «مکروکازم» (۱) و «میکروکازم»، (۲) پیشرویهای قابل توجه در باره تکنولوژی و علم پزشکی در پیولژی و زمین شناسی و آغاز سفر فضایی، اینها و موضوعات دیگر مطالبی است

که در کمتر از پنجاه سال طرز فکر ما را در باره دنیا تغییر داده است. امروز ما می دانیم که امکان دارد لباس های فضایی که قابل تحمل حرارت بیش از حد باشد ساخته شود، یا سفر فضایی دیگر یک رؤیا نمی باشد. از معجزات تلویزیون رنگی همگی باخبر هستیم همچنین می توانیم سرعت نور را محاسبه کرده و نتایج فرضیه نسبی را بررسی نماییم. تصویر بی حرکتی که ما از جهان تاکنون داشته ایم اکنون زنده شده است. فرضیه های عملی جدید احتیاج به مبنای جدیدی دارند. مثلاً در آینده باستان شناسی نمی تواند فقط به حفاری اکتفا کند و جمع آوری و طبقه بندی کشفیات دیگر کافی نخواهد بود.

اگر بخواهیم تصویر صحیحی از گذشته خود به دست بیاوریم باید از علوم دیگر نیز کمک بگیریم پس بیاید با یک اندیشه عمیق و جستجوگر وارد دنیای غیرممکن جدید بشویم، بیاید میراثی را که از «خدایان» برای ما به جای مانده تصاحب کنیم.

در اوایل قرن هجدهم میلادی یک نقشه قدیمی که متعلق به یک افسر نیروی دریایی ترکیه به نام آدمیرال «پیری ریاز» (۳) بود در کاخ توپکاپی به دست آمد و دو اطلس دیگر نیز که شامل نقشه کل مدیترانه و نواحی اطراف بحرالمت می باشد و در کتابخانه دولتی برلین نگهداری می شود که آنهم متعلق به همین شخص است.

کلیه این نقشه ها به کارتوگرافر آمریکایی «آرلینگتن مالری» (۴) سپرده شدند. مالری این حقیقت عجیب را که در نقشه ها تمام نقاط جغرافیایی وجود

پاورقی:

۱- Macrocosm

۲- Microcosm

۳- Piri Reis

۴- Arlington H. Mallery

داشت تصدیق نمود، ولی آنها در جای خود رسم نشده بودند. او از « والترز » (۱) کارتوگرافر مرکز هیدروگرافیک نیروی دریایی آمریکا درخواست کمک نمود: « والترز » و « مالری » یک شبکه بوجود آوردند و نقشه ها را بر روی یک کره جدید منعکس نمودند و کشف بسیار جالبی کردند. نقشه ها کاملاً صحیح بود، نه فقط از لحاظ دریای مدیترانه و بحرالمت و بلکه سواحل آمریکای شمالی و جنوبی و حتی ناهمواریهای قطب جنوب هم کاملاً در نقشه های « پیری ریاز » درست بود. نقشه ها نه تنها از لحاظ مرزهای قاره ها صحیح بودند بلکه نشان دهنده اوضاع جغرافیایی داخلی نیز بودند! سلسله کوه ها، قله ها، جزایر، رودخانه ها و دشتهای نیز با صحت کاملی رسم شده بودند.

در سال جغرافیایی ۱۹۵۷ نقشه ها به « چسویت فادر لاینهم » (۲) که رییس رصدخانه « وستن » و کارتوگرافر نیروی دریایی آمریکا بود تحویل داده شد. بعد از امتحانات بسیار دقیق « فادر لاینهم » فقط می توانست صحت عجیب نقشه ها را تصدیق نماید. حتی در مورد قسمتهایی که تا به امروز هم اطلاعات زیادی در باره اش نداریم.

از همه مهمتر سلسله کوه های قطب جنوب که در نقشه های « ریاز » ثبت شده اند که تا سال ۱۹۵۲ کشف نشده بودند. این سلسله کوه ها صدها سال است که از برف و یخ پوشیده شده اند و مهم اینکه نقشه های امروز ما بوسیله دستگاه های انعکاس امواج به دست آمده. تحقیقات اخیر پروفیسور « چارلز هوپگود » (۳) و ریاضی دان معروف « ریچارد استراچن » (۴) اطلاعات تکان

پاورقی:

۱- Walters

۲- Jesuit Father Lineham

۳- Charles H. Hapgood

۴- Richard W. Strachan

دهنده ای را به ما می دهد. با مقایسه با عکس های هوایی که به وسیله ماهواره ها از کره زمین برداشته شده این نتیجه به دست می آید که اصل نقشه های «پیری ریاز» می بایستی عکسهای هوایی باشد که از ارتفاعات خیلی زیاد از زمین برداشته شده.

اگر سفینه ای در ارتفاعات زیاد بر فراز قاهره ثابت بماند و دوربینهایش را مستقیماً به طرف زمین نگه دارد و عکس برداری کند هر چیزی که تا شعاع ۵۰۰۰ میلی قاهره قرار دارد مطابق اصل در عکس دیده می شود چون زیر عدسی دوربین قرار دارد ولی هر چه کشورها و قاره ها از مرکز عکس دورتر شوند کوتاhter و خموده تر به نظر می آیند و دلیل آن کرویت زمین و تمایل آنها به طرف پایین است، مثلاً آمریکای جنوبی به طور عجیبی طولاً خمیده به نظر می رسد، کاملاً مانند نقشه « پیری ریاز » و نیز مانند عکسهایی که بوسیله ماهواره های آمریکایی از زمین برداشته شده است.

پس نقشه های « پیری ریاز » چگونه ترسیم شده است؟ بدون شک اجداد ما این نقشه ها را نکشیده اند چون تهیه آنها بوسیله مدرنترین روش ها از طریق عکسبرداری هوایی کاملاً مورد قبول است پس چگونه این سؤالات را پاسخ بگوییم؟ آیا آن داستان قدیمی را که می گوید « خدایانی » آنها را راهنمایی کردند باور داشته باشیم؟ یا تمام معجزات را نفی کنیم، یا به خاطر اینکه این نقشه ها با تصویر ذهنی ما از دنیا تطبیق نمی کند یکمرتبه لائۀ زنبور را بر هم بزنیم و بکوشیم این کارتوگرافی کره بوسیله یک هواپیما یا یک سفینه بلند پرواز تهیه شده؟

در کنار جبال « اندیز » در پرو که تا دریا چندان فاصله ای ندارد شهر باستانی « نازاکا » (۱) خفته است.

در دره « پالپا » (۲) یک قطعه زمین مسطحی وجود دارد که در حدود ۳۷ میل طول و یک میل عرض دارد و پر از قطعات سنگهایی است که شباهت زیادی

به آهن زنگ زده دارد. بومیان این منطقه را « پامپا » (۳) می نامند و در آنجا ابداً از گیاه خبری نیست. اگر بر فراز این قطعه زمین در « نازاکا » پرواز کنیم می توانیم خطوط عظیمی را تشخیص بدهیم که به طور هندسی کشیده شده اند. بعضی از آنها به موازات یکدیگر و بعضی متقاطع هستند و یک منطقه چند ضلعی می سازند. باستان شناسان می گویند که اینها جاده های « اینکا » ها (۴) می باشند. این یک عقیده واهی است! جاده هایی که به موازات یکدیگر کشیده شده اند به چه درد « اینکا » ها می خورده، یا با یکدیگر متقاطع بودند، یا در یک منطقه مسطح که یکمرتبه به انتها می رسد؟

طبیعتاً از کوزه ها و سفالکاری « اینکا » ها در این منطقه هم پیدا می شود. ولی موضوع خطوط هندسی را می توان به سادگی حل کرد و گفت که مربوط به تمدن « نازاکا » می باشد.

تا سال ۱۹۵۲ به یک حفاری جدی دست زده نشد و برای اشیاء بدست آمده نیز یک زمان تعیین شده وجود ندارد. فقط خطوط و اشکال هندسی بر طبق یک قاعده نجومی ترسیم شده اند.

پروفسور « آلدن میسون » (۵) که یک متخصص در تاریخ گذشته می باشد گمان می کند اینها شاید علایم یک تقویم باشد. وقتی من این منطقه به طول ۳۷ میل را از هوا دیدم چیزی که فوراً به فکر آمد این بود که این منطقه به یک فرودگاه شباهت زیادی دارد. در این عقیده چه چیز غیرممکن وجود دارد؟

پاورقی:

۱- Nazaca

۲- Palpa

۳- Pampa

۴- Inca

۵- Alden Mason

تحقیقات قابل امکان نخواهند بود مگر اینکه چیزی که دنبالش می گردند در حقیقت پیدا شود! و هنگامی که پیدا شد آنقدر صیقل و برش داده می شود که جای قطعات خالی را به خوبی پر کند.

باستان شناسی کلاسیک قبول نمی کند که بشری قبل از تمدن « اینکا » می توانسته یک روش کامل محاسباتی داشته باشد و این فرضیه که در آن دوران امکان وجود هواپیما بوده یک فکر فریبنده بیش نمی باشد. در این صورت خاصیت این خطوط در « نازاکا » چه بوده؟

آنطور که به نظر من می رسد این خطوط با مقیاس عظیمش می بایستی از روی یک مدل و با استفاده از یک سیستم طول و عرض حساب شده و یا بر طبق دستوراتی که بوسیله یک هواپیما داده می شده ساخته شده باشند. هنوز امکان ندارد که بطور حتم گفته شود که آیا « نازاکا » زمانی فرودگاه بوده یا خیر.

اگر از آهن استفاده می شده حتماً از آن خبری نیست چون که اغلب فلزات در مدت چند سال زنگ زده و از بین خواهند رفت، ولی سنگ هرگز زنگ نمی زند. در این عقیده چه اشکالی دارد که بگوییم این خطوط برای این کشیده شده بودند که به « خدایان » بگویند « در اینجا فرود بیایید » « در اینجا فرود بیایید »، همه چیز بر طبق آنچه دستور داده بودید حاضر شده. حتماً سازندگان این اشکال هندسی ابداً از ماهیت آنها خبری نداشتند ولی حتماً این را خوب می دانستند که خدایان برای فرود آمدن به چه چیز احتیاج داشته اند.

نقشهای بزرگی که در اغلب کوهستانهای (پرو) یافت می شود بدون شک برای موجودی که در هوا پرواز می کند علایمی می باشد، در غیر این صورت چه خاصیت دیگری می تواند داشته باشد؟

یک نقش بسیار عجیب دیگر بر روی صخره سرخ خلیج « پیسکو » (۱) رسم شده. اگر با کشتی وارد خلیج شوید از مسافت ۱۲ میلی می توان این نقش را که به ارتفاع ۸۲۰ پا می باشد تشخیص داد. اگر بخواهید در باره ماهیت آن حدس

بزنید اولین نظریه شما یک سپر یا یک شمعدان سه شاخه خواهد بود. یک طناب بلند در قسمت مرکزی این نقش سنگی پیدا شده. آیا در گذشته این یک پاندول بوده؟ ولی حقیقتاً باید بگوییم که حدس زدن در باره ماهیت این نقش دست کمی از یافتن سوزن در تاریکی ندارد. با توجه به طرز فکر کنونی نمی توان آن را با معنی تفسیر نمود، گر چه دانشمندان قادر هستند با حقه ای این حقیقت را در طرز فکر قبول شده باستان شناسی امروزه جا بدهند.

چه چیزی باعث شده بود که بشر ماقبل « اینکا » چنین خطوط عجیب و یا باند فرودگاه را در « نازاکا » نقش بنمایند.

چه دیوانگی باعث شده بود که آنها این نقش ۸۲۰ پایی را بر سخره سرخ « لیما » (۲) ایجاد نمایند؟

ایجاد این چنین پدیده ای بدون استفاده از ماشین ها و روش های مدرن امروزی سالها طول می کشیده و تمام زحمات آنها بیهوده می بوده اگر نتیجه کار آنها به منظور علایمی به افرادی که از ارتفاعات زیاد نزدیک می شدند نبوده. ولی هنوز سؤال اصلی باید جواب داده شود که اگر آنها اطلاعی از موجودات فضایی نداشتند پس چرا اینهمه زحمات را متحمل می شده اند؟

شناختن و کشفیات دیگر فقط یک موضوع باستان شناسی نمی باشد. یک هیأت از دانشمندان

تحقیقاتی در علوم مختلف مطمئناً ما را به حل این معما نزدیکتر خواهد نمود و رد و بدل عقاید و نظریات حتماً نتیجه مطلوبی در باره روشن نمودن این موضوع خواهد داشت.

باورقی:

Pisco - ۱

Lima - ۲

خطر نرسیدن به یک نتیجه قطعی روی این خواهد بود که دانشمندان این سئوالات را جدی نگرفته و آنها را مسخره می کنند.

فضانوردان در عمق تیره زمان؟

یک سؤال کاملاً نابجا برای یک دانشمند حرفه ای است و کسی که چنین سئوالاتی می کند باید نزد روانپزشک برود!

ولی سئوالات وجود دارند و خوشبختانه این سئوالات با کمال پررویی به ما خیره می شوند تا اینکه به آنها جواب بدهیم و سئوالات غیرممکن بسیار زیاد هستند مثلاً مردم چه فکر می کردند اگر تقویمی وجود داشت که نشان دهنده مبدأ فصول و فصول نجومی، حالات مختلف ماه برای هر ساعت و نیز حرکت آن باشد، البته با در نظر گرفتن حرکت زمین؟!

این یک فرضیه نیست این تقویم وجود دارد. در گل خشک شده در «تیاخواناکو» (۱) یافت شده و یک کشف تکان دهنده است.

یک حقیقت واقعی و ثابت کننده که آیا اطمینان شخص ما می تواند چنین مدرکی را قبول کند که افرادی که این تقویم را تهیه کرده و از آن استفاده می نمودند تمدنی از ما برتر داشته اند؟

کشف باور نکردنی دیگری که در این محل بوجود آمد پیدایش مجسمه بزرگ است. این سنگ یک تخته سرخ رنگ ارتفاعش به ۲۴ پا و وزنش به ۲۰ تن می رسد و در معبد قدیمی کشف شده.

دوباره ما در اینجا می بینیم که بر خلاف روش استادانه که در ایجاد این مجسمه و حک نقوش آن بکار رفته ساختمان آن ابداً قابل مقایسه نیست و به خاطر همین روش بدوی است که آن را معبد قدیمی می نامند.

«اس. اچ. بلامی» (۱) و «پی. الن» (۲) دلایل بسیار جالب و نزدیک به حقیقت در باره نقش های این مجسمه دارند و در کتاب خود به نام مجسمه بزرگ ذکر نموده اند. آنها به این نتیجه خاتمه می دهند که این نقوش مجموعه عظیمی از معلومات ستاره شناسی است که در حقیقت اصول آن بر اساس کرویت زمین قرار داده شده. آنها همچنین ادامه می دهند که مدارک با قضیه اقمار «هوریگر» (۴) کاملاً مطابقت دارد. این فرضیه در سال ۱۹۲۷ به چاپ رسید، پنج سال قبل از کشف مجسمه بزرگ.

فرضیه بر این است که یک سیاره به وسیله جاذبه زمین به مدارش داخل شده و همچنان که سیاره به طرف زمین کشیده می شده سرعت زمین را کاهش داده و بالاخره این سیاره منفجر شده و تبدیل به ماه کنونی گردید.

علایم روی مجسمه کاملاً واقعیت ستاره شناسی این فرضیه را همراهی می کند و زمانی را ثبت کرده که این سیاره ۴۲۵ دور، دور زمین می گردیده و سال زمین ۲۸۸ روز بوده.

آنها مجبور شدند اظهار نمایند این مجسمه اوضاع کیهانی را در ۲۷۰۰۰ سال پیش ثبت نموده. آنها اینچنین نوشتند، «از نقوش اینطور استنباط می شود که مجسمه مدرکی برای آیندگان نیز می باشد».

پاورقی:

۱- Tiaihuanaco

۲- S. H. Bellamy

۳- P. Allan

۴- Hoerbiger

این مجسمه مدرکی است با قدرت بسیار و برای وجودش احتیاج به دلیل پر قدرتی می باشد. زیرا یک جواب معمولی پاسخی به این معما نخواهد بود، مثلاً این یکی از مجسمه های خدایان می باشد کاملاً بی ارزش است. برای اثبات حقیقت علایم ستاره شناسی روی مجسمه باید پرسید که آیا این افراد قدرت علمی به اندازه کافی برای چنین منظوری داشته اند زیرا آنها خیلی چیزها را می بایستی قبلاً بیاموزند و آیا دست افراد ماوراء بشری در کار بوده؟ در هر دو مورد وجود این مقدار علم پیشرفته بر روی مجسمه و همچنین در تقویم بسیار بهت انگیز است.

شهر «تیاخواناکو» پر است از معماها. شهر در ارتفاع ۱۳۰۰۰ پایی قرار دارد و بعلاوه تا چندین میلی آنجا شهری وجود ندارد. پس از سفر چندین روزه با راه آهن و قایق از «کوزکو» (۱) در پرو به حفاری های این شهر می رسیم. فلات شباهت زیادی به یک کره نا آشنا دارد. کار جسمانی برای کسی که بومی نیست بسیار شاق است زیرا فشار هوا برابر یک دوم فشار هوا در سطح دریا و مقدار اکسیژن موجود نیز به همان اندازه کم است و با این وجود این شهر عظیم بر روی این فلات قرار دارد. هیچ نوع رسوم اصیل در «تیاخواناکو» وجود ندارد. شاید در این مورد باید سپاسگزار باشیم چون نمی توان به اصول عادی دانش ارثی متکی باشیم. بر فراز خرابه ها که بی اندازه قدمت دارند (نمی دانیم چقدر) مه زمان، معما و نادانی آن را فرا گرفته.

دیوار از قطعات ۱۰۰ تنی سنگ ماسه که بر روی آنها قطعات ۶۰ تنی قرار دارد ساخته شده. سطح سنگ ها بسیار صاف و محل اتصال آنها بی اندازه دقیق می باشد. قطعات شامل تخته سنگهای مکعب می باشد که به وسیله بست های مسی به یکدیگر متصل هستند. بعلاوه تمام کنده کاریها بی اندازه به ظرافت انجام شده. در قطعات ۱۰ تنی سوراخهایی به عمق ۸ پا وجود دارد که دلیل آن هنوز روشن نیست. همچنین سنگ استوانه به طول ۱۶/۵ پا وجود دارد که از یک

سنگ یک تکه بریده شده و ابداً به روشن شدن ابهامات در «تیاخواناکو» کمکی نمی‌کند. مجرای آب سنگی به طول ۶ پا و عرض ۱/۵ پا مثل اسباب بازی در همه جا پراکنده شده که نشان دهنده یک تحرک بسیار عظیمی است. این کشفیات با دقت کار خود ما را مبهوت می‌نمایند. آیا اجداد ما سالهای سال در «تیاخواناکو» کار دیگری به جز ساختن لوله های سنگی نداشته اند و آن هم به آن دقت و ظرافت و بدون داشتن هیچگونه ابزاری، که لوله های سیمانی امروزی در مقابل مثل یک ساخته ناشیانه است.

در محوطه معبد تعداد بی شماری مجسمه از سر وجود دارند که پس از معاینه مشاهده می شود که متعلق به نژادهای مختلفی می باشد چون بعضی از صورتها دارای لبهای باریک و بعضی لبهای پهن هستند. بعضی بینی های بلند قوس دار و برخی بینی های ظریف، بعضی گوشهای کلفت و بقیه نازک و معمولی، بله، و بعضی از سرها دارای کلاه خود عجیبی هستند.

آیا این اشکال نشان دهنده موضوعی هستند که ما نمی خواهیم یا نمی توانیم آن را درک کنیم و علت آن افکار و عقاید قبول شده قدیمی ما است؟ یکی از عجایب باستان شناسی در آمریکای جنوبی در «تیاخواناکو» قرار دارد و آن دروازه خدایان است. یک مجسمه عظیم به ارتفاع ۱۰ پا و به عرض ۱۶/۵ پا که از یک تخته سنگ یک تکه ساخته شده. گمان می رود که وزن این تخته سنگ در حدود ۱۰ تن باشد. چهل و هشت شکل مربع در سه ردیف نشان دهنده یک خدای فضایی از پهلوی می باشد. افسانه ها در باره شهر معمایی «تیاخواناکو» چه می گویند؟

در باره سفینه طلایی که از ستاره ها آمد نقل می کنند، و همراه آن زنی به

پاورقی:

Cuzco - ۱

نام « اوریانا » (۱) آمد که مأموریت داشت مادر زمین باشد. اوریانا فقط چهار انگشت داشت که بین آنها نیز پره وجود داشت.

مادر « اوریانا »ی بزرگ هفتاد کودک زمین به دنیا آورد و سپس به ستاره ها بازگشت. در حقیقت در « تیاخواناکو » ما اشکال افرادی را بر روی سنگها می بینیم که دارای چهار انگشت هستند و قدمت آنها را نمی توان تخمین زد. ما از هیچ فردی در هیچ دورانی اطلاع نداریم که « تیاخواناکو » را زمانی که ویران نبوده دیده باشد. چه معمایی در این شهر نهفته است؟

چه پیامی از دنیاهای دیگر در این دشت بولولویه منتظر جوابگویی است؟ هیچ دلیل قانع کننده ای برای پیدایش و نابودی این تمدن وجود ندارد ولی البته این بعضی از باستان شناسان را باز نمی دارد که یک حدس بی پروا و جسورانه بزنند و بگویند خرابه ها در حدود ۳۰۰۰ سال قدمت دارند.

آنها این تخمین را از روی دو شکل سفالی مسخره که امکان ندارد به عمر مجسمه ربطی داشته باشد می زنند. دانشمندان کارهای خود را آسان می کنند آنها چندین تکه سفالی را به هم می چسبانند و برای یک یا دو تمدن مجاور کاوش می کنند و برچسبی به اشیاء مرمت شده می زنند و یک بار دیگر همه چیز در جاهای تعیین شده خود در طرز فکر و عقاید مورد قبول به خوبی جایگزین می شوند. البته این راه ساده است تا آنکه عقیده ای تازه پیشنهاد شود، که شاید این روش پیشرفته حقیقت داشته و یا فضانوردانی در گذشته وجود داشته اند.

ما نباید « ساکس یهيوامن » (۲) را فراموش کنیم. منظورم طرح دفاعی و باور

باورقی:

Oryana – ۱

Sacsayhuaman – ۲

نکردنی « اینکا » ها که چند پا ارتفاع دارد و در « کوزکو » ی کنونی واقع است نمی باشد. بنای سنگی که بیش از ۱۰۰ تن وزن دارد هم نیست. دیواره طویلی که طول آن ۱۵۰۰ پا و عرض آن ۵۴ پا است که توریست ها در مقابلش می ایستند و عکسهای یادگاری برمی دارند هم منظور من نیست.

منظور من « ساکس یمپوومن » است که در حدود نیم میلی برج معروف « اینکا » ها قرار دارد. برای ما مشکل است که تصور کنیم چگونه اجداد ما یک تخته سنگ یک پارچه عظیم را که در حدود ۱۰۰ تن وزن دارد از یک معدن استخراج کرده و سپس آن را به یک نقطه دور حمل نموده که بر روی آن کار کنند. ولی وقتی ما با یک تخته سنگ که وزن آن در حدود ۲۰۰۰۰ تن تخمین زده شده مواجه می شویم اندیشه ما که به خاطر قدرت تکنولوژی کنونی حاضر به قبول هر چیزی خواهد بود ناگهان دستخوش دگرگونی می شود و بهت زده می شویم.

در راه بازگشت از « ساکس یمپوومن » در حدود چند صد یارد در کنار کوه، در یک حفره، به یک معبد جالب بر می خوریم. این یک ساختمان است که باز هم از یک سنگ یک پارچه ساخته شده و برابر است با یک ساختمان چهار طبقه. این بنا به طرز باور نکردنی با مهارت بسیار تزیین شده، دارای پلکان پیچی و سوراخ های تزیینی می باشد. ولی تزیین این معبد امکان ندارد که یک کار تفننی برای « اینکا » ها بوده باشد. حتماً برای منظوری ساخته شده است که ما هنوز از آن آگاهی نداریم. برای اینکه مشکلات پیچیده تر شوند باید اضافه کنم که ساختمان غول پیکر یک پارچه بر روی سرش قرار دارد بنابراین پلکان از پشت بام به پایین می آید. سوراخها مانند برجستگی های نارنجک به سمتهای مختلفی نگاه می کنند. یک فرورفتگی عجیب که بی شباهت به صندلی نیست به نظر می آید که در فضا معلق است. چه کسی می تواند قبول کند که دستهای انسان و قدرت او این تخته سنگ را استخراج کرده، حمل و تزیین نموده است؟

چه کسی این را تعبیه کرده؟ چه قدرت های مافوق بشری در کار بوده اند و قصدشان از این کار چه بوده؟ بازدید کننده که از دیدن این سنگ غول پیکر در حالت شک قرار دارد تقریباً در ۹۰۰ یارد پایین تر به یک صخره برخورد می کند که تغییر حالت پیدا کرده و این تغییر حالت به جز با حرارت بی اندازه زیاد امکان پذیر نیست. به بازدید کننده مبهوت فوراً جواب داده می شود که این صخره در اثر حرکت یخچالها تغییر حالت داده است و این پاسخ بسیار مسخره ای است. یخچال مانند هر جسم متحرکی بنا بر منطق می بایستی به یک سو سرازیر شود. گمان نمی رود که این خاصیت در زمانی که صخره تغییر شکل داده فرق می کرده است. به هر صورت نمی شود تصور کرد که یک یخچال در مسافت ۱۸۰۰۰ یارد مربع در شش سمت مختلف در حرکت بوده.

« ساکس یهيوامن » و « تياهوئاناکو » پر از معماهای ماقبل تاریخ هستند که برای هر یک جوابی سطحی و غیر قابل قبول وجود دارد.

علاوه بر این، تغییر شکل ماسه در صحرای گبی و در نزدیکی حفاری های باستانی عراق یافت می شود. چه کسی می تواند بگوید که چرا این تغییر شکل ماسه شباهت زیادی به تغییر حالت ماسه در صحرای نوادا که در اثر انفجار اتمی صورت گرفته دارد؟

کی می شود که یک فکر قطعی در باره یافتن جواب قابل قبول به این معماهای ماقبل تاریخ بکنیم. در « تياهوئاناکو » تپه های مصنوعی زیادی وجود دارد و همچنین همواریهایی که در مسافت ۴۷۸۴ یارد مربع کاملاً مسطح می باشد به چشم می خورد. کاملاً امکان دارد که در زیر آن ساختمان هایی نهفته باشد. تاکنون هیچگونه حفاری در این سلسله تپه ها به عمل نیامده و هیچ کلنگی برای حل این معما به زمین زده نشده است. البته پول کم است، گر چه مسافران اغلب سربازان و افسران زیادی را می بینند که دنبال کاری می گردند، چه اشکالی دارد که یک گروه سرباز تحت نظر متخصص دست به حفاری بزنند؟

پول برای خیلی چیزهای دیگر در دنیا وجود دارد. تحقیقات برای آینده یک امر لازم می باشد و تا موقعی که گذشته ها مبهم بماند قسمتی از آینده روشن نخواهد شد. آیا گذشته نمی تواند در حل مشکلات فنی که باید برای اولین بار کشف شوند کمک کند، شاید این مشکل در گذشته یک مشکل نبوده است؟ اگر علاقه به کشف گذشته آنقدر قدرت ندارد که در محققین ایجاد انگیزه بنماید شاید از خطکش محاسبه بتوان استفاده کرد. تاکنون از هیچ دانشمندی خواسته نشده که مقدار تشعشعات موجود در « تیاخواناکو »، « ساکس یهيوامن » و «سودوم» افسانه ای در صحرای گبی را بوسیله مدرن ترین وسایل اندازه بگیرد. در کتیبه های میخی « اور » (۱) که از قدیمی ترین مدارک بشریت می باشد از خدایانی که در سفینه ها در کیهان حرکت می کردند، خدایانی که از ستارگان آمدند و سلاح وحشتناکی داشتند و به ستارگان بازگشتند، صحبت شده است. چرا ما در باره این « خدایان » قدیمی کاوش نمی کنیم؟

دانشمندان ستاره شناسی رادیویی دائماً امواج به اعماق کیهان مخابره می کنند که شاید با یک تمدن ناشناخته و مجهول تماس بگیرند. چرا ما اول یا همزمان با آنها، به دنبال این تمدن ناآشنا در روی زمین خود که نزدیکتر است دست به جستجو زده ایم؟ به دنبال سوزن در تاریکی نباید گشت، تمام مدارک در جلوی چشم ما قرار دارد.

در حدود ۲۰۰۰ سال پیش قوم سومری دست به کار ثبت گذشته پرشکوه خود شدند، و تا به امروز ما نمی دانیم که این قوم از کجا آمده اند. ولی این را می دانیم که آنها یک تمدن پیشرفته با خود آوردند که آن را به قوم نیمه وحشی

پاورقی:

« سمیت » (۱) تحمیل نمودند و این را هم می دانیم که آنها خدایان خود را بر روی قله کوه ها جای می دادند و اگر قله ای در دست نبود مصنوعاً کوهی در فلات می ساختند.

علم ستاره شناسی آنها بی اندازه پیشرفته بوده. مشاهدات آنها در باره حرکت ماه بسیار جالب است به طوری که زمان گردش ماه در مدارش که به وسیله آنها محاسبه شده با زمانی که امروزه به دست آمده فقط ۴/۰ ثانیه تفاوت دارد. علاوه بر «گلیگمش» (۲) افسانه ای که بعداً در باره آن صحبت خواهیم کرد آنها یک بازمانده دیگری به جای گذارده اند که بی اندازه قابل توجه است.

در تپه « کویوندجیک » (۳) (ناینوه سابق) (۴) یک سری محاسبه به دست آمد که رقم آن در مقیاس ما ۱۹۵،۹۵۵،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ خواهد بود. یک شماره پانزده رقمی!!

صاحبان قدیمی تمدن غرب یعنی یونانی ها در پرشکوه ترین دوره تمدن خود از رقم ۱۰،۰۰۰ تجاوز نکرده بودند و هر شماره ای بالاتر از آن بی نهایت محسوب می شده. بر طبق کتیبه های میخی، سومری ها طول عمر بسیار زیادی داشته اند، لذا ده تن از اولین پادشاهان سومری مدت ۴۵۶۰۰۰ سال سلطنت کردند و بیست و سه پادشاه که مأموریت دشوار آبادی را پس از طوفان مشهور بر عهده داشته اند به مدت ۲۴۵۱۰ سال و سه ماه و ۳/۵ روز سلطنت نمودند. مدت زمانی که با طرز فکر ما ابداً وفق نمی کند ولی اسامی تمام فروانروایان در یک صورت بلند بالا وجود دارد و بر روی سکه ها برای ابد نقش شده است.

پاورقی:

۱- Semit

۲- Gilgamesh

۳- Kuyundjik

۴- Nineveh

چطور می شد اگر ما باز هم عینک تیره خود را برمی داشتیم و با چشم های آزاد به این مدارک می نگریستیم.

فرض کنیم که هزاران سال پیش فزانوردان خارجی به دیدن سومریها آمده اند. فرض کنیم که آنها آمدند و پایه و اساس یک تمدن و اجتماع را برای سومری ها پی ریزی نمودند و پس از آنکه اساس پیشرفت را فراهم کردند به کره خود بازگشتند. باز هم فرض کنیم که این فزانوردان هر صد سال یکبار بازگشتند که نتیجه کار خود را ببینند.

برابر با طول زندگی امروزی این کاملاً امکان دارد که آن فزانوردان می توانستند ۵۰۰ سال زمین عمر کنند؟

بر طبق فرضیه نسبی فزانوردان که در سفینه فضایی که با سرعت نزدیک به سرعت نور رفت و آمد می کردند در مدت سفر رفت و برگشت سفینه فقط در حدود چهل سال عمر می کردند.

در طول قرنهای سومری ها برجها، کاخ ها و اهرامی بر پا می کردند و هرگونه وسیله راحتی که امکان داشت برای خدایان فراهم می نمودند و منتظر بازگشت آنها می شدند. پس از صدها سال آنها بازگشتند.

سپس طوفان آغاز شد و پس از طوفان بار دیگر سفینه از آسمانها به زمین آمد... این در کتیبه های سومری ذکر شده است. سومریها به چه صورتی خدایان خود را تصویر کرده بودند؟

از افسانه ها و تصاویر سومری و بعضی کتیبه های «آکادین» (۱) اطلاعاتی در این باره به دست می آید. خدایان سومری شخصیت انسانی نداشتند و هر یک به ستاره ای نسبت داده شده بودند. ستارگان در کتیبه های «آکادین» مانند نقش ستارگانی است که ما امروز رسم می کنیم فقط چیز جالبی که وجود دارد این است که هر ستاره دارای چندین کره به اندازه های مختلف می باشد که به دور آن در حال گردش اند.

چگونه سومر یها که تکنیک و قدرت فنی امروزه ما را نداشته اند می دانستند که ستاره ای دارای کراتی بوده؟ تصاویری هست که افرادی را نشان می دهد ستاره ای بر سر دارند و بعضی به گوی های بالدار سوار هستند.

تصویری وجود دارد که به محض دیدن بیننده را فوراً به یاد تصویر اتم می اندازد، کراتی که در پهلوی یکدیگر در مدار به دور هسته مرکزی در حال گردش می باشند. اگر ما با در نظر گرفتن امکانات فضایی به زمان سومری نگاه کنیم ابهامات، سئوالات و وحشت گذشته تاریک، همگی از بین خواهند رفت.

اینها چندین مورد تعجب آور دیگر مربوط به همان زمان و نقطه جغرافیایی می باشد. نقش « اسپایرل » (۲) در ۶۰۰۰ سال پیش یک واقعیت غیر قابل تصور است در تپه « جوی » (۳) صنعت چخماق که به ۴۰،۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده، در خارکوبه نمونه های مشابه که به ۳۰،۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده در « بارادتوستانین » (۴) یافت شده است. مجسمه ها، مقبره ها، و لوازمات سنگی در تپه آسیاب به ۱۳۰۰۰ سال پیش نسبت داده شده.

بازمانده وحشت زاده ای که از نوع انسان نمی باشد در همان منطقه یافت شده. لوازمات و نقوش سنگی در کریم شهر یافت شده.

سلاح و ابزار چخماقی در « باردابالکا » (۵) حفر گردیده. اسکلت یک مرد

پاورقی:

۱- Akkadian

۲- (Spiral) اسپایرل یک شکل مارپیچی است و دسته ای از کهکشان ها، منجمله کهکشان ما، در سیر تکاملی خود این شکل را اتخاذ نموده اند: دیدن این نوع کهکشانها به جز با تلسکوپهای پر قدرت مقدور نیست. « مترجم »

۳- Geoy

۴- Baradostian

۵- Baradabalka

کامل و یک بچه در غار « شندایر » کشف گردیده.

کلیه این اشیاء به وسیله روش کربن (۱۴ C14) به ۴۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نسبت داده شده اند.

این لیست را می توان طویل تر نمود و با اضافه کرن هر مدرک اثبات خواهد شد که در منطقه جغرافیایی سومریه در حدود ۴۰،۰۰۰ سال پیش مخلوطی از افراد نیمه وحشی زندگی می کردند و ناگهان به دلایلی که فعلاً روشن نیست سومریها با علم ستاره شناسی، تمدن و صنعت خود در این منطقه پیدا شدند. نتایجی که از حضور موجودات ناشناخته فضایی در زمین گرفته شده فعلاً حدسی بیش نیست ولی می توانیم گمان کنیم که خدایان افراد نیمه وحشی در نواحی سومریه را به دور خود گرد آورده و علوم خود را به آنها منتقل کرده اند. مجسمه ها و اشکالی که از پشت ویتترین موزه ها به ما خیره می شوند نشان دهنده مخلوطی از نژادهای مختلف می باشد، با چشمان عینک دار، پيشانی گرد، لبهای باریک و اغلب بینی های باریک کشیده، تصویری که با طرز فکر ما در باره افراد اولیه خیلی فرق دارد.

آیا آنها مهمانانی هستند که از فضا آمده بودند؟

در لبنان قطعه سنگ شیشه مانند به نام « تکتایت » (۱) وجود دارد که دکتر «استر» (۲) آمریکایی در آن ایزوتوپ رادیواکتیو آلومینیوم کشف نمود. در مصر باورقی:

۱- Tektite

۲- Stair

و عراق عدسی هایی از کریستال برش داده شده به دست آمده که امروزه آنها را فقط می توان با استفاده از اکسید سیزیوم ساخت، اکسیدی که در اثر روش الکتروشیمیایی ایجاد می شود.

در هلوان تکه پارچه ای کشف شده که امروزه آن را فقط می توان با روش مخصوص در کارخانه ریسندگی بافت.

باطریهای خشک که روی اصول گالوانیک کار می کند در موزه بغداد به تماشا گذاشته شده است. بازدید کننده در همان غرفه می تواند المنت های الکتریکی با الکترودهای مسی و یک الکترولیت ناشناخته را ببیند.

در منطقه کوهستانی آسیا به نام کوهستان در غاری در یک نقش حک شده موقعیت کامل ستارگان همانطور که ۱۰ هزار سال پیش بوده اند ثبت شده است، زمین و زهره با خطی به یکدیگر متصل شده اند.

تزیین آلاتی از پلاتین در فالت پرو به دست آمده. قسمتی از یک کمر بند آلومینیومی در قبر « چو چو » (۱) (در چین) کشف گردیده. در دهلی ستونی آهنی وجود دارد که در آن فسفر و یا سولفور یافت نمی شود لذا در اثر تأثیرات جوی از بین نمی رود.

وجود این غیرممکن ها باید ما را متفکر و کنجکاو بنماید. به چه وسیله ای و با چه دانشی این غارنشینان توانسته بودند که ستارگان را در موقعیت اصلی خود نقش نمایند؟ از کدام کارخانه دقیقی این کریستالهای برش داده شده بیرون آمده اند؟ چگونه توانسته بودند پلاتین را ذوب نمایند و از آن آلات تزیینی بسازند در صورتی که پلاتین در ۱۸۰۰ درجه سانتیگراد ذوب می شود؟ و چگونه چینی های قدیم توانسته بودند آلومینیوم بسازند، فلزی که فقط از

پاورقی:

Chu Chu - ۱

باکسایت به دست می آید، آن هم با دشواری بسیار؟

به طور حتم این سؤالات غیرممکن می باشند، ولی روی این اصل آیا حق نداریم سؤال کنیم، چون حاضر نیستیم قبول کنیم که قبل از ما تمدن برتر و یا تکنولوژی همترازی وجود داشته است؟

پس تنها چیزی که باقی می ماند فرضیه ملاقات از فضا می باشد. تا زمانی که باستانشناسی با همین روشی که تا کنون اجرا می شود ادامه پیدا کند ما هرگز نخواهیم توانست بدانیم که آیا گذشته تاریک ما حقیقتاً تاریک بوده یا در اصل کاملاً پیشرفته نبوده است.

به زودی سال باستان شناسی تشکیل خواهد شد که در طی آن باستان شناسان، فیزیکدانان، شیمی دانها، زمین شناسان، فلزشناسان و کلیه متخصصین قسمتهای علوم مربوطه بایستی تمام زحمات خود را بر روی یک سؤال متمرکز نمایند، آیا اجداد ما ملاقاتی از فضا داشته اند؟

مثلاً یک فلزشناس قادر است فوراً و دقیقاً به یک باستانشناس بگوید که به دست آوردن آلومینیوم چقدر مشکل است. آیا این غیر قابل قبول است که یک فیزیکدان ممکن است فرمولی را در یک نقش فوراً تشخیص بدهد؟ یک شیمی دان با لوازمات و دستگاه های مدرن خود ممکن است بتواند این فرضیه را که آبلیسک به وسیله نم دادن ترکه های چوبی بر روی صخره ها به دست آمده و یا به وسیله یک اسید ناشناخته حل نماید. زمین شناسان جوابهای بسیاری به سؤالاتی در باره اهمیت باقیمانده های زمان های یخبندان به ما می دهند. این گروه دانشمندان سال باستان شناسی عده ای غواص را مأمور تحقیق در بحرالमित جهت یافتن آثار رادیواکتیو یک انفجار اتمی در سدوم و گومورا خواهند نمود. چرا قدیمی ترین کتابخانه ها، کتابخانه های مخفی می باشد؟ مردم از چه ترس داشته اند، آیا آنها از این می ترسیدند حقیقتی که چندین هزار سال پنهان بوده آشکار شود؟ پیشرفت و تحقیقات را نمی توان متوقف کرد.

مصریان چهار هزار سال خدایان خود را موجودات حقیقی می پنداشتند. در قرون وسطی ما هنوز در اثبات ایدئولوژی خود جادوگران را آتش می زدیم. اعتقادی که یونانی های قدیم داشتند که می توانستند آینده را به وسیله رد پای غاز پیشگویی نمایند همان قدر صحت دارد که ناسیونالیزم اهمیت دارد. ما هزار و یک اشتباه گذشته را باید جبران نماییم. خودخواهی محض دیگر پوسیده شده و در حقیقت یک نوع کله شقی می باشد. در مباحث و یا افکار دانشمندان هنوز این عقیده حکمفرما است که موضوعی باید ثابت شود تا اینکه مورد رسیدگی قرار بگیرد.

در گذشته فردی که عقیده تازه ای را عرضه می کرد می بایستی خود را برای تمسخر و آزار همکاران و روحانیون آماده نماید، ولی اوضاع می بایستی بهتر شده باشد. دیگر کسی را به چهارمیخ نمی کشند و بی سبب آتش نمی زنند ولی مشکل اینجاست که روش های زمان ما آنقدرها هم جالب نیستند و کمتر مسدود کننده پیشرفت نمی باشند.

امروزه همه چیز متمدنتر شده و هیاهوی کمتری به پا می شود. تئوریا و عقاید غیر قابل هضم را به قول آمریکایی ها با جملات کشنده ای چون «امکانات بسیاری دارد» ساکت می کنند. یا با جملاتی چون:

«این برخلاف قوانین است» (و همیشه هم یک قانون وجود دارد).

«این آنقدرها هم کلاسیک نیست».

«خیلی انقلابی است» (که در خرد کردن بی همتا می باشد).

«دانشگاه ها با آن موافقت نمی کنند» (باور کننده).

«دیگران هم در این مورد سعی نموده اند» (البته، ولی آیا موفق بوده اند؟).

«خاصیتی در آن نمی بینیم» (و همین و بس...).

«این هنوز باید ثابت شود»!...

پانصد سال پیش دانشمندی در دادگاه فریاد زد:

« شعور باید به افرادی که می گویند زمین گرد است بفهماند اگر این چنین بود مردمی که در قسمت زیر زندگی می کنند به فضا می ریختند! »
دیگری تأکید می کند که در هیچ کجای انجیل گفته نشده که زمین به دور خورشید می گردد پس چنین عقایدی شیطانی می باشند!

به نظر می رسد هنگامی که عقاید تازه ای عرضه می گردد کوتاه فکری مانع اصلی بر سر راه پیشرفت آن می باشد ولی در ابتدای قرن بیست و یکم محققین باید خود را برای حقایق باور نکردنی آماده نمایند. او باید در زنده نمودن قوانین و علوم که قرن‌ها خفته بوده است با سئوالاتی که پیشرفت ایجاد کرده کمک کند. حتی اگر یک ستون انقلابی در صدد مسدود نمودن این طغیان فکری باشد، به نام حقیقت و درستی باید با چنگ و دندان با آن مبارزه نمود.

۲۰ سال پیش هر کسی که در محافل علمی صحبت از ماهواره می کرد دست به یک خودکشی علمی می زد. امروزه این اجسام مصنوعی به نام ماهواره ها به دور خورشید می گردند، از مریخ عکسبرداری می کنند و به نرمی به سطح ماه و زهره فرود آمدند و از سرزمینهای ناشناخته به وسیله دوربین های توریستی خود عکس رادیویی به زمین مخابره می کنند.

در بهار سال ۱۹۵۸ هنگامی که اولین عکس رادیویی از مریخ به زمین مخابره شد قدرت به کار رفته برابر بود با ۱ / ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ وات یعنی نیرویی بی اندازه ضعیف. با این وجود دیگر هیچ چیزی تعجب آور نمی باشد. کلمه غیرممکن برای علم جدید می بایستی غیرممکن شود و هر کس که این را امروز قبول نکند فردا با حقیقت خرد خواهد شد. پس بیایید فرضیه خود را محکم در دست بگیریم، فرضیه ای که می گوید هزاران سال پیش فضاوردان از کرات دور دست به زمین آمدند.

می دانم که اجداد باهوش و بدوی ما نمی توانستند تکنولوژی پیشرفته فضاوردان را فراموش کنند. آنها فضاوردان را چون خدایان می پرستیدند و

فضانوردان نیز چاره ای جز قبول این موضوع نداشتند که چون خدایان مورد ستایش قرار بگیرند، در ضمن موضوعی که قبل از سفر به یک کره برای آن آمادگی قبلی داشته اند.

در قسمت هایی از زمین هنوز افرادی بدوی زندگی می کنند که برای آنها مسلسل اسلحه شیطان است و یک هواپیمای جت کاملاً امکان دارد یک پرنده بهشتی باشد. افراد بدوی به جای مانده نسل به نسل در داستان های خود به سادگی این پیشرفتهای تکنولوژی را که برای ما عادی می باشد بازگو می کنند. آنها هنوز اشکال روحانی، کشتی های شگفت انگیز خود را بر روی تخته سنگها و دیوارهای غارها می تراشند و بدین وسیله این افراد وحشی در حقیقت چیزی را که به دنبال آن هستیم نگهداری می نمایند.

نقش های سنگی در کوهستان های فرانسه، آمریکای شمالی، رودزیای جنوبی در صحرا، پرو و شیلی به فرضیه ما کمک می کند.

« هنری لهوت » (۱) یک دانشمند فرانسوی در «تاسیلی» (۲) (صحرا) چند صد دیواره را با هزاران نقاشی حیوانات و انسان و اشکالی ملبس به کتلهای کوتاه و زیبا کشف نمود. آنها یک چوب در دست دارند که یک جعبه غیر قابل توصیفی بر روی آن قرار گرفته. در کنار نقش حیوانات موجودی در لباسی که شباهت زیادی به لباس غواصی است دیده می شود که باعث تعجب زیاد ما شد.

« خدای بزرگ مریخ » نامی که « لهوت » برای او انتخاب نمود. در ابتدا ۱۸ پا قد داشته ولی آن افراد بدوی که این نقش را برای ما به جای گذارده اند آنقدرها هم که ما فکر می کنیم بدوی نبوده اند. زیرا هر چه که باشد این افراد بدوی برای

باورقی:

Henri Lhote – ۱

Tassili – ۲

کشیدن این نقوش در اندازه متناسب می بایستی که از داربست استفاده کنند چونکه در چند میلیون سال گذشته تغییری در ارتفاع کف غار ایجاد نشده است. بدون اینکه به مغز خود فشار بیاوریم اینطور به نظر می رسد که « خدای بزرگ مریخ » در یک لباس فضایی یا غواصی کشیده شده. بر روی شانه های سنگین و پرقدرتش کلاه خودی تکیه کرده که به وسیله چفت ماندی به لباسش متصل می باشد. بر روی کلاه چندین شکاف در جایی که دهن و بینی قرار دارد موجود است. فوراً این فکر دست می دهد که اگر این تصویر بی مانند باشد یا بایستی اتفاق بوده و یا فقط پدیده تخیلات افراد بدوی باشد. ولی از این اشکال چندین نمونه با همین نوع آلات در «تاسیلی» و انواع مشابه ای بر روی صخره های آمریکا و ناحیه تولیر، کالیفرنیا یافت شده.

می خواهیم که دست و دل باز باشم و حاضرم اظهار عقیده کنم که این هنرمندان بدوی مهارتی نداشته اند و این اشکال ناشیانه ای که نقش کرده اند روی این اصل می باشد که بهتر از آن نمی توانستند رسم کنند. ولی با این وجود پس چرا همین غارنشینان انسان های عادی و حیوانات را با آن مهارت نقاشی کرده اند؟ لذا قابل قبول است اگر بگوییم این هنرمندان کاملاً قادر بودند که آنچه را که می بینند به خوبی رسم نمایند.

در ایالت ایلینوی کالیفرنیا بدون اینکه فشاری به مغز خود بیاوریم یک تصویر هندسی را بر روی دیواره غار تشخیص می دهیم، تصویر یک خطکش محاسبه، البته عقیده باستانشناسان بر این است که این تصویر یک خدا می باشد.

تصویر یک حیوان با شاخ های بسیار بلند که نوع آن مشخص نمی باشد بر روی ظروف سفالی که در سیالک ایران به دست آمده دیده می شود.
چرا نه؟

هر دو شاخ دارای پنج پیچ به چپ و به راست می باشند. اگر دو میله عایق

چینی را در نظر بگیریم این شاخها شباهت زیادی به آن دارند. باستان شناسان در این باره چه می گویند؟ به طور خلاصه آنها تصاویر خدایان هستند.

« خدایان » پاسخ خوبی می باشد. مردم خیلی چیزها را بدین وسیله بیان می کنند، مخصوصاً هر چیز که قابل فهم نباشد، هر چیز مافوق بشری. در این دنیای ناآرام آنها نمی توانند در آسودگی زندگی کنند.

هر مجسمه ای که به دست می آید، هر شیئی که سر هم شود، هر جسم سفالی را که بتوان قطعاتش را جور کرد فوراً به یک دین و فرقه نسبت داده می شود. ولی اگر شیئی را نتوان به یکی از ادیان نسبت داد، حتی به زور، فوراً، مثل خرگوشی که از کلاه معجزه گران بیرون می آید، یک دین من درآوردی قدیمی بوجود می آید. خورشید دوباره کار خودش را کرد.

ولی اگر این افراد بدوی حقیقتاً آنچه را که به چشم خود دیده بودند در تاسیلی، آمریکا و یا در فرانسه نقش کرده اند چه می توانیم بگوییم؟ چه می گوئیم اگر پیچهای شاخ این حیوان حقیقتاً نشان دهنده آنتن بوده، همانطور که افراد بدوی آنها را بر روی سر خدایان ناآشنا دیده بودند؟ آیا امکان ندارد که چیزی که نباید وجود داشته باشد در حقیقت وجود داشته؟ یک وحشی که به اندازه کافی قادر بوده بر روی دیوارهای غار نقاشی کند آنقدرها هم وحشی نبوده.

نقاشی های « بانوی سفید برنبرگ » (۱) در آفریقای جنوبی می تواند از نقاشی های قرن بیستم باشد. این « بانو » یک بلوز آستین کوتاه، شلوار چسبان، دستکش، جوراب و کفش به تن دارد و تنها هم نمی باشد، در پشت سر او یک مرد باریک اندام که چوبدستی عجیبی در دست دارد و کلاه خود مبهم و بسیار

پاورقی:

Brandberg - ۱

پیچیده ای نیز به سر دارد دیده می شود. از لحاظ یک نقاشی مدرن کاملاً قابل قبول است ولی موضوع اینجاست که ما در باره یک نقاشی بر روی دیواره یک غار صحبت می کنیم.

تمام خدایانی که در نقاشی های غارها در سوئد و نروژ رسم شده اند دارای سرهای یکنواخت و نامفهومی می باشند. آیا این موضوع زننده ای نیست که خدایی را مورد پرستش قرار دهند که در ضمن آن را نیز می کشند و می خورند؟ ما اغلب کشتی هایی را می بینیم که دارای بال می باشند و بیشتر دارای آنتن هایی هستند. اشکالی در لباس های گشاد نیز در « والکا مونیکا » (۱) (ایتالیا) وجود دارند و موضوع عصبانی کننده این است که همه آنها دارای شاخهایی بر روی سر می باشند و من مدعی نمی شوم که این غارنشینان ایتالیایی بین آمریکای شمالی یا سوئد، صحرا و اسپانیا سفر می کردند که ذوق ایده هنری خود را رواج بدهند ولی این سؤال مشکل باقی می ماند که چرا افراد بدوی اشکال را در لباس های گشاد که آنتن بر روی سر دارند، بدون هیچگونه ارتباطی با یکدیگر، بوجود آورده اند. من یک کلمه هم حرف نمی زدم اگر این عجایب غیر قابل تشریح فقط در یک نقطه از دنیا وجود داشت ولی آنها تقریباً در همه جا یافت می شوند. به محضی که با طرز فکر امروزی خود بنگریم و از رؤیای تکنولوژیکی زمان خود برای پر کردن جاهای خالی استفاده کنیم پرده تاریکی که گذشته را می پوشاند شروع به برخاستن می کند.

در قسمت بعدی مطالعه کتب مذهبی قدیمی به من کمک می کند که فرضیه خود را آنچنان واضح و روشن بنمایم که محققین که گذشته ما را مورد بررسی قرار می دهند، دیگر نمی توانند از سئوالات انقلابی روی برگردانند.

پاورقی:

فصل چهارم

آیا خدا یک فضانورد بود؟

انجیل پر است از اسرار و تضادها، مثلاً کتاب پیدایش از بوجود آمدن زمین شروع می کند و با صحت بسیاری، از دقایق زمین شناسی گزارش می دهد. ولی چگونه نویسنده می دانست که مواد معدنی قبل از ایجاد کره پدید آمده و کره قبل از بوجود آمدن حیوانات بوده است؟

«... و خداوند گفت بگذارید بشر را مثل خود بسازیم...». (کتاب پیدایش)

چرا خداوند به زبان جمع صحبت می کند؟

چرا او می گوید «ما» و نه «من»؟

به نظر می رسد که خدای یکتا در خطاب به بشر باید خود را مفرد مخاطب قرار دهد نه جمع.

«... سپس بشر بر روی زمین شروع به ازدیاد نمود و دخترانی از آنها به دنیا آمدند و پسران خدا دختران بشر را دیدند، و دیدند که آنها زیبا بودند و آنها را به تعدادی که می خواستند به همسری بردند...». (کتاب پیدایش)

چه کسی می تواند بگوید که کدام پسر خدا دختران بشر را به همسری گرفت؟ قوم بنی اسرائیل فقط یک خدای مقدس داشت. پس «پسران خدا» از

کجا آمده بودند؟

« ... در آن روزگار غولها بر روی زمین بودند، و همچنین بعد هنگامی که پسران خدا به نزد دختران بشر آمدند، و دختران بشر از آنان باردار گردیدند و هم آنان نیز مردان پر قدرت بودند، چون از مردان پاک بودند ...» (کتاب پیدایش دوباره در باره پسران خدا که با بشر تولید مثل نموده اند گفته شده و همچنین اینجا اولین برخورد را با غولها پیدا می کنیم).

غول ها در نقاط مختلف زمین پدید می آیند: در متولوژی شرق و غرب، در داستا نهایی « تیاخواناکو » و قصه های اسکیموها. غولها اغلب صفحات کتب قدیمی را سحر می کند. پس حتماً وجود آنها یک واقعیت بوده. این غول ها چه نوع موجوداتی بوده اند؟

آیا آنها اجداد ما هستند که ساختمان های عظیم و آثاری باور نکردنی را به راحتی بوجود آوردند و یا افرادی بودند که از ستارگان دیگر آمدند و معلومات فنی برتری داشتند؟

یک چیز مطمئن است، انجیل در باره غولها صحبت می کند و آنها را پسران خدا معرفی می نماید و این پسران خدا با دختران بشر تولید مثل نمودند و نوع بشر را افزایش دادند.

در کتاب پیدایش شرح بسیار واضحی از ناحیه سدوم و گومورا نوشته شده...
« در شب هنگامی که لوط در کنار دروازه شهر نشسته بود دو فرشته به سدوم آمدند ... ».

واضح است که لوط منتظر این فرشتگان بوده و معلوم شد آنها مذکر بودند چون او آنها را فوراً شناخته و از آنها با مهربانی دعوت می کند که شب را در منزل او به سر برند.

انجیل می گوید: « مردان شهر می خواستند بدانند که این غریبه ها که بودند، ولی غریبه ها قادر بودند با یک حرکت شهوت جنسی این افراد را از بین

ببرند، آنها خطاکاران را کور می کردند...».

بنا بر کتاب پیدایش فرشتگان به لوط گفتند... که هر چه زودتر زن، پسران، دختران، دامادها و عروس هایش را از شهر بیرون ببرد و به او هشدار دادند که شهر به زودی ویران خواهد شد.

خانواده حاضر نبودند که هشدار عجیب را قبول کنند و فکر کردند که این هم یکی از شوخیهای بد لوط می باشد.
کتاب پیدایش ادامه می دهد:

« و هنگام صبحگاهان فرشتگان لوط را شتاب نمودند، گفتند برخیز و همسر خود را و دو دختر خود را که اینجا هستند با خود ببر، نگذار در از هم پاشیدی شهر از بین بروی، و هنگامی که او سستی می کرد مردان دست های او را، دستهای همسرش را و دستهای دخترانش را می گرفتند آنها را به پیش می بردند. خداوند نسبت به تو بخشنده است و آنها را پیش بردند و از شهر خارج ساختند و هنگامی که او را به خارج آوردند به او گفتند به خاطر زندگیت بگریز. به پشت سر خود نگر و در حوالی باقی نمان، به کوهستان بگریز و بگذار زنده بمانی، شتاب کن و بگریز چون من نتوانم کاری برای تو انجام دهم مگر تو از این مکان دور شوی...».

بنا بر این گزارش بدون شک دو غریبه، فرشتگان، قدرتی ناآشنا دارا بودند. شتاب تحمیل شده و سرعتی که لوط و خانواده اش را بیرون برد ما را به فکر وامی دارد. هنگامی که لوط خسته شده بود او را با دست هایش گرفته و پیش می کشیدند. آنها می بایستی در چند دقیقه دور می شدند.

به لوط دستور دادند که به کوهستان برود و به پشت سر نگاه نکند، با این وجود به نظر می رسد که لوط احترام بی انتهایی برای فرشتگان قایل نبوده، چون دائماً اعتراض می کند...

« من نمی توانم به کوهستان بگریزم بگذارید شیطان مرا در برگیرد و من

بمیرم ... و لحظه ای بعد فرشتگان به او می گویند که اگر او با آنها نرود کاری برایش نمی توانند بکنند.

در حقیقت چه به سر سدوم آمد؟ نمی توان تصور کرد که خداوند قادر تحت برنامه ای کار انجام دهد، پس چرا فرشتگان در این چنین عجله ای بودند؟ و آیا ویرانی شهر بوسیله قدرتی بود که تا آخرین ثانیه حساب شده بوده؟ آیا شمارش برای نابودی آغاز شده بود، و آیا فرشتگان در باره اش با اطلاع بودند؟ در این صورت زمان نابودی حتمی بوده. آیا روش ساده تری برای آوردن لوط به پناهگاه وجود نداشته؟

چرا آنها به هر قیمتی که شده بود می بایستی به کوهستان بروند؟ و به چه دلیل غیر معقولی آنها حق نداشتند به عقب نگاه کنند؟

البته این سئوالات بسیار پیچیده می باشند، ولی پس از انفجار دو بمب اتمی بر روی ژاپن واقف هستیم که چگونه این نوع بمبها تخریب می نمایند و افرادی که تحت تشعشعات مستقیم آن قرار بگیرند خواهند مرد و یا دچار امراض بی درمانی می شوند. بگذارید فرض کنیم که سدوم و گومورا طبق نقشه قبلی ویران شده اند، یعنی مستقیماً به وسیله انفجار اتمی. شاید این فرشتگان می خواستند مواد اتمی خطرناکی را از بین ببرند و همزمان با آن مطمئن شوند که یک نسل فاسد بشری را کاملاً از بین ببرند.

زمان ویرانی تعیین شده بود و آنهایی که قرار بود زنده بمانند، چون خانواده لوط، می بایستی چندین میل از مرکز انفجار دور می شدند و به کوهستان می رفتند، چون طبیعتاً صخره ها تشعشعات سخت و خطرناک را جذب می کند و همه از این داستان با اطلاع هستیم که همسر لوط به عقب برگشت و مستقیماً به خورشید اتمی نگاه کرد. امروزه هیچکس متعجب نیست که چرا او بلادرنگ در همان نقطه مرد.

» ... سپس خداوند بر سدوم و گومورا سنگ و آتش بارید... و ابراهیم صبح

زود به محلی که او در مقابل خداوند ایستاده بود رفت و او به سوی سدوم و گومورا نگریست و به سوی زمین های اطراف نگریست و آگاه باش که دودی چون دو تنور از این شهر به آسمان برمی خواست... (کتاب پیدایش) و بدین طریق جریان این فاجعه خاتمه می یابد.

ممکن است که ما به اندازه اجداد خود متدین نباشیم ولی کنجکاوتر هستیم. با بهترین نیت در دنیا نمی توان تصور کرد که خدایی مهربان و بی اندازه بخشنده و برتر از عامل زمان، نداند که چه اتفاقی روی خواهد داد.

خداوند بشر را آفرید و از آفریده اش راضی است، ولی به نظر می رسد که بعداً از عمل خود پشیمان شده باشد چون خالق تصمیم می گیرد که بشر را از بین ببرد. همچنین برای ما فرزندان روشنفکر امروزی مشکل است پدر بی اندازه مهربانی را در نظر بگیریم که بین فرزندان مورد علاقه اش، چون خانواده لوط و عده کثیر دیگر استثناء قایل شود.

تورات عهد عتیق شرح مفصلی نوشته که خداوند، و یا فرشتگان او، از آسمانها با غرش عظیم و دودی سنگین به زمین آمدند. یکی از اولین مشروح واقعه از حزقیال به دست ما رسیده:

«... سی امین سال، چهارمین ماه و پنجمین روز ماه من در میان زندانیان در کنار رود چبار بودم که بهشت گشوده شد، به آسمان نگریستم، آگاه باش، گردبادی از شمال بیرون آمد، ابر سیاه و آتش عظیمی نمایان گردید و روشنایی پرابهتی در اطرافش بود و در میان ابر و آتش روشنایی عجیبی به رنگ خون نمایان گردیده و از میان آنها چهار موجود زنده نمایان شد و ظاهر آنها این چنین بود:

آنها به انسان شباهت داشتند. پاهای آنها مستقیم بود و پاشنه پای آنها چون سم گوساله بود و آنها چون مس شفاف می درخشیدند... حزقیال شرح کاملی از به زمین نشستن سفینه می دهد.

او سفینه ای را شرح می دهد که از شمال می آمد تشعشعاتی بیرون می دهد و می درخشد و ابری از ماسه صحرا به هوا بلند می کند.

خداوند تورات عهد عتیق خداوندی قادر بود پس چرا این خداوند می بایستی از یک سمت مشخص به زمین بیاید؟ آیا نمی توانسته بدون اینهمه صدا و دشواری هر کجا که می خواسته باشد؟

بگذارید شرحی که حزقیال شاهد آن بوده قدری بیشتر دنبال کنیم:

«... من آنچنان که به این موجودات می نگریستم چرخ می با چهار صورت که بوسیله یکی از موجودات در آسمان نگه داشته شده بود ظاهر گردید و این چرخها چون رنگهای یاقوت بود: و هر چهار یک شباهت داشتند و ظاهر و کار آنها مانند چرخ می میان چرخ می بود، هنگامی که آنها حرکت کردند بر چهار سمت خود حرکت می کردند و در هنگام حرکت نمی چرخیدند و حلقه آنها آنقدر بلند بود که وحشتناک بود، و دور حلقه دارای چشم بود و هنگامی که موجودات حرکت می کردند حلقه ها نیز با آنها حرکت می کردند و هنگامی که موجودات به هوا برمی خاستند چرخها نیز برمی خاست...».

این تشریح بسیار جالب است. حزقیال می گوید هر چرخ در میان چرخ می دیگر بود. آیا یک سراب بوده؟ با دانش و طرز فکر امروزی این جسم که او دیده بود مانند یکی از خودروهای مخصوص است که آمریکایی ها در بیابانها و مناطق باتلاقی به کار می برند.

حزقیال مشاهده کرد که چرخ ها، با هم، با موجودات بالدار به هوا بلند شدند. طبیعتاً چرخهای یک خودروی چند خاصیتی، چون هلیکوپتر، در هنگام برخاستن جا نمی ماند.

حزقیال ادامه می دهد:

«... ای فرزند انسان بر پاهای خود بایست تا من با تو صحبت کنم ...».

بازگو کننده این صدا را شنید از ترس صورت خود را در خاک مخفی نمود و بدنش به لرزش افتاد. این ظهور عجیب حزقیال را فرزند بشر خطاب نمود و می خواست با او صحبت کند: تشریح اینچنین ادامه پیدا می کند.

«... و از پشت سر خود صدای بالهای این موجودات را شنیدم که به یکدیگر برخورد می کردند، و صدای چرخ ها را بر فراز آنها، آن غرش عظیم...».

علاوه بر تشریح دقیق سفینه حزقیال متوجه صدای غول آسایی که در هنگام برخاستن از خود بوجود می آورد می گردد. او صدایی که بال ها و چرخها می کردند غرشی عظیم می خواند. مطمئناً شهادت عینی بوده. خدایان با حزقیال صحبت کردند و به او گفتند که برقراری قانون و حق در این منطقه بر عهده اوست. او را با خود در سفینه بردند و مطمئن ساختند که هنوز آنها را ترک نکرده اند. این تجربه اثر عجیبی بر حزقیال داشت چون از تشریح این جسم ابداً خسته نمی شود. در سه مرحله مختلف می گوید که هر چرخ در میان چرخ دیگر است و هر چهار چرخ می توانست در چهار سمت خود حرکت کند... و در حرکت نمی چرخیدند. او مخصوصاً از اینکه تمام سفینه، پشت بال ها و حتی چرخ ها، پوشیده از چشم بودند بی اندازه تحت تأثر قرار گرفته بود. خدایان بعداً منظور سفر خود را به او می گویند که او در میان خانه پرآشوبی زندگی می کند که چشم دارند که ببینند ولی نمی بینند، گوش دارند که بشنوند ولی نمی شنوند.

هنگامی که او را در باره همشهریهایش مطلع می سازند، همچون شرح دیگر این نوع بازدیدها، نصیحت و سیری در باره قانون، و نیز راهنمایی در باره تمدن صحیح به او داده می شود. حزقیال این مسئولیت را بسیار جدی می گیرد و دستورات خدایان را دست به دست می دهد.

دوباره ما با سئوالات گوناگونی روبرو شده ایم. چه کسی با حزقیال صحبت نمود؟ آنها چگونه موجوداتی بودند؟ آنها مطمئناً خدا به معنای واقعی کلمه نبودند و الا برای نقل از محلی به محل دیگر احتیاجی به وسیله نقلیه نداشتند.

این نوع تحرک به نظر من با مفهوم خداوند متعال جور در نمی آید. اختراع دیگری در کتاب کتابها ذکر شده که ارزش دارد آن را مورد بررسی قرار دهیم. در کتاب مهاجرت موسی دستورات کاملی را که خداوند در باره ساختن تابوت عهد به او داده بازگو می کند. دستورات تا آخرین سانتیمتر داده شده که در کجا حلقه ها کوبیده شوند و فلز آن از چه آلیاژی ساخته شود. دستورات به این منظور بود که همه چیز دقیقاً طبق آنچه که خداوند خواسته بود باشد. او چندین بار به موسی هشدار داده بود که مبادا اشتباهی بکند:

«... و مراقب باش که آنها را طبق دستوراتی که به تو در کوهستان دادیم بسازی». (کتاب مهاجرت)

همچنین خداوند به موسی گفته بود که با او از تخت بخشش صحبت خواهد کرد. به موسی گفت که هیچکس نباید به تابوت عهد نزدیک شود و دستورات کاملی در باره اینکه چه نوع لباسی و چه نوع کفشی در هنگام حمل آن بپوشد به او داده شده بود. با وجود اینهمه سعی و کوشش اشتباهی رخ می دهد:

داود تابوت عهد را حرکت داد و اوزاه در بردن گاری که تابوت عهد در آن بود کمک نمود. در حین حرکت حیوانات تکان خوردند که در نتیجه امکان داشت تابوت عهد به زمین بیافتد، اوزاه آن را محکم گرفت. او جابجا مرد، چون کسی که رعد و برق به او اصابت کرده بود... (سموئیل)

بدون شک تابوت عهد از لحاظ الکتریکی شارژ بوده! اگر آن را امروزه طبق دستوراتی که موسی داده است بسازیم اختلاف پتانسیلی معادل صدها ولت به دست خواهد آمد.

خازن بوسیله دو صفحه طلا که یکی دارای بار مثبت است و دیگری بار منفی ساخته شده. بعلاوه اگر یکی از قطعات به جای آهنربا کار کند بلندگوی کاملی بوجود می آید. شاید یک نوع دستگاه مخابراتی بین موسی و سفینه فضایی بوده. دستورات ساختن یک تابوت عهد بطور کامل در انجیل وجود دارد. بدون

اینکه به کتب مهاجرت مراجعه کنم به نظرم می رسد که به یاد می آورم که نوشته شده تابوت عهد از جرقه هایی پوشیده شده بود و موسی هرگاه احتیاجی به کمک و نصیحت داشت از این «فرستنده» استفاده می کرد.

موسی صدای خدای خود را شنید ولی هیچگاه او را از نزدیک ندیده بود. هنگامی که از او خواست که خودش را نشان بدهد جواب خداوند این بود:

«... تو نمی توانی صورت مرا ببینی چون بشری نخواهد بود که مرا ببیند و زنده بماند و خداوند گفت آگاه باش برای تو پیش من جایی هست، بر روی صخره ای بایست و هنگامی که شکوه من بر تو عبور نماید ما تو را بر روی قله ای خواهیم گذاشت و در حین عبور تو را با دست خود می پوشانیم و دست خود را بر خواهیم داشت و تو پشت ما را خواهی دید: ولی صورت ما را نخواهی دید...».

(کتاب مهاجرت)

شباهت عجیبی در نوشته های کتب قدیمی وجود دارد. در پنجمین رساله «گیلگمش» که متعلق به سومریها می باشد و از انجیل قدیمی تر است کاملاً با همین مطالب روبرو می شویم:

«هیچ بشری به کوهستان که خدایان در آن به سر می برند نخواهد آمد. او که به صورت خدایان نگاه کند باید بمیرد».

در کتب قدیمی دیگری که قسمتهای مختلف تاریخ بشریت را به ما می دهد گفته های مشابه ای مشاهده می نماییم.

چرا خدایان نمی خواستند صورت خود را نشان بدهند؟

چرا نمی گذاشتند صورتشان بدون ماسک شود؟

از چه چیزی واهمه داشتند؟

و آیا تمام مشروح کتاب مهاجرت از رساله های «گیلگمش» سرچشمه گرفته؟

حتی این هم ممکن است، چون ظاهراً موسی در خانواده سلطنتی مصری بزرگ شده بود. شاید او به کتابخانه دسترسی داشت و بدین وسیله از رموز قدیم آگاهی پیدا کرده بود. شاید بهتر باشد تاریخ های ذکر شده در تورات عهد عتیق را مورد بررسی قرار بدهیم. چون دلایل زیادی وجود دارد که داود که ظاهراً با غول شش انگشتی جنگیده مدتها بعد زندگی می کرده. (سموئیل)

در ضمن بایستی این امکان را در نظر گرفت که تمام تاریخها، حماسه ها و نقل ها در یک نقطه بوجود آمده اند سپس دست به دست و یا بوسیله کتیبه ها مطالب تغییر کرده و به نقاط دیگر رفته است.

کشفیات اخیر در بحرالمیت (کتیبه های کوموران) (۱) در بزرگنمایی کتاب پیدایش تأثیر با ارزش و مهمی دارد. در اینجا نیز چندین کتیبه نامعلوم به ارابه ها، پسران بهشتی، چرخها و دود که سراب پرنده را ایجاد می کند اشاره شده. در روایات موسی آمده که حوا به آسمان نگریست ارابه ای از نور دید که بوسیله چهار عقاب درخشان کشیده می شدند. موسی می گوید هیچ بشر خاکی نمی تواند عظمت آن را بیان نماید.

بالاخره ارابه به طرف آدم آمد، و از میان چرخهایش دود برمی خاست. این داستان در حقیقت چیز تازه ای به ما نمی گوید. با این وجود از ارابه، نور، چرخها و دود، چون رؤیای پرشکوهی صحبت شده، حتی در زمانی دور چون دوران آدم و حوا.

یک واقعه باور نکردنی در کتیبه «لمک» یاد شده. چون از کتیبه تعدادی از قطعاتش از بین رفته جملات و قسمت هایی خالی هستند ولی آنچه که در دست می باشد آنقدر عجیب است که جالب باشد.

پاورقی:

Qumran - ۱

کتیبه اینچنین می گوید:

« روزی پدر نوع به خانه آمد و از دیدن پسری در خانواده اش که وضع ظاهریش نشان می داد به او تعلق ندارد متعجب می گردد. او به نزد زنش رفته و مدعی شد که این پسر فرزند او نیست.

همسرش به تمام مقدسات سوگند می خورد که این طفل از او بوده و نه از یک غریبه و یا یکی از پسران بهشت. (در اینجا باید بپرسیم که منظور او کدام پسر بهشت بوده. در هر صورت این درام خانوادگی قبل از طوفان صورت گرفته) با این وجود لمک گفته های زنش را باور نکرد و در حالی که بی اندازه مضطرب بود به نزد پدرش رفت که از او یاری بطلبد.

در هنگام ورود او این واقعه که به شدت باعث دگرگونی اش شده بود بازگو می نماید. پدرش به آرامی واقعه را شنید و در باره اش فکر کرد سپس به خود فرو رفت که او از « ایناک » دانا کمک بگیرد. این نورسیده آنقدر باعث ناراحتی شده بود که پیرمرد مشقت این سفر طولانی را بر خود متحمل نمود. موضوع این پسر کوچک می بایستی روشن شود. مسوزله شرح داد که چگونه این پسر کوچک در خانواده پدرش پیدا شده که بیشتر به فرزند بهشتیان شباهت دارد تا به فرزند بشر. چشمهایش، موهایش، پوست بدنش و تمام وجودش ابداً شباهتی به بقیه فامیل ندارد.

« ایناک » تمام داستان را شنید و سپس مسوزله را با خبر بسیار ناراحت کننده ای روانه خانه اش نمود. به او گفت روز قضاوت برای زمین و انسان خواهد آمد و آنچه که گوشت و خون است از بین خواهد رفت چون همه فاسد و منحرف می باشند ولی پسر عجیبی که خانواده تو از او مظنون هستند انتخاب شده که آنها را که پس از روز قضاوت باقی می مانند راهنما باشد. لذا بایستی به پدرش دستور دهد که این پسرچه را نوح بنامد.

به خانه بازگشت و آنچه را که در انتظار آنها برد به پدرش بازگو نمود. او چه

می توانست بکند به جز اینکه این طفل را فرزند خود بداند و نامش را نوح بگذارد.

چیز عجیبی که در داستان این خانواده است این است که به والدین نوح از آمدن طوفان اطلاع داده شده بود و حتی توسط « ایناک » به مسوزله هشدار داده شده بود. همین ایناک بنا به روایات فوراً بعد از این اتفاق بوسیله ارا به های آتشین بهشتی برای همیشه ناپدید شد.

این موضوع ما را با یک سؤال جدی روبرو می کند که آیا نژاد بشر در اثر یک تولید مثل عمدی توسط افراد ناشناس کرات دیگر بوجود آمده بوده؟ در غیر این صورت چه دلیلی داشت که بشر بوسیله غول ها و فرزندان بهشت دایماً بارور می گردیدند و نوع تولید شده ناسالم از بین برده می شده.

با دانستن این موضوع، طوفان معروف قبلاً طرح شده بود و قصد آن از بین بردن نژاد بشر بوده، به غیر از چند تن که برگزیده شده بودند. پس اگر طوفان، که صحت آن از لحاظ تاریخ ثابت شده، عمداً طرح شده بوده (چند صد سال قبل از آن نوح دستور ساختن کشتی معروف را دریافت داشته بود) پس نمی توان این قضاوت الهی را دانست.

امروزه تولید یک نسل باهوشتر دیگر یک فرضیه مسخره نمی باشد. در حماسه های « تیا هواناکو » و کتیبه های دروازه آفتاب در باره سفینه ای که به زمین آمد و « مادر زمین » را همراه آورد که بتواند فرزندانی بار آورد گفته شده. نوشته های ادیان قدیمی هرگز از گفتن « خدا بشر را در ضمیر خود آفرید » خسته نمی شوند.

در چندین کتاب حتی اشاره شده که آزمایشات زیادی لازم بود تا اینکه بشر آن طور که خداوند می خواسته آفریده شود. بنا بر فرضیه بازدید زمین توسط موجودات ناشناس پیشرفته می توانیم بگوییم که ما نیز به آن موجودات ناشناخته جالب بستگی داریم.

در این سلسله مدارک، هدایایی که اجداد ما برای خدایان می بردند ایجاد اشکال می کند. این هدایا تنها به مواد معطر و قربانی کردن حیوانات ختم نمی شده. صورت هدایایی که خدایان می خواستند اغلب شامل سکه با دستورات مخصوصی برای ساختن آنها نیز بوده. در حقیقت بزرگترین مرکز ذوب فلز در شرق عتیق در « ایزیون گبر » (۱) بوده. یک مرکز ذوب بسیار مدرن که شامل سیستم تونل های هوا، دودکشها و مدخلی که برای مقصود بخصوص بوده، می باشد. متخصصین ذوب امروزی با مشکلی روبرو هستند و آن این است که چگونه با این روش ماقبل تاریخی امکان داشته مس را ذوب و تصفیه نمایند. این بدون شک دلیل وجود مقدار زیادی سولفات مس در غارها و دالان های نواحی ایزیون گبر می باشد. تمام این کشفیات متعلق به بیش از ۵۰۰۰ سال پیش است. اگر روزی فزانوردان ما با افراد بدوی در کره ای روبه رو شوند حتماً موجب این تصور خواهد بود که فزانوردان ما فرزندان بهشتی و یا از خدایان می باشند. شاید دانش ما خیلی برتر از افراد بدوی آن قسمتهای هنوز ناشناخته فضا باشد، همچون که دانش آن موجودات که اجداد ما را ملاقات کردند از آنها برتر بوده. ولی بی اندازه ناراحت کننده می شد اگر زمان در این مقصد خیالی نیز به سرعت پیش می رفت و در هنگام به زمین نشستن فزانوردان ما به جای اینکه چون خدایان از آنها استقبال نمایند به علت اینکه از زمان عقب هستند به آنها بخندند.

پاورقی:

Ezeon Geber - ۱

فصل پنجم

ارابه های آتشین از آسمان ها

در ابتدای قرن کشف بی اندازه جالبی در کوه «کوبندجیک» صورت گرفت. این سرگذشت یک قدرت بزرگ است که در کتیبه سفالی کنده شده. این کتیبه متعلق به کتابخانه پادشاه آشوری «آشور بانپیال» (۱) بوده و به زبان «آکادین» نوشته شده. بعداً نسخه ای نیز به دست آمد که به زمان شاه همورابی نسبت داده می شود.

این یک حقیقت ثابت شده و تایید شده ای است که نسخه اصلی رساله «گیلگمش» متعلق به قوم سومری می باشد، افرادی که از ابتدای آنها بی اطلاع هستیم و از خود شماره مبهوت کننده ۱۵ رقمی و یک علم ستاره شناسی بسیار پیشرفته به جای گذاشتند. نیز این هم واضح است که متن اصلی رساله «گیلگمش» به موازات کتاب پیدایش می باشد.

در اولین کتیبه سفالی کشف شده در «کوبندجیک» در باره فاتح شجاع

پاورقی:

Assurbanipal – ۱

«گیلگمش» که دیوار دور شهر «اورک» (۱) را ساخته نوشته شده. اینچنین می خوانیم: که خدای بهشتی در یک خانه مجلل زندگی می کرد و محافظان بر دیوارهای شهر پاسداری می دادند. همچنین می آموزیم که «گیلگمش» مخلوطی از خدا و بشر بوده، دو سوم خدا و یک سوم بشر. زیارت کنندگانی که برای دیدن او به «اوروک» می آمدند از ترس به لرزش می افتادند چون تا کنون موجودی به زیبایی و قدرت او ندیده بودند. به هر صورت این نشان دهنده این است که حتی از زمانی که نوشتن آغاز شده بوده این موضوع تولید مثل و مخلوط بین «خدا» و بشر وجود داشته.

در کتیبه دوم می آموزیم که شخصیت دیگری به نام «اینکیدو» (۲) به وسیله «ارورو» (۳) خدای مؤنث بهشتی آفریده شده. «اینکیدو» به طور بسیار دقیقی تشریح گردیده: تمام بدنش از مو پوشیده می باشد و پوست به تن دارد. او علف می خورد و از محلی که دامها آب می خورند برای آشامیدن استفاده می کند. هنگامی که «گیلگمش» پادشاه شهر «اوروک» در باره این موجود زشت مطلع می شود پیشنهاد می کند که به او زن زیبایی داده شود که او را از زندگی حیوانی جدا نماید. «اینکیدو» موجود ساده، گول این حقه شاه را می خورد و شش روز و شب را با زن بسیار زیبایی می گذراند. این رفتار شاهانه ما را به این فکر می دارد که این تولید مثل بین نیم خدا و نیم حیوان موضوع عادی در آن دوران وحشی گری نبوده.

کتیبه سوم در باره ابری از خاک که از دور دست می آمد سخن می گوید. بهشت غرش نموده، زمین لرزید و بالاخره فرزند خدا پدید آمد و «اینکیدو» را

باورقی:

Uruk - ۱

Enkidu - ۲

Aruru - ۳

در چنگال و بالهای خود گرفت، و با کمال تعجب می خوانیم که او چون سرب به روی « اینکیدو » نشست و وزن بدنش به نظرش چون تخته سنگی بود.

اگر ما قدرت تخیل نویسنده داستان را در نظر بگیریم و اضافاتی که مترجم و کپی‌ه کننده نموده اند حذف نماییم با این وجود موضوع بسیار تعجب آوری باقی می ماند: چگونه آن کتیبه نویس قدیم ممکن بود که بداند بدن انسان تحت سرعتی به سنگینی سرب در می آید؟ امروز ما کاملاً از قدرت جاذبه و سرعت آن با اطلاع هستیم. یک فضا‌نور در هنگام پرتاب با قدرتی معادل با چندین برابر قوه جاذبه به صندلی خود فشرده می شود و این نیرو قبلاً محاسبه شده است. ولی چگونه چنین فکری به مغز یک کتیبه نویس رخ داده بود؟

پنجمین کتیبه می نویسد که چگونه « گیلگمش » و « اینکیدو » با هم برای ملاقات خدایان به قصر آنها می روند: برجی که « ایرنینیز » (۱) خدای مؤنث در آن زندگی می کرد، درخشندگی بی اندازه ای داشت و مسافت ها قبل از آنکه به آن برسند دیده می شد.

تیرها و سنگهایی که افراد ولگرد کنجکاو به سوی پاسداران پرتاب می کردند کاملاً بر آنها بی اثر بود. هنگامی که به نزدیکی محل خدایان رسیدند صدایی غرشکنان به آنها گفت: به عقب برگردید! هیچ بشری به کوهستان مقدس که خدایان به سر می برند نمی آید: او که به صورت خدا بنگرد خواهد مرد. در کتاب مهاجرت چنین نوشته شده: « تو نمی توانی به صورت من بنگری چون بشری که مرا ببیند زنده نخواهد ماند ».

در هفتمین کتیبه اولین گزارش عینی توسط « اینکیدو » در باره کشتی های فضایی نوشته شده. او مدت چهار ساعت در عقاب پولادین پرواز نمود.

پاورقی:

1- Irninis

داستان اینچنین ادامه پیدا می کند:

... به من گفت « به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟ »

« به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟ »

و زمین به مانند کوهی بود و دریا چون استخری و دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و از من پرسید: « به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟ »

به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟ »

و زمین به مانند باغی بود و دریا چون نهری در میان باغ و او دوباره به مدت چهار ساعت پرواز نمود و بالاتر رفت و گفت: « به زمین نگاه کن چگونه به نظر تو می آید؟ به دریا بنگر در نظر تو به چه شباهت دارد؟ و زمین به خمیری شباهت داشت و دریا چون جویی. در این صورت موجود زنده ای می بایستی زمین را از ارتفاعات زیاد دیده باشد.

این تشریح صحیح تر از آن است که فقط پدیده تخیل باشد. چه کسی ممکن بود بگوید زمین مانند خمیر است و دریا چون جویی اگر هیچگونه تفهیمی در باره زمین از ارتفاعات زیاد را نداشته باشد، چون در حقیقت زمین از ارتفاع زیاد بی شباهت به گلوله ای از خمیر نیست و دریا مانند جویی به نظر می رسد. هنگامی که کتیبه می گوید که دری همچون موجود زنده صحبت نمود ما فوراً این پدیده عجیب را یک بلندگو تشخیص می دهیم.

در هشتمین کتیبه همین اینکیدو که می بایستی زمین را از ارتفاع بسیار زیادی دیده باشد توسط مرض بسیار مرموزی می میرد و آنقدر مرموز بوده که « گیلگمش » را به این فکر می دارد که شاید تنفس مسموم حیوانات بهشتی به او خورده باشد. ولی از کجا این فکر به « گیلگمش » دست داده که تنفس مسموم حیوانات بهشتی ممکن است ایجاد یک مرض کشنده و مداوا ناپذیر نماید؟

نهمین کتیبه شرح می دهد که چگونه « گیلگمش » در مرگ دوستش « اینکیدو » سوگواری می کند و دست به سفر طولانی به سوی خدایان می زند

چون این عقیده را داشت که او نیز مانند دوستش از همان مرض از بین خواهد رفت و این فکر بسیار شکنجه اش می دهد.

نویسنده می گوید که « گیلگمش » به دو کوه رسید که بهشت را چون ستونی نگه داشته بودند و بین آنها دروازه آفتاب قرار گرفته بود. در دروازه او با دو غول روبه رو شده پس از مباحثه طولانی به او اجازه دادند که عبور نماید چون او نیز دو سوم خدا بود. بالاخره « گیلگمش » باغ خدایان را پیدا می نماید که در پشت آن دریایی بی انتها قرار گرفته بود. در این هنگام خدایان دو بار به او هشدار دادند:

« گیلگمش » عجله تو بر چیست؟ تو آن زندگی که می جویی نخواهی یافت. به هنگامی که خدایان بشر را آفریدند به او مرگ نیز دادند و زندگی را از آن خود نگه داشتند. « گیلگمش » توجه نمی کند: او می خواست به « اوتنایشیم » پدر بشر، برسد و از هیچ خطری واهمه نداشت. ولی « اوتنایشیم » در سوی دیگر دریایی عظیم زندگی می کرد و هیچ راهی به طرف او نمی رفت و هیچ کشتی به جز کشتی خدای آفتاب به آن سو پرواز نمی کرد. با تحمل دشواریهای بسیار « گیلگمش » از دریا عبور می کند.

در کتیبه یازدهم شرح برخورد او و « اوتنایشیم » دنبال می شود. « گیلگمش » متوجه شد که پدر بشر نه از او بزرگتر است و نه قوی تر و نیز شباهتی چون پدر و پسر به یکدیگر دارند « اوتنایشیم » سپس در باره گذشته اش با « گیلگمش » صحبت می کند ولی تعجب آور اینجاست که خود را مفرد مخاطب قرار می دهد.

با کمال تعجب شرح بسیار کاملی از طوفان داده می شود. او واقعه ای را بازگو می کند، که چگونه خدایان از وقوع طوفان به او هشدار دادند و او را مسئول ساختن کشتی نمودند که زنها و بچه ها، هنرمندان و صنعتگران را در آن پناه بدهد. شرح طوفان شدید، تاریکی و طغیان و فاجعه افرادی که به جای مانده

بودند تا به امروز تکان دهنده می باشد و همچنان که در انجیل می خوانیم، داستان « ریون » و کبوتری که آزاد شد، که چگونه عاقبت آب پایین رفت و کشتی در کوهی به خاک نشست.

توازی داستان طوفان در رساله « گیلگمش » و انجیل بی اندازه می باشد و دانشمندی وجود ندارد که این را قبول نکند، ولی موضوع بسیار جالب در باره این توازی اینجاست که ما با سوانح متفاوت و خدایان متفاوتی رو به رو هستیم. اگر شرح طوفان در انجیل دست دوم است پس بازگو کننده این موضوع می بایستی نجات یافته یا شاهی از دوران « گیلگمش » بوده باشد.

کاملاً ثابت شده که هزاران سال پیش در شرق طوفان وحشتناکی روی داده. کتیبه های بابلی ها به طور دقیق محلی را که باقی مانده کشتی ممکن است وجود داشته باشد بیان می دارد و در حقیقت محققین در قسمت جنوبی کوه آرات سه قطعه چوب به دست آوردند که امکان دارد بازمانده کشتی به خاک نشسته باشد. ناگفته نماند یافتن باقی مانده کشتی که تماماً از چوب ساخته شده بوده و طوفان مهیبی را ۶۰۰۰ سال پیش طی نموده بسیار ضعیف می باشد.

کتیبه « گیلگمش » نه تنها شامل گزارشات دست اول است بلکه شرح وقایع غیرعادی را بازگو می کند که ممکن نیست پدیده تخیلی بشری که در زمان نوشته شدن کتیبه زندگی می کرده باشد، یا توسط مترجمین و کپی کننده هایی که در طول قرون کتیبه را مطالعه کرده اند ساخته شده باشد.

چون اگر ما با دانش کنونی خود به متن کتیبه بنگریم می بینیم حاوی حقایقی است که نویسندگان در آن زمان می بایستی از آن اطلاع داشته باشد.

شاید بتوان با پرسش سؤالات تازه ای به تاریکی واقعیت نور بیافشانیم. آیا این امکان هست که کتیبه « گیلگمش » ابداً در شرق پدید نیامده و متعلق به نواحی « تیاخواناکو » باشد؟ آیا قابل قبول است که اجداد « گیلگمش » از آمریکای جنوبی به آسیا کوچ کردند و کتیبه را نیز را خود آوردند؟ جواب مثبت

لااقل اشاره ای که در کتیبه به دروازه خدایان و عبور از دریا شده، بابلی ها و همچنین علت پیدایش ناگهانی قوم سومریه و پدیده های بابلی ها که بعد از سومریها می باشد روشن می نماید.

بدون شک در تمدن پیشرفته فراعنه مصر کتابخانه هایی وجود داشته که کتیبه های قدیمی مقدس نگهداری می شده و آنها را می آموختند، تدریس می کردند و می نوشتند. همچنان که اشاره شد موسی در دربار مصر بزرگ شد و بدون شک به کتابخانه های آن دست داشته. موسی مرد باهوش و دانشمندی بود. گفته می شود او خودش نویسنده پنج جلد از کتاب هایش بوده، فقط این روشن نیست که او این کتابها را به چه زبانی می توانسته بنویسد و اگر ما این فرضیه را که کتیبه «گیلگمش» از طریق سومری ها به آشوری ها، از آشوری ها به بابلی ها، از بابلی ها به مصر آمده باشد و موسی جوان در آنجا به آن دست یافته و از آن برای مقاصد خود استفاده نموده مورد بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که طوفان سومری ها از آنکه در انجیل تفسیر شده به حقیقت بیشتر نزدیک است. آیا ما نباید چنین سئوالاتی بکنیم؟ به نظر من روش های قدیمی تحقیق از کار افتاده می باشند و نمی توان به یک نتیجه قاطع دست یافت. این روشها بستگی زیادی به طرز فکر یکنواخت قدیمی دارد به طوری که هیچگونه جایی برای عقاید، تخیلات و فرضیه ها که به تنهایی می توانند محرک پدیده عقاید نو باشند نمی گذارد.

بدون شک علت عقب ماندگی تحقیق در شرق ماقبل تاریخ دست نیافتن به کتب و مقدس بودن آنها می باشد. روی این اصل مردم جرأت نمی کردند که سؤال کنند و شک خود را با صدای بلند بازگو نمایند.

حتی دانشمندان قرون نوزدهم و بیستم که بیش از محققین گذشته قدرت فکر داشته اند هنوز هم در این اشتباه هزار ساله باقی مانده بودند، چون تغییر فکر، در قسمت هایی از داستانهای انجیل شک به وجود می آورد. اما حتی مؤمن

ترین مسیحی ها حتماً درک کرده اند که خیلی اتفاقات بیان شده در انجیل عهد عتیق با شخصیت خوب و یگانه یک آفریننده متفاوت می باشد. همان شخصی که می خواهد عقیده مطلق دینی انجیل را حفظ نماید بایستی در روشن شدن اینکه در حقیقت چه کسی بشر اولیه را آموزش داد، چه کسی اولین آلات را برای زندگی اجتماعی به آنها داده، چه کسی قوانین نظافت را به آنها آموخت و چه کسی دستجات مضره را از بین برد کنجکاو باشند.

اگر طرز فکر اینچنین باشد و اینچنین سؤال شود دال بر لامذهبی نمی شود؟

من مطمئن هستم که هنگامی که به آخرین سؤال در مورد گذشته ما پاسخ صحیح داده شود چیزی که آن را خدا می نامم تا ابدیت باقی خواهد ماند. اما تا آنجایی که دلیل قاطعی ارایه نشود آن خدای غیر قابل تصور که برای حرکت احتیاج به چرخبال و دستگاه متحرک داشته و با بشر بدوی جفت گیری کرده جرأت نکرده ماسک خود را از صورتش بردارد یک فرضیه گستاخانه باقی خواهد ماند.

جواب روحانیون که خداوند داناست و ما نمی توانیم تصور کنیم که او به چه صورت خود را نشان می دهد که بشر را مطیع خود سازد در حقیقت شانه از زیر بار خالی کردن است. مردم هم می خواهند چشم های خود را در مقابل حقایق نو ببندند، ولی روز به روز گذشته جای خود را به آینده می دهد. در حدود دوازده سال دیگر اولین بشر به سطح مریخ فرود خواهد آمد. اگر در آنجا تنها یک مجسمه به جا مانده از گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا تنها یک شیء نشان دهنده مغزهای متفکر گذشته وجود داشته باشد، اگر در آنجا یک نقش قابل درک بر روی سنگی وجود داشته باشد آن موقع است که این کشفیات پایه های دینی ما را تکان می دهد و گذشته بشریت را کاملاً مبهم می نماید.

با توجه به اینکه آینده گذشته را به ثبوت خواهد رسانید آیا این عاقلانه تر نیست که در تفکر در باره گذشته از عقاید و تخیلات جدیدی استفاده نماییم؟ بدون آنکه کاملاً منکر مذهب بشویم دیگر نمی توانیم کاملاً معتقد باشیم. هر مذهبی دارای روش و چهارچوبی است در باره خدا، و تفکر و اعتقاد را به داخل این چهارچوب خلاصه و محدود می کند، ولی در زمان مسافرتها ی کیهانی قیامت تحول افکار فرا می رسد و ابرهای عقاید یکطرفه مذهبی به کنار خواهد رفت.

با اولین قدم محکم در کیهان ما بایستی تشخیص بدهیم که دو میلیون خدایان وجود ندارند، بیست هزار فرقه وجود ندارد و ده مذهب بزرگ وجود ندارد، بلکه فقط یک، یک خدا و یک دین ولی بگذارید باز هم در تکمیل فرضیه خود در باره گذشته نامشخص ادامه بدهیم.

تصویری که تاکنون کشیده بودیم اینچنین بوده: در گذشته مبهم و نامشخص یک سفینه فضایی کره ما را کشف می کند. سرنشینان سفینه به زودی در می یابند که زمین دارای تمام خصایص لازمه برای تکامل موجود متفکر می باشد. البته انسان در آن موقع «هومو سپ یین» نبوده، بلکه چیزی کاملاً متفاوت. فضانوردان عده ای از اعضاء ماده این موجودات را بارور ساخته و همانطور که حماسه های قدیمی ذکر می کند آنها را به خواب طولانی فرو برده سپس زمین را ترک می نمایند. هزاران سال بعد فضانوردان باز می گردند و دستجات پراکنده ای از نوع «هومو سپ یین» می یابند. آنها این آزمایش را چندین بار تکرار می کنند تا اینکه موجودات ذی شعوری پدید می آورند که بتوانند تابع قوانین اجتماعی باشند. این افراد هنوز وحشی بودند و چون این خطر وجود داشت که این افراد ترقی معکوس نموده و با حیوانات جفت گیری نمایند، فضانوردان افراد مردود شده در این آزمایش را از بین برده یا به نقاط دیگر زمین منتقل می نمایند. اولین اجتماعات و اولین صنایع و هنرها ایجاد گردید، صخره های درون غارها نقاشی شد و سفال سازی پدید آمد و اولین قدم در زراعت برداشته شد.

بشر اولیه احترام شدیدی نسبت به فضاوردان قایل بودند، چون آنها از جای کاملاً مبهمی آمدند و سپس بدانجا بازگشتند. در نظرشان آنها چون خدایان بودند. به دلایل نامعلومی این خدایان نخواستند که بشر اولیه را از اشتباه بیرون آورند. آنها از موجودات پرورده خود مراقبت می کردند، می خواستند آنها را در مقابل فساد و گمراهی محافظت نمایند. می خواستند مطمئن شوند که این اجتماع به طور مثبتی پیشرفت نماید. آنها افراد عقب مانده و فاسد را از بین بردند و پیشگیری نمودند که احتیاجات اولیه که لازمه رشد یک اجتماع می باشد برآورده شود.

بدون شک این فرضیه به هیچ وجه کامل نیست. به من خاطرنشان خواهد شد که این فرضیه فاقد مدرک برای اثبات آن می باشد. آینده نشان خواهد داد که چه قسمتهایی از این فرضیه کامل خواهد شد. چون این کتاب فرضیه ای را ارائه می دهد که از حدسیات و تخیلات بوجود آمده بنابراین می بایستی این فرضیه غلط باشد. اما وقتی که این را با فرضیه هایی که ادیان مختلف در سایه آن، و قدرت خرافات، مورد قبول قرار گرفته اند مقایسه می کنم به خود حق می دهم که جزئی درصد امکان دارد که فرضیه من حقیقت داشته باشد.

شاید مؤثر باشد که چند کلمه ای در باره حقیقت گفته شود، کسی که عقیده به مذهبی دارد و هرگز نشده در باره آن مورد مباحثه قرار گیرد و مطمئن است که حقیقت نزد اوست! این نه تنها شامل مسیحیون است بلکه در باره ادیان مختلفه چه کوچک و چه بزرگ این موضوع صدق می کند.

مذهب شناسان، روحانیون و فلاسفه آموزش خود، استاد خود و آموزش او را منعکس نموده اند و آنها مطمئن هستند که حقیقت را یافته اند. طبیعتاً هر مذهب دارای تاریخ و نویدهایی از خدا و عهده های او می باشد، و دارای پیامبران و معلمان دانا که گفته اند، مدرک حقیقت همیشه درون اعتقادات یک فرد نهفته و از آنجا آغاز می شود. این نتیجه یک طرز فکر یکطرفه می باشد که

به ما از دوران کودکی آموخته می شود. با این وجود نسلها زیسته اند، و هنوز هم زندگی می کنند، و در این اعتقاد هستند که حقیقت نزد آنهاست.

من با کمی شکسته نفسی معتقد هستم که ما از حقیقت مطلع نیستیم، گرچه ممکن است خلاف آن را تصور بکنیم. کسی که جوای حقیقت است نبایستی با طرز فکر یکطرفه و در چهارچوب اعتقادات خود آن را کاوش نماید. گر این چنین باشد بجز این است که او خودش را گول می زند؟ منظور و هدف از این زندگی چیست؟ اعتقاد به حقیقت است یا جستجوی آن؟

اگر چه حقایق انجیل عهد عتیق ممکن است توسط باستان شناسی در بین النهرین ثابت شود ولی این دلیلی برای اثبات اصول دین مذکور نخواهد بود. اگر یک شهر باستانی، یک دهکده یا یک کتیبه در یک منطقه بخصوص کشف شود این کشفیات نشان دهنده تاریخ زندگی افرادی است که در آن محل می زیسته اند ولی به هیچ وجه ثابت نمی کند که خدایی که این افراد می پرستیدند خدایی یگانه بوده. امروزه حفاری ها در اغلب نقاط دنیا نشان می دهد که ظاهر با حقیقت متغایر است ولی آیا هرگز این به فکر حتی یک مسیحی خطور خواهد کرد که خدای تمدن ماقبل «اینکا» که در اثر حفاری به دست آمده ممکن است خدای حقیقی باشد.

منظور من این است که تاریخ بشریت مجموعه ای ست از تجربیات و تخیلات و فقط همین، ولی با این وجود من معتقد هستم که همین هم کافی است.

بنابراین کسی که جوای حقیقت می باشد نمی تواند نظریات تازه و انقلابی را که هنوز ثابت نشده اند فقط به خاطر اینکه با نظریات و یا اعتقادات خودش متفاوت است ندیده بگیرد. چون صد سال پیش فضاوردی ناشناخته بود پدران و پدربزرگهای ما نمی توانستند این موضوع را درک کنند که ممکن است اجداد ما شاهد فرود افرادی از کیهان بوده اند.

بگذارید در باره فرضیه وحشتناک و تأسف آور و قریب الوقوع ویران شدن زمین بوسیله بمبهای هیدروژنی فکر کنیم. پنج هزار سال بعد باستان شناسان در حفاریهای خود در نیویورک قطعاتی از مجسمه آزادی به دست خواهند آورد. بر اساس طرز فکر امروزی، آنها تصور خواهند کرد با یک مجسمه مقدس مواجه شده اند، شاید یک خدای آتش (به خاطر داشتن مشعل در دستش) و شاید خدای آفتاب (به خاطر داشتن نشانه خورشیدی بر سرش) آنها هرگز جرأت نخواهند کرد که گمان کنند با یک جسم عادی رو به رو هستند، مثلاً یک مجسمه آزادی.

دیگر امکان ندارد که جاده به گذشته را با عقاید مطلق مسدود بنماییم. اگر ما در کاوش طولانی به دنبال حقیقت هستیم باید همگی با جرأت از مسیر طرز فکر قدیمی که تاکنون در آن بوده ایم خارج شویم و برای برداشتن اولین قدم بایستی در هر چه که تاکنون حقیقت می شماردیم شک کنیم.

آیا ما هنوز می توانیم چشمها و گوشهای خود را در مقابل عقاید نو ببندیم، تنها به خاطر اینکه این عقاید مسخره و کفر به شمار می روند؟ هر چه باشد پنجاه سال پیش فرود انسان بر کره ماه یک عقیده کاملاً مسخره به شمار می رفت.

فصل ششم

تخیلات و حماسه های قدیمی یا حقایق

طبق مشاهدات قبلی در دوران عتیق چیزهایی وجود داشته که بر اساس عقاید کنونی نمی بایستی وجود داشته باشد ولی دست من هنوز از کشفیاتم خالی نشده است.

حماسه اسکیموها نیز می گوید که اولین قبایل توسط خدایان با بالهای درخشان به شمال آورده شدند و داستان های بسیار قدیمی سرخ پوستان از پرنده آتشی که به آنها استفاده از میوه و آتش را آموخت گفتگو می کند و در حماسه «مایا» (۱) «پوپال واه» (۲) بازگو می کند که خدایان قادر بودند همه چیز را بشناسند، کیهان، چهار نقطه اصلی قطب نما و حتی کرویت زمین مطلع بودند.

چرا اسکیموها در باره پرنده فلزی صحبت می کنند؟
چرا سرخ پوستان از پرنده آتشین می گویند؟

پاورقی:

Maya - ۱

Popol Vuh - ۲

و چگونه ممکن بوده که اجداد «مایا» بدانند که زمین گرد است؟
 «مایا»ها بسیار باهوش بودند و یک تمدن پیشرفته داشته اند. آنها نه تنها یک تقویم بسیار عالی استخراج نموده بودند، بلکه محاسباتی هم به جای گذاشتند که باور نکردنی می باشند. آنها می دانستند که سال زهره ۵۸۴ روز می باشد و سال زمین را به ۳۶۵/۲۴۲۰ روز تخمین زده بودند (محاسبه دقیق امروزی ۳۶۵/۲۴۲۲ روز می باشد). «مایا»ها محاسباتی از خود به جای گذاشته اند که تا ۶۴ میلیون سال دیگر باقی خواهد ماند. در کتیبه های بعدی محاسباتی شده که به حدود ۴۰۰ میلیون سال می رسد. کاملاً قابل قبول است که فرمول معروف زهره توسط یک مغز الکترونیکی محاسبه شده. در هر صورت این باور نکردنی است که افراد بدوی جنگل نشین چنین محاسبه ای را استخراج کرده باشند. فرمول زهره «مایا»ها به شرح زیر است:

تزالکین ۲۶۰ روز، زمین ۳۶۵ روز و سال زهره ۵۸۴ روی می باشد، این ارقام حاوی امکان تقسیم باور نکردنی می باشد. ۳۶۵ پنج بار به ۷۳ تقسیم شود و ۵۸۴، هشت مرتبه. و فرمول مذکور این چنین صورت می گیرد.

$$۳۷,۹۶۰ = ۲۶۰ \times ۲ \times ۷۳ = ۲۰ \times ۱۳ \times ۲ \times ۷۳ - (\text{ماه})$$

$$۳۷,۹۶۰ = ۱۰۵ \times ۵ \times ۷۳ = ۸ \times ۱۳ \times ۵ \times ۷۳ - (\text{خورشید})$$

$$۳۷,۹۶۰ = ۶۵ \times ۸ \times ۷۳ = ۵ \times ۱۳ \times ۸ \times ۷۳ - (\text{زهره})$$

یعنی تمام دوره ها پس از ۳۷,۹۶۰ روز مواجه می گردند.

در حماسه گفته شده که «مایا»ها معتقد بر این بودند که در این تاریخ خدایان به استراحتگاه عظیم باز خواهند گشت. حماسه مذهبی افراد ماقبل «اینکا» بر این بود که ستارگان دارای موجودات زنده می باشد و خدایان از دسته ستاره هفت اختران به زمین آمده بودند. کتیبه های سومریها، آشوریها، بابلیها و مصری ها نیز این چنین می گوید: خدایان از ستارگان آمدند و بدانجا باز گشتند. آنها در کشتی های آتشین آسمان ها را طی می کردند، دارای سلاح

وحشتناکی بودند و زندگی ابدی را به فرد بشر نوید می دادند. البته این کاملاً طبیعی است که بشر بدوی خدایان خود را در آسمانها جستجو نمایند، و در تصویر ظاهر این موجودات مبهم و پرشکوه تخیلات خود را مهار نمایند. با این وجود اگر تماماً این موضوع را قبول کنیم باز هم سئوالات جواب نگفته بسیار باقی می ماند.

مثلاً کتیبه نویس «ماهابهاراتا» (۱) چگونه می توانسته بداند سلاحی که قادر به ایجاد دوازده سال خشکسالی برای تنبیه یک قوم بوده وجود داشته، و آنقدر پرقدرت بوده که طفل را در رحم مادر از بین ببرد؟

این کتیبه قدیمی «ماهابهاراتا» صریح تر از انجیل می باشد. حتی با تخمین کم نیز متن اصلی بالغ بر پنج هزار سال از عمرش می گذرد. کاملاً بجاست که در پرتو نور دانش امروزی این کتیبه را مورد مطالعه قرار بدهیم. ابداً متعجب نخواهیم شد که در «رامایانا» (۲) می خوانیم که «ویماناس» (۳) یعنی ماشین پرنده، در ارتفاعات بسیار زیادی به کمک جیوه و با طوفان عظیمی حرکت می کرده.

«ویماناس» قادر بوده مسافتهای طولانی را طی کند و می توانسته جلو و یا بالا برود. ظاهراً یک سفینه بسیار محرک بوده و این قسمتی از ترجمه آن در سال ۱۸۹۱ می باشد.

«به میل» «راما» (۴) کالسکه پر شکوه در کوهی از ابر و غرشی عظیم به هوا برخاست...».

پاورقی:

۱- Mahabharata

۲- Ramayana

۳- Vimanas

۴- Rama

ما باز متوجه می شویم که در اینجا نه تنها اشاره به جسم پرنده شد، بلکه نویسنده از غرش عظیم صحبت می کند. باز هم قسمت دیگری از « ماهابهاراتا »: « بیهما » (۱) با « ویماننا » بر اشعه عظیمی که چون خورشید درخشان بوده و صدایی چون غرش طوفان داشت پرواز کرد. (سی. روی ۱۸۸۹) (۲)

حتی تخیلات نیز احتیاج به محرکی دارند. چطور کتیبه نویس می تواند شرحی بدهد که لاقلا احتیاج به جزیی فهم از ساختمان موشک را دارد، و اینکه این سفینه ها با تشعشع و صدای مهیبی حرکت می کنند؟ در « سمسپتاکبادها » (۳) توصیفی در باره ارابه هایی که می توانند پرواز کنند و آنهایی که نمی توانند پرواز کنند ذکر شده. در اولین نسخه « ماهابهاراتا » شرح بسیار دقیقی از « کانتی » (۴) مجرد بیان شده که نه تنها توسط خدای آفتاب ملاقات شد بلکه از او دارای پسری نیز می شود، پسری که گفته می شده همچون خورشید درخشان بوده. چون « کانتی »، حتی در آن روزگاران، از اینکه مبادا مورد سرزنش قرار گیرد پسرک را به درون سبدی می گذارد و او را به رودخانه می سپارد. « ادھیراتا » (۵) نیک مرد ماهیگیری از « سوتا » (۶) سبد را از آب می گیرد و طفل را نجات می دهد و او را بزرگ می کند.

اگر به خاطر شباهت زیادش به سرگذشت موسی نبود این داستان ابداً ارزش بازگو کردن را نداشت و البته اشاره دیگری به باروری بشر توسط خدایان شد و

باورقی:

Bhima - ۱

C. Roy - ۲

Samsaptakabadha - ۳

Kunti - ۴

Adhirata - ۵

Suta - ۶

همچون « گیلگمش » و « آریونا »ی (۱) شجاع « ماهابهاراتا » دست به سفر طولانی در جستجوی خدایان می زنند که از آنها تقاضای اسلحه کند و هنگامی که « آریونا » پس از مشقات بسیار خدایان را می یابد « ایندرا » (۲) خدای بهشت و همسرش « ساچی » (۳) در کنارش به او اجازه شرفیابی اختصاصی می دهد. آن دو « آریونای » شجاع را در یک محل معمولی نمی پذیرند، او را در یک اربابه جنگی ملاقات می کنند و حتی از او دعوت می کنند که همراهشان به سفر در آسمان پردازد.

در « ماهابهاراتا » آنقدر اطلاعات و ارقام دقیق وجود دارد که خواننده را به این فکر وامیدارد که کتیبه نویس این اطلاعات را برای خودش شخصاً طبق معلومات خود درج نموده. مملو از نفرت، او اسلحه ای را شرح می دهد که می تواند تمام جنگجویانی که قطعات فلزی بر خود دارند از بین ببرد.

اگر جنگجویان به موقع از این واقعه با اطلاع می شدند تمام اشیاء فلزی را از خود دور می کردند و خود را به آب می انداختند و کاملاً خود و آنچه را که لمس کرده بودند می شستند و بدون دلیل نیست چون نویسنده شرح می دهد که این اسلحه موها و ناخنها را از بین می برد.

هر موجود زنده ای که در مقابل این اسلحه قرار می گرفت ضعیف و رنجور می گردید. در هشتمین نسخه ما « ایندرا » را در اربابه بهشتی اش ملاقات می کنیم. از تمام بشریت او « یادهیسترا » (۴) را انتخاب نموده که اجازه داشته باشد در کالبد فناپذیرش به کیهان سفر کند. در اینجا نیز شباهت این حماسه و

پاورقی:

Aryuna – ۱

Indra – ۲

Sachi – ۳

Yudhisthira – ۴

داستان « ایناک » (۱) و «الیجاه» (۲) مشاهده می گردد. در همین نسخه بازگو شده که «گورخا» (۳) از «ویمانای» (۴) پر قدرت تنها یک جسم بر روی شهر پرتاب کرد، که این شاید اولین شرح فرود. بمب هیدروژنی باشد.

نویسنده لغاتی به کار می برد که پس از شرح انفجار بمب هیدروژنی در بیکینی توسط شهود به خاطر ما بسیار آشنا می آید. دود پر حرارتی، هزاران مرتبه درخشان تر از خورشید و با درخشندگی مهیبی، بپا خواست و شهر را به خاکستر مبدل نمود. هنگامی که «گورخا» به زمین نشست سفینه اش همچون سرمه درخشان بود و برای رضای خاطر فیلسوفان باید متذکر شوم که «ماهابهاراتا» می گوید که «زمان نطفه کیهان می باشد».

«کن تیوا» (۵) و «کان تیوا» کتب تبتی نیز اشاره ای به سفینه های پرنده می کنند که آن را مصیبت آسمانی می خوانده اند. هر دو کتاب مخصوصاً متذکر می شود که این دانش مقدس بوده و برای عموم نمی باشد. در «سامارانگانا سوترادهارا» (۶) یک فصل کامل به شرح کشتی فضایی اختصاص داده شده که نوشته این کشتی فضایی از عقبش آتش و جیوه پرتاب می کرد. کلمه آتش در کتب عتیق به منظور آتش سوزان نبوده چون بالغ بر چهل نوع آتش که اغلب به خواص الکتریکی و مغناطیسی نسبت داده شده اشاره گردیده. بسیار مشکل است که قبول کنیم که بشر گذشته می دانسته که امکان دارد از فلزات سنگین

باورقی:

Enoch – ۱

Elijah – ۲

Gurkha – ۳

Vimana – ۴

Kantya – ۵

Samarangana Sutradhara – ۶

انرژی بدست آورد و او از طریقه آن نیز مطلع بوده. به هر صورت ما نباید همه را ساده بگیریم و نوشته های سنسکریت را به عنوان حماسه رد کنیم. فصول بی شماری از رساله های قدیمی به شرح برخورد بشر و خدایان و سفینه های آنها اختصاص داده شده که این خود شک را مبدل به یقین می نماید.

ما با طرز فکر قدیمی که متأسفانه دانشمندان هنوز بدان معتقدند به جایی نخواهیم رسید: «چنین چیزی وجود ندارد»... «اشتباه در ترجمه است»... «این تفسیر پر زرق و برق به وسیله نویسنده یا کپی کننده می باشد». باید یک فرضیه جویا شویم یا از دانش تکنولوژیکی امروزه خود بیاموزیم و غباری که گذشته ها را پوشانیده روشن نماییم. همچنان که خارقه سفینه فضایی در گذشته دور قابل تعبیر می باشد همانطور ممکن است دلیل کاملاً منطقی برای سلاح وحشتناکی که خدایان، حداقل یکبار، در آن گذشته به کار برده اند و آنقدر در باره اش اشاره شده وجود داشته باشد. قسمتی از «ماهبهاراتا» حتماً ما را به فکر وا خواهد داشت:

«... اینچنین می نمود که تمام قدرتهای طبیعت لگام گسیخته اند. خورشید به دوران آمد، در اثر حرارت سلاح زمین در آتش تب می سوخت، فیل ها در اثر حرارت به درون آتش هجوم بردند و برای نجات از این عمل وحشتناک مایوسانه به هر سو می گریختند. آب به جوش آمد، جانوران مردند و دشمن در شعله های آتش خشمناک که درختان را چون کاهی از بین می برد نابود شدند.

فیل ها نعره ای پر وحشت کشیدند و همگی به زمین کوبیده شدند و مردند. اسب ها و ارابه های جنگی همگی سوختند و منظره آنچنان بود که جهنم عبور کرده باشد. هزاران ارابه نابود شده و سپس، سکوت دریاها را فرا گرفت. بادها شروع به وزیدن نمود و زمین درخشان گردید. منظره وحشتناکی بود، اجساد گناهکاران آنچنان در گرما سوخته شده بود که دیگر شباهتی به جسد انسان

نداشت. هرگز تا کنون چنین اسلحه وحشتناکی دیده نشده و هرگز تاکنون در باره چنین اسلحه ای نشنیده ایم». (سی. رویا درونا پاروا ۱۸۸۹) (۱)

داستان همچنان ادامه می دهد که آنها که گریختند خود و هر چه که داشتند شستند چون همه چیز از تنفس مسموم و کشنده خدایان آلوده شده بود.

کتیبه «گیلگمش» چه می گوید؟ «آیا تنفس مسموم حیوان بهشتی بر تو نشسته؟»!

«آلبرتو تولی» (۲) متصدی سابق قسمت مومیایی های مصری در موزه واتیکان قطعه کتیبه ای متعلق به زمان «توتوموسیسی» (۳) سوم که در ۱۵۰۰ سال قبل از مسیح می زیسته به دست آورد.

از فرود گلوله آتشین از آسمان می گوید، که تنفس شیطانی داشته - «توسوموسیسی» و سربازانش این واقعه مهیج را تماشا کردند تا آنکه گلوله آتشین از زمین برخاست و در مسیری به سمت جنوب از دیده ها پنهان گردید.

تمام تفاسیر به تاریخ هایی در حدود هزاره قبل اشاره می کنند. نویسندگان در قاره های متفاوتی می زیستند و متعلق به نژادهای مختلفی بودند. قاصد بخصوصی وجود نداشته که اخبار را پخش کند و سفرهای بین قارهای یک عمل عادی نبود.

با این وجود از نقاط مختلف جهان، رسوم، بازگو کننده یک حماسه می باشد. آیا همگی دارای یک تخیل بوده اند؟ آیا همگی تحت تأثیر یک پدیده خارقه قرار گرفته بودند؟ این کاملاً غیرممکن و غیرقابل تصور است که تفاسیر «ماهابهاراتا» انجیل، کتیبه گیلگمش، حماسه های اسکیموها و سرخ پوستان،

باورقی:

C. Roy Drona Parva -۱

Alberto Tulli -۲

Tuthmosis -۳

اسکاندیناوی ها، تبتی ها و منابع بسیار دیگر همگی داستانهایی درباره خدایان پرنده، سفینه های عجیب و عذابهای وحشتناک که به پیدایش این پدیده نسبت داده شده بازگو کنند.

امکان ندارد که همگی دستخوش یک تخیل شده باشند. تفسیر تقریباً یکسان فقط ممکن است از روی حقیقت باشد، یعنی اتفاقات ماقبل تاریخ واقعیت داشته. آنها آنچه را که اتفاق افتاده بازگو کرده اند. حتی اگر مخبر زمان عتیق، همچون خبرنگاران امروز، داستان خود را با اضافات جالب مفصل تر کرده باشند در عمق آن واقعه اصلی باقی می ماند، همانطور که امروزه نیز چنین می باشد. و کاملاً واضح است که ممکن نیست این واقعه در نقاط مختلف و زمانهای متفاوت همگی ساختگی باشد، بگذارید مثالی بزنم.

یک هلیکوپتر اولین بار در دشتهای آفریقا به زمین می نشیند. هیچ یک از بومیان چنین دستگاهی را تاکنون ندیده اند. هلیکوپتر با صدای ترسناک در یک منطقه فرود می آید. خلبانان در لباسهای رزمی با کلاه خود و مسلسل دستی از آن بیرون می آیند. وحشیان ملبس به پوست حیوانات از این واقعه مات و مبهوت در جای خود خشک شده اند و وجود این شیء را که از آسمانها به زمین آمده و خدایان ناآشنا را با خود آورده ابداً درک نمی کنند. پس از مدتی هلیکوپتر به هوا برمی خیزد و در آسمان ناپدید می شود.

هنگامی که بشر بدوی تنها می شود باید در فکر خود این خارق را ترجمه نماید. آنچه را که دیده به آنان که حاضر نبوده اند بازگو می کند. یک پرنده، یک سفینه بهشتی، که هنگام سقوط غرش وحشتناکی داشت و موجودات پوست سفید با سلاحی که آتش پرت می کرد از آن بیرون آمد. این بازدید معجزه آسا برای همیشه ثبت می شود و سینه به سینه نسل ها را طی خواهد نمود. هنگامی که پدر داستان را برای فرزندش بازگو می کند، مثلاً سفینه کوچیکتر نخواهد شد و موجودات حتماً خارق العاده تر و قوی تر می شوند. اینها و خیلی مطالب دیگر

به داستان اضافه خواهد شد، ولی متن اصلی داستان همان فرود هلیکوپتر می باشد که در نقطه بازی از جنگل فرود آمد و خلبانان از آن خارج شدند. سپس واقعه مبدل به متولوژی قبیله می شود. بعضی چیزها را نمی توان ساخت. من هرگز به دنبال سفینه های بهشتی، تاریخ عهد عتیق را زیر و رو نمی کردم اگر شرح این واقعه فقط در دو سه کتاب قدیمی بیان شده بود اما وقتی که تقریباً تمام کتب افراد بدوی سراسر دنیا همین داستان را بازگو می کنند حس می کنم که باید سعی کنم که حقیقت نهفته در این صفحات را به دست بیاورم.

« فرزند بشر تو در خانه ای پر از اغتشاش به سر میبری، کسانی که چشم دارند و نمی بینند، گوش دارند و نمی شنوند... ». (حزقیال)

می دانیم که تمام خدایان سومریها به ستاره بخصوصی نسبت داده می شوند. اینچنین گفته می شود که مجسمه از « مارداک »، مریخ، (۱) ارفع ترین خدایان وجود داشته که وزن آن « ۸۰۰ تالنت » طلای خالص بوده. اگر هرودوت را باور کنیم این معادل است با ۴۸۰۰۰ پوند. « نینورتا » (۲) یا سیروس، قاضی کیهان به شمار می رفته و کیفر بشر فانی را تعیین می کرده. کتیبه های متعددی موجود است که به مریخ، سیروس و « پلائیدیز » نسبت داده اند. کراراً در دعاها و اشعار سومری به سلاح مقدسی که نوع و عواقب آن برای مردم آن روز کاملاً نامفهوم بود اشاره شده.

در توصیفی از مریخ گفته شده که او دشمنانش را با بارانی از آتش و صاعقه ای درخشان نابود کرد. گفته شده که « اینانا » (۳) با درخشندگی هولناک و جلایی کور کننده در آسمان حرکت می کرده و خانه دشمنانش را ویران می

باورقی:

Marduk – ۱

Ninurta – ۲

Inanna – ۳

ساخته. نقوش و حتی مدلی از یک بنا به دست آمده که بی شباهت به یک پناهگاه نمی باشد، مدور و عظیم با روزنه های عجیب.

از همان دوره، در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح باستان شناسان مدل یک دسته ارابه و راننده بعلاوه دو نفر ورزشکار در حال کشتی گرفتن را به دست آورده اند که نشان دهنده هنر بسیار ارزنده ای می باشد. ثابت شده که سومری ها استادان هنر عملی بوده اند.

پس چرا سومری ها از یک پناهگاه خشن مدل ساخته اند با علم به اینکه در حفاری های بابل و «اوروک» آثار ظریفتری به دست آمده؟ چندی پیش یک کتابخانه کامل سومری حاوی ۶۰،۰۰۰ کتیبه سفالی در «نپور» (۱) واقع در ۹۵ میلی جنوب بغداد به دست آمد. اکنون ما قدیمی ترین شرح واقعه طوفان را که بر روی کتیبه در شش ستون کنده شده در دست داریم. پنج شهر در این کتیبه نام برده شده. «اریدو»، (۲) «باتیبیرا»، (۳) «لاراک»، (۴) «سیتپار»، (۵) و «شوروپک»، (۶) و دو شهر از این پنج شهر هنوز کشف نشده. در این کتیبه ها که فعلاً قدیمی ترین کتیبه ترجمه شده می باشد نوح سومریها «زیوسودرا» (۷) نامیده شده و گفته شده که او در «شوروپک» زندگی می کرده و کشتی خود را در آنجا ساخته.

پاورقی:

۱- Nippur

۲- Eridu

۳- Badtibira

۴- Larak

۵- Stipar

۶- Shuruppak

۷- Ziusudra

شرح طوفان که ما فعلاً در دست داریم از آنکه در کتیبه «گیلگمش» ذکر شده قدیمی تر می باشد. کسی نمی داند که با کشفیات تازه تاریخ قدیمی تری به دست خواهد آمد یا خیر.

به نظر می رسد که بشر گذشته عقیده زندگی ابدی و یا زندگی پس از مرگ را حقیقت می پنداشته و اعتقاد شدیدی به آن داشته اند. طبیعتاً نوکران و بردگان پس از مرگ سروران خود با تمایل کامل در مقبره آنها می ماندند. در مقبره «شاب آت» (۱) بالغ بر هفتاد اسکلت با نظم خاصی در کنار هم قرار دارند. بدون هیچگونه اثری از شکنجه، آنها در انتظار مرگی که بدون شک سریع و بدون درد بوده، که شاید به وسیله سم انجام گرفته، در لباس های پرشکوه خود نشسته و یا خوابیده اند. با اراده ای راسخ همگی در انتظار زندگی پس از مرگ در کنار سروران خود بوده اند. چه کسی این عقیده تولد مجدد را به مغز این کافران فرو کرده بود؟ حماسه های مصر نیز به همان اندازه گیج کننده است در شرح مردم نیل نیز از موجودات پرقدرتی که در کشتی ها در آسمان سفر می کردند گفتگو می کند.

رساله خدای آفتاب «را RA» اینچنین می گوید: «تو در زیر ستارگان و ماه جفت گیری کردی و کشتیها را که همچون ستاره سرگردان خستگی ناپذیر، و ستاره قطب که هرگز غروب نمی کند در زمین و آسمان پیش کشیدی...».

این هم نوشته ای از اهرام می باشد:

«او کسی است که کشتی آفتاب را میلیونها سال راهنما بود.»

حتی اگر ریاضی دانان مصری بسیار پیشرفته بوده اند باور نکردنی است که آنها در مورد ستارگان و سفینه بهشتی از میلیونها سال صحبت کنند.

پاورقی:

«ماهابهاراتا» چه می گوید؟ «زمان نقطه کیهان می باشد».

در «ممفیس»، پتاه (۱) به پادشاه دو مجسمه می دهد که با آنها فرمانروایی او را جشن بگیرد و به او دستور داد که این جشن را تا شش صد هزار سال ادامه دهد. آیا احتیاج دارد که متذکر بشویم که «پتاه» برای دادن مجسمه به پادشاه در یک ارابه درخشان ظاهر می شود و سپس در افق ناپدید می گردد؟

امروزه آفتاب بالدار و عقاب پرنده که علامت ابدیت و زندگی ابدی را حمل می کند بر سر درب معابد در «ادفو» (۲) دیده می شود. در هیچ نقطه شناخته شده جهان همچون مصر دیده نشده که تا به این حد علامت خدایان پرنده بی شمار و محافظت شده باشد. هر توریستی با جزیره فیل در رود نیل آشنایی دارد. این جزیره حتی در قدیم ترین رساله ها فیل نامیده شده چون شباهت بسیاری به فیل دارد. ولی چگونه مصری های قدیم به این شباهت واقف بوده اند، چون این شباهت فقط از یک هواپیما در ارتفاع زیاد قابل تشخیص می باشد و کوه بلندی در نزدیکی جزیره وجود ندارد که بتوان از ارتفاعات آن جزیره را دید و به این شباهت پی برد.

یک نوشته که به تازگی از بنایی در «ادفو» به دست آمده می گوید که بنا به ساخت موجودات مافوق طبیعت می باشد. نقشه بنا توسط «ایم هوتپ» (۳) فناپذیر کشیده شده. این «ایم هوتپ» شخصیت عجیب و دانایی به شمار می رفته، انشتاین زمان خودش محسوب می شده. او نویسنده، پزشک، عابد، معمار و فیلسوف بوده. در دنیای عتیق، در زمان «ایم هوتپ»، تنها ابزاری که معمار به کارگزارانش اجازه می داد از آن استفاده کنند چوب و مس بوده که هیچکدام برای

باورقی:

Memphis Ptah – ۱

Edfu – ۲

Im-Hotep – ۳

بریدن سنگهای عظیم قابل استفاده نمی باشد. با این وجود «ایم هوتپ» نابعه هرم پله دار «ساکارا» (۱) برای فرعونش که «زوسر» (۲) نام داشت ساخت. این بنا که ۱۹۷ پا ارتفاع دارد با چنان مهارتی ساخته شده که معماری مصر هرگز قادر نبوده با آن برابری نماید. پایه آن با دیواری به ارتفاع ۳۳ پا و طول ۱۷۵۰ پا احاطه شده که «ایم هوتپ» آن را خانه ابدیت نامید. دستور داد که خودش را در آنجا دفن کنند کهخدایان در بازگشت او را نیز بیدار نمایند.

می دانیم که تمام اهرام بر حسب موقعیت ستاره بخصوصی ساخته شده اند. آیا این دانش با علم به اینکه هیچگونه مدرکی از ستاره شناسی مصری ها در دست نیست تا اندازه ای باور نکردنی نمی باشد؟ سیروس یکی از ستارگانی است که مورد نظر آنها بوده. ولی این توجه به سیروس تا اندازه ای عجیب به نظر می رسد چون سیروس از ممفیس فقط در ماه طغیان نیل دیده می شود، و آنهم فقط در افق و یک مطلب گیج کننده دیگر اینکه مصریها در ۴۲۲۱ سال قبل دارای تقویم کاملی بودند! این تقویم از روی طلوع سیروس استخراج گردیده بود؛ (اول توات = نوزدهم ژوئیه) و دور سالانه را تا بیش از ۳۲۰۰۰ سال محاسبه کرده بودند.

ناگفته نماند که منجمین گذشته وقت بسیاری داشتند که سال های متوالی آفتاب، ماه و ستارگان را تحت نظر بگیرند و متوجه شوند که ستارگان پس از تقریباً ۳۶۵ روز به همان نقطه باز می گردند.

ولی آیا احمقانه به نظر نمی رسد که با وجود ماه و آفتاب که آسانتر دیده می شوند و می توان محاسبه دقیق تری از حرکت آنها نمود، سیروس را مبدأ تقویم

باورقی:

Sakkara - ۱

Zoser - ۲

قرار داد. شاید تقویم سیروس یک سیستم بخصوص باشد، فرضیه امکانات، چون ظهور ستاره را نمی توانستند پیشگویی نمایند. اگر سیروس در سپیده صبح هنگام طغیان نیل بر افق ظاهر می شده این فقط یک اتفاق بیش نبوده، زیرا طغیان نیل هر ساله نمی باشد و هر طغیان در یک روز نیست. در این صورت چرا یک تقویم سیروسی؟

آیا نوشته یا عهد مخصوص بوده که توسط موبدان حفاظت می شده؟ مقبره ای که گردنبند طلا و اسکلت یک حیوان شناخته نشده در آن کشف شده شاید متعلق به شاه «یودیمو» (۱) می باشد. این جانور از کجا آمده؟ چگونه می توان سیستم اعشاری را که مصریها در دوران اول دارا بودند توضیح بدهیم؟ چگونه آنچنان تمدن پیشرفته ای در چنین زمان دوری پدید آمد؟ اشیاء مسی و برنزی در ابتدای تمدن مصر از کجا پیدا شد؟ چه کسی این دانش باور نکردنی ریاضی و یک خط حاضر به آنها داد؟

قبل از اینکه در باره چند بنا و آثار که انبوهی سؤال در بردارند صحبت کنیم بگذارید نگاه دیگری به رساله های قدیمی بیاندازیم.

سازنده داستان هزار و یکشب این چنین تخیلات را از کجا به دست آورده بود؟ چگونه ممکن است یک نفر به این فکر بیافتد که چراغی را توصیف کند که مالک آن با مالیدن چراغ جادوگری را احضار نماید؟

چه تفکر پرجراتی در داستان علی بابا و چهل دزد بغداد «دیوار دهن بگشا» را پدید آورده؟

البته امروزه این تخیلات ما را مبهوت نمی سازد چون با فشار یک تکه، تلویزیون تصاویر ناطق به ما نشان می دهد و همانطور در اغلب فروشگاه های

پاورقی:

بزرگ به وسیله لامپ های فتوالکتریکی باز می شود و دیگر « دیوار دهن بگشا » برای ما موضوع عجیبی نیست. با این وجود قدرت تخیلی داستان سرایان قدیم آنقدر باور نکردنی است که کتب داستان های علمی نویسندگان امروز در مقابل آنها کودکانه جلوه می کنند. بنابراین داستانسرایان قدیم حتماً چیزهایی دیده بودند یا می دانستند و یا تجربه کرده بودند که تخیلاتشان را به کار بیاندازند.

در دنیای تمدنهای حماسه ای و افسانه مانند، ما بر زمین لرزانی قرار گرفته ایم و نقطه ثابتی در دست نداریم. طبیعتاً، رسوم قدیمی ایسلندی و نروژی از خدایان صحبت می کنند، خدایانی که در آسمانها سفر می کنند. « فریگ » (۱) یک خدای مؤنث است و ندیمه ای به نام « گنا » (۲) دارد. « فریگ » ندیمه را سوار بر اسبی که بر فراز زمین ها و دریاها حرکت می کند به دنیاهای دیگر می فرستد. نام اسب « خوف » می باشد. حماسه چنین ادامه می دهد که روزی « گنا » موجود عجیبی را در آسمان می بیند. در رساله های عتیق مستند بر اینکه زمین، ماه و خورشید از نقطه نظر چه کسی، خدایان، غول ها، انسانها و یا کوتوله ها، مورد بحث می باشد اسامی مختلفی به خود می گرفته ولی چگونه ممکن است در گذشته تاریک بشر با افق محدود فکریش ابعادی مختلف این چنین ایجاد نماید؟

اگر چه « استور لوسن » دانشمند، حماسه ها، داستان ها، آهنگ های نروژی و ژرمن را تا سال ۱۲۰۰ بعد از مسیح ننوشته بود ولی گفته می شود که این حماسه ها و داستان ها هزاران سال عمر دارند. در این نوشته ها سمبل زمین به مثال توپ توصیف شده و « ثور » (۳) پیشوای خدایان همیشه با علامت چکش

باورقی:

Frigg – ۱

Gna – ۲

Thor – ۳

نشان داده شده، یعنی نابود کننده.

پروفسور «کوهن» (۱) بر این عقیده است که کلمه چکش به معنی سنگ می باشد و به دوران سنگ مربوط می شود و فقط بعداً به چکش برنزی و آهنی تبدیل شده. بنابراین ثور و علامت چکش می بایستی خیلی قدیمی بوده و حتی شاید متعلق به دوران سنگ باشد، علاوه بر این کلمه «ثور» در حماسه های (سنسکریت) «تانایتشو» (۲) می باشد که کم و بیش به معنی «رعدساز» است. «ثور» خدای نروژی، خدای خدایان، خدای «وانن» (۳) ژرمن است که آسمان ها را ناامن می سازد.

اگر در باره روشهای کاملاً تازه ای که من در باره تحقیق در گذشته عرضه کرده ام مباحثه شود ممکن است این چنین اعتراض شود که نمی توان رسوم و حماسه های عتیق را که به نحوی دارای متن در باره آسمانها باشد جمع کرده و دلیلی برای سفرهای فضایی ماقبل تاریخ نمود، ولی آنچه که من می گویم اینچنین نیست، من فقط به قسمت هایی از تفاسیر قدیم که جایی در طرز فکر و عقاید و فرضیه های عادی ندارند اشاره می کنم. من به هر نقطه که حقیقتاً حساس می باشند و نویسندگان، مترجمین و کپیبه نویس ها فهم کافی از علم برای تحلیل آن را دارا بوده اند مورد حمله قرار می دهم.

اگر همین اشتباهات و تفاسیر پر زرق و برق، در چهارچوب یک دین یا اعتقاداتی مورد قبول نبود من نیز کاملاً آماده بودم که قبول کنم، ترجمه ها غلط و کپیبه ها نادرست می باشد. این کاملاً نابجاست که یک محقق علمی چیزی را به خاطر اینکه با عقایدش مطابقت نمی کند رد کند و اگر مکمل فرضیه اوست آن را

باورقی:

Kuhn - ۱

Tanayitnu - ۲

Wanen - ۳

قبول کند. تصور کنید که اگر ترجمه های تازه ای با طرز فکر تکنولوژیکی امروزه به دست می آمد فرضیه های من چه قدرت و شکلی به دست می آوردند. برای اینکه در پیشرفت آهسته و صبورانه ما کمک بگیریم اشار های به یک کشف تازه میکنم.

چندی پیش کتیبه هایی نزدیک بحرالْمیت به دست آمده و یک بار دیگر ما در کتب رساله ابراهیم و موسی در باره ارا به های آسمانی که دارای چرخ هستند و آتش پرتاب می کنند می خوانیم، اگر چه اینگونه اشارات نیز در کتب ایتوپین و اسلاویک «ایناک» (۱) دیده می شود:

«در پشت آن موجود ارا به ای دیدم که چرخ هایی آتشین داشت و هر چرخ پوشیده از چشم هایی بود و بر هر چرخ تیغی قرار داشت که از شعله پوشیده بود و شعله در اطرافش بود». ابراهیم (رساله ابراهیم)

بنا بر تفسیر پروفیسور «شولوم» (۲) سمبل تیغ و ارا به در حماسه یهود تقریباً با «پلروما» (۳) (فراوانی نور) در عقاید باطنی مسیحی قدیم «هلنستیک» (۴) مطابقت دارد. این جواب محترمانه ای است ولی آیا می توان گفت که به طور علمی ثابت شده؟

می توانیم خیلی ساده بپرسیم که چه می شد اگر حقیقتاً عده ای ارا به های آتشین را، که کراًراً توصیف شده، دیده اند؟ در طومارهای «کومران» (۵) یک نوشته مقدس کراًراً به کار برده شده بود: در مدارک به دست آمده از غار چهارم پاورقی:

Enoch – ۱

Sholem – ۲

Pleroma – ۳

Helenistic – ۴

Qumran – ۵

علایم مختلفی در یک پدیده به خوبی متناوب می باشد. یک نظریه نجومی تیر مطلب می باشد؛ قضاوت، آنچه را که خطاب به تمام فرزندان طلوع گفته.

ولی چه اعتراض قابل قبول و مثبتی علیه این موضوع وجود دارد که آنچه را که توصیف می کردند حقیقتاً یک ارباب آتشین بوده؟ مسلماً نه این دلیل مبهم و ابلهانه، که در آن زمانها ممکن نبوده ارباب های آتشین وجود داشته باشد. این گونه جوابها شایسته فردی نیست که من می خواهم با سئوالاتم او را وادار به قبول و درک راه تازه و متفاوتی بکنم. همین دیروز بود که دانشمندان بر این بودند که هیچ سنگی «میتور» (۱) از آسمان فرو نمی آید چون سنگی در آسمان نیست. حتی ریاضی دانان قرن نوزدهم به این نتیجه رسیدند، و در آن زمان کاملاً قابل قبول بود، که راه آهن نمی تواند از ۲۱ میل در ساعت سریعتر حرکت کند چون اگر سریعتر برود هوا از داخل آن بیرون رانده می شود و مسافران در اثر خلاء ایجاد شده خفه خواهند شد!

کمتر از صد سال پیش ثابت شده بود که جسمی سنگینتر از هوا پرواز نخواهد کرد. در انتقادی از کتاب «علایمی از کیهان» نوشته «والتر سولیان» (۲) در یک روزنامه معروف، آن را یک افسانه علمی تلقی نمود و ادامه می دهد: که حتی در آینده بسیار دوری امکان رسیدن به «ایپسیلون اریدانی» (۳) و یا «تو - سیتای» (۴) وجود ندارد. حتی با وجود خاصیت تکان زمانی و یا خواب عمیق فضانوردان قادر نخواهند بود مانع این مسافت های غیر قابل تصور را از سر راه پاورقی:

۱- Meteor

۲- Walter Sullivan

۳- (Epsilon - eridani) ایپسیلون اریدانی و (Tau - Citi) تو - سیتای دو ستاره نزدیک به

کرات خورشیدی می باشد. (مترجم)

۴- Tau-Citi

بردارند. جای بسی شکر است که همواره متفکرانی شجاع وجود داشته که به انتقادات بی اعتنا بوده اند. بدون آنها امروز یک سیستم عظیم راه آهن وجود نداشت، با قطارهایی که با سرعتی معادل ۱۲۴ میل در ساعت حرکت می کنند (مسافران در سرعت بیش از ۲۱ میل در ساعت خفه خواهند شد) و موشک هایی به کره ماه نمی رفت (چون بشر قادر نمی بود کره اش را ترک کند) اگر به خاطر این آینده نگران نبود خیلی چیزها وجود نداشت.

تعدادی از محققین می خواهند به واقعیات نزدیک باشند، ولی آنچه که آنها فراموش می کنند این است که آنچه را که آنها امروزه واقعیات می خوانند در گذشته چیزی بجز تخیلات یک آینده نگر بیش نبوده. تعداد کثیری از کشفیات انقلابی خود را که اکنون واقعیت می شمارند مدیون شانس می باشند نه به تحقیق مداوم، و بعضی از آنها نشانه افتخاری برای آینده نگران جدی و افکار آنها می باشد که بر انتقادات، تعصبات و تبعیضات غلبه کرده اند.

مثلاً «هاینریک اسکلیمن» (۱) که تفکر شگفت «هومر» (۲) را بیش از یک داستان شمرده و در نتیجه «تروی» (۳) را کشف نمود. ما خیلی کمتر از آن در باره گذشته خود می دانیم که در باره آن قضاوت نماییم. کشفیات تازه ممکن است مشکلات مبهم بی شماری را حل نماید. مطالعه روایات قدیم قادر است دنیای واقعیتهای امروزی را سرنگون نماید. ناگفته نماند که به نظر من بیش از کتابهایی که به جای مانده از بین رفته است.

گفته می شده که در آمریکای جنوبی کتابی موجود بوده که تمام دانش عهد عتیق را در بر داشته. روایت بر این است که این کتاب توسط شصت و سومین

باورقی:

Heinrich Schliemann – ۱

Homer – ۲

Troy – ۳

فرمانروای «اینکا» به نام «پاچاگوتی» (۱) پنجم از بین برده شده. در کتابخانه اسکندریه بالغ بر ۵۰۰،۰۰۰ جلد کتاب متعلق به «پتولیمی سوتر» (۲) موجود بوده که تمام رسوم بشریت را در بر داشته. این کتابخانه قسمتی توسط رومیان از بین رفت و بقیه در قرن ها بعد به دستور عمر خلیفه وقت سوزانیده شد. باور نکردنی است که نسخه هایی بر بها و غیر قابل تهیه برای گرم کردن حمامهای اسکندریه به کار برده شده باشند.

چه به سر کتابخانه معبد دارالسلام آمد؟ کتابخانه «پرگمن» (۳) که گفته می شده ۲۰۰،۰۰۰ جلد را جا داده بوده چه شد؟ هنگامی که «چای هوانگ» (۴) امپراطور چین در ۲۱۴ قبل از مسیح به دلایل سیاسی دستور نابودی انبوهی کتب تاریخی، نجومی و فلسفی را داد، چه گنجها و اسراری را نابود کرده. چه مقدار نسخه اصلی را «پل» (۵) که به راه راست هدایت شده بود در «ایفسوس» (۶) از بین برد.

ما قادر نیستیم ثروت گرانی را از کلیه دانشها، که در اثر از بین بردن نوشته ها، به علت تبعیضهای مذهبی، از دست داده ایم برآورد کنیم. چندین هزار طومار، کتیبه و نسخه را پدران تارک دنیا در ترویج کورکورانه دین خود در آمریکای جنوبی نابود کردند.

این صدها سال قبل اتفاق افتاده، آیا بشریت از نتیجه اش چیزی آموخته؟

باورقی:

۱- Pachacuti

۲- Petolemy Soter

۳- Pergemon

۴- Chi-Hung

۵- Paul

۶- Ephesus

فقط چندین سال پیش بود که به دستور هیتلر در میدان های عمومی کتابها را سوزاندند و در ۱۹۶۶ همین اتفاق در چین در طول انقلاب بچه گانه مائو رخ داد. خدا را شکر که امروزه تنها یک نسخه از یک کتاب وجود ندارد.

نوشته ها و قطعات که هنوز به جای مانده قادر است منعکس کننده بسیاری از دانش گذشته دور ما باشد. در تمام قرون و اعصار بشریت اطلاع داشته که آینده همواره با خود جنگ و انقلاب با خون و آتش در بر دارد. آیا علم به این موضوع آنان را واداشت که اسرار و روایات خود را برای حفظ از صدمه، از بناهای عظیم به مکان های پنهانی نقل بدهند. آیا آنها اطلاعات و یا روایاتی را در اهرام، معابد و مجسمه ها پنهان کرده اند و یا آنها را به صورت رمز در آورده که صدمات زمانی را تحمل نماید؟ باید از رفتار بشر امروزی نیز هوشیار باشیم و چنین پیگیری برای آینده بنماییم.

در ۱۹۶۵ آمریکایی ها دو کپسول زمان را که قادر است شدیدترین صدمات ممکنه را تا ۵۰۰۰ سال دیگر تحمل نماید در نیویورک به خاک سپردند. این کپسول های زمان حاوی اجناس برای آیندگان بود که اگر روزگاری بازماندگانی بخواهند گذشته تاریک اجداد خود را روشن نمایند قادر باشند چنین کنند. کپسولها از فلزی سخت تر از فولاد ساخته شده که حتی قادر است انفجار اتمی را تحمل نماید. علاوه بر اخبار روزانه کپسولها حاوی عکس شهرها، کشتیها، اتومبیل ها، هواپیماها و موشکها می باشد. نمونه هایی از فلزات پلاستیک، فابریک، نخ و پارچه در آن جایگزین شده، اشیاء روزمره چون سکه، ابزار و لوازم آرایش و کتابهایی در باره ریاضیات، پزشکی، فیزیک، بیولوژی و فضانوردی به صورت میکروفیلم در آن گنجانیده شده.

برای تکمیل همکاری با نسل ناشناخته آینده کلیدی نیز گذاشته شده، این کلید کتابی است که به وسیله آن تمام مطالب نوشته شده را بتوان به زبان آیندگان ترجمه نمود. بجای گذاشتن کپسول زمان برای نوادگان پدیده تخیلی

عده ای از مهندسين وستينگهاوس الكتريك بود. « جان هرينگتن » كليلد رمز را براى كشف آيندگان اختراع كرد. ديوانه ها يا آينده نگران؟ اين پروژه به نظر من باعث دلگرمى مى باشد.

باعث راحتى فكر است كه بدانيم امروز كسانى هستند كه ۵۰۰۰ سال ديگر را در نظر دارند. يك باستان شناس در آينده نامفهوم كارش همانقدر مشكل خواهد بود كه امروزه براى ما مشكل است. زيرا پس از يك جنگ اتمى كتابخانه ها غير قابل استفاده خواهند بود و از پيشرفت هاى كه باعث سربلندى امروزه ما مى باشد اثرى به جاى نخواهد ماند چون همه نابود شده اند.

احتياجى به يك درگيرى اتمى نيست كه عمل تخيلى نيويوركى ها را ثابت نمايد. چند درجه انحراف در مدار زمين طغيانى عظيم و غير قابل تحمل بوجود خواهد آورد در اين صورت آنچه را نوشته شده نابود خواهد كرد. چه كسى جرأت مى كند كه بگويد گذشتگان در بجاى گذاردن حماسه ها همچون نيويوركى ها آينده نگر نبوده اند. مسلماً طراحان يك جنگ اتمى يا هيدروژنى دهكده زولوها و اسكيموهاى مظلوم را با سلاح خود مورد هدف قرار نخواهند داد، بلكه مراكز تمدن مورد نظر آنها خواهد بود.

يعنى كابوس راديواكتيو بر مردم پيشرفته و بسيار مترقى فرود خواهد آمد، وحشى ها و افراد بدوى كه از مراكز تمدن بسيار دور هستند باقى خواهند ماند. آنها قادر نخواهند بود كه منعكس كننده و يا بازگو كننده تمدن ما باشند چون هرگز در آن شركت نكرده اند. حتى مردان متفكر و آينده نگر قادر نخواهند بود كه با كتابخانه هاى زيرزمينى خود كمكى به آينده بنمايند و افراد بدوى بجاى مانده اطلاعى از كتابخانه هاى پنهانى نخواهند داشت.

تمام نقاط كره به بيابا نهاى سوزان مبدل خواهد شد چون تشعشعات قرنها باقى خواهند بود و پس از ۲۰۰۰ سال چيزى از شهرهاى ويران شده به جاى نخواهد گذارد. قدرت فنا ناپذير طبيعت مسيرش را در ويرانى ها طى خواهد نمود

و آهن و فولاد به خاک مبدل خواهد شد.

همه چیز از نو آغاز خواهد شد: شاید بشر برای دومین و یا سومین بار به ماجراهای خود ادامه بدهد. شاید یک بار دیگر آنقدر تکاملش به سوی تمدن طول بکشد که تمام رسوم و روایات گذشته برای همیشه بر آنها پنهان بماند. پنج هزار سال پس از فاجعه باستان شناسان مدعی خواهند بود که بشر قرن بیستم حتی اطلاعاتی از آهن نداشته اند. بدون شک هر چقدر در جستجوی حفر نمایند چیزی به دست نخواهند آورد. در طول مرز روسیه کیلومترها تله های سیمانی ضد تانک کشف خواهند نمود و توضیح خواهند داد که این کشفیات نشان دهنده یک خط نجومی می باشد. اگر آنها یک دستگاه کاست با نوار کشف کنند نخواهند دانست که با آن چه بکنند، حتی قادر نخواهند بود که بین نوار پر شده و پر نشده تمیز بدهند و شاید این نوارها، حاوی جواب به سؤالات بی شماری باشد: نوشته هایی که از شهرهای غول آسا با بناهایی به ارتفاع چند صد پا سخن می گوید تمسخرآمیز خواهد بود چون چنین شهرهایی ممکن نبوده که وجود داشته باشد.

دانشمندان تونلهای قطار زیرزمینی لندن را یک پدیده عجیب و یا یک سیستم فاضل آب بسیار کامل تلقی خواهند کرد. ممکن است آنها کراراً با گزارشاتی برخورد کنند که چگونه بشر با پرنده های غول پیکری از یک قاره به قاره دیگری سفر می کردند، کشتی های آتش زایی که در آسمانها ناپدید می شدند. اینها همگی به عنوان یک حماسه به شمار خواهد رفت چون چنین پرندگانی عظیم و کشتیهای آتش زا ممکن نبوده که وجود داشته باشد.

کار مترجمین در سال ۷۰۰۰ بسیار مشکل خواهد بود. حقایقی در مورد یک جنگ جهانی در قرن بیستم که از باقی مانده های آثار به دست می آید کاملاً باور نکردنی خواهد بود. ولی هنگامی که نطقهای مارکس و لنین به دست آنها بیافتد قادر خواهند بود که این دو را به عنوان دو روحانی در این دوران غیر قابل

درک معرفی نمایند، چه شانس بزرگی: با در دست داشتن مدارکی مردم قادر خواهند بود معماهای بسیاری را حل نمایند.

پنج هزار سال مدت طولانی می باشد، و این سستی ما در طبیعت است که اجازه می دهد تخته سنگ های آراسته ۵۰۰۰ سال دوام بیاورند، ولی او اینچنین در مورد حتی قطورترین تیر آهنها اجازه نمی دهد.

در حیاط معبدی در دهلی نو ستونی که از آهن جوش داده قرار دارد که مدتی قریب ۴۰۰۰ سال است که تحت تأثیر تغییرات جوی بوده ولی اثری از زنگ زدگی بر روی آن دیده نمی شود چون این آهن نه سولفور دارد نه فسفر. در اینجا ما آلیاژی از گذشته داریم که خود سئوالی است شاید این ستون توسط عده ای از مهندسين آینده نگر دوران پیشین که قادر به ساختن بناهای عظیم نبوده اند ریخته شده که راهنمایی برای آیندگان باشد، ستون زمان ناپذیری برای آیندگان؟ داستان خجالت آوری است، در تمدن پیشرفته گذشته ما با ساخته ای روبرو شده ایم که حتی امروز با تکنولوژی پیشرفته خود قادر به ساختن کپیه آن نیستیم.

این انبوه سنگها به جای مانده اند و نمی توان آنها را با مباحثه ناپدید کرد. چون آنچه که نمی تواند وجود داشته باشد وجود ندارد، جستجوی شدیدی به دنبال یافتن دلیل قابل قبول ادامه دارد. بیایید چشمهای خود را باز کنیم و در این کاوش شرکت کنیم.

فصل هفتم

آثار باستانی یا مرکز فضایی

در شمال دمشق تخته سنگی به نام سنگ بعلبک قرار گرفته، سکویی از تخته سنگ که عرض آن از ۶۵ پا عریض تر و وزن آن بالغ بر ۲۰۰۰ تن می باشد. تاکنون باستان شناسان قادر نبوده اند دلیل قاطعی ارایه دهند که چرا، چگونه و به وسیله چه کسانی سنگ بعلبک ساخته شده. پروفیسور روسی «اگرست» (۱) معتقد است که این سکو امکان دارد باقیمانده یک فرودگاه عظیم باشد.

اگر ما دلایل و مدارک بسته بندی شده ای را که مصرشناسان به ما ارایه می کنند قبول کنیم مصر قدیم ناگهان با تمدن ساخته شده و بدون تکامل قبلی ظاهر می شود. شهرهای عظیم و معابد غول آسا، مجسمه هایی با قدرت توصیفی بسیار، خیابانه ای تزیین شده با کنده کاریهای زیبا، سیستم فاضل آب، مقبره های پرشکوه کنده شده از سنگ، اهرام با مقیاسات باور نکردنی و خیلی چیزهای دیگر به طور ساده ای از زمین سر در آورده اند. یک معجزه حقیقی؟

پاورقی:

Agrest - ۱

در سرزمین بدون تاریخ شناخته شده قبلی، ناگهان قادر به چنین پیشرفت هایی نمی باشد.

زمین های حاصلخیز فقط در دلتای رود نیل وجود داشت آن هم در قطعات کوچک در چپ و راست رودخانه، ولی بر طبق محاسبه کارشناسان جمعیت موجود در آن نواحی در زمان ساختمان هرم بزرگ بالغ بر ۵۰ میلیون بوده (رقمی که با ۲۰ میلیون، که گفته می شود جمعیت جهان در سال ۳۰۰۰ قبل از مسیح بوده متغایر است).

با چنین تخمین بزرگی دو میلیون نفر کمتر و یا بیشتر فرقی نمی کند ولی یک چیز روشن است و آن این است که آنها همگی احتیاج به غذا داشته اند. این افراد نه تنها شامل معماران، سنگ تراشان، مهندسين و ملوانان بوده اند بلکه علاوه بر صدها هزار برده، سپاه مجهز دسته کثیری از عابدان پرورده شده، بازرگانان بی شمار، زارعین، کارکنان دولت و اعضای خاندان که دارای بهترین بودند نیز وجود داشته. آیا امکان داشته که آنها همگی تنها از حاصل زراعت در دلتای نیل تغذیه نمایند؟

به من گفته خواهد شد تخته سنگهایی که برای ساختن معابد به کار برده شده بر روی غلطک هایی حرکت داده می شد، ولی مصریها به سختی درختهایی را، که خصوصاً نخل می باشد، در مصر می روییده (و امروز می روید) قطع می کردند و برای غلطک از آنها استفاده می کردند، خصوصاً اینکه خرما غذای بسیار عمده ای برای افراد بوده و سایه نخل تنها سایه ای است در بیابان های سوزان.

ولی آنها حتماً غلطکهای چوبی دارا بوده اند چون در غیر این صورت حتی ضعیف ترین دلیل فنی برای ساختن اهرام وجود نخواهد داشت. آیا مصریها چوب وارد می کردند؟ ولی برای ورود الوار می بایستی دسته کثیری کشتی موجود بوده باشد و حتی پس از خالی کردن در اسکندریه چوبها را می بایستی به بالای نیل بفرستند، چون در زمان بنای هرم بزرگ مصریها اسب و گاری

نداشتند و امکانات دیگری به نظر نمی‌رسد. اسب و گاری تا هفدهمین دوره، در حدود ۱۶۰۰ قبل از مسیح پدید نیامده بود. توضیح قابل قبول برای حمل تخته سنگ‌ها: البته دانشمندان می‌گویند که غلطکهای چوبی لازم بوده! ابهامات و مشکلات بسیاری در تکنولژی ساختمان هرم وجود دارد ولی راه حل حقیقی دیده نمی‌شود.

چگونه مصریها از تخته سنگها مقبره‌ها می‌کندند، چه ذخیره‌ای داشتند که بتواند طرح چنین راهروها و دهلیزها را بریزند؟ دیوارها صاف و اغلب با نقوش برجسته آراسته شده‌اند. تونلها به پایین زمین شنی شیب دارند، دارای پلکانی هستند و با عالیت‌ترین رسوم هنری ساخته شده‌اند که به دهلیز دفن منتهی می‌گردد. عده کثیری توریست در بهت کامل به تماشای ایستادند ولی هیچیک جوابی در مورد اینکه چگونه و با چه روش نامعلومی این پدیده ایجاد شده ندارند. ولی کاملاً پذیرفته شده که مصریها از زمانهای پیش در هنر تونل استاد بوده‌اند و مقبره‌های کنده شده از سنگ کاملاً در یک سبک با مقبره‌های تازه تر می‌باشند.

تفاوت بسیار کمی بین مقبره « تی تی » که متعلق به دوره ششم است و مقبره « رامسس » اول که متعلق به دوره جدید است و حداقل ۱۰۰۰ سال در ساختمان آنها فاصله می‌باشد وجود دارد. ظاهراً مصریها چیز تازه‌ای نیاموختند که به روش‌های قدیمی خود اضافه کنند و در حقیقت آثار تازه‌تر کپیه‌های حقیرتری از مدل‌های قدیمی می‌باشد. توریستی که راهش را سوار بر شتر، که بستگی به ملیتش « ولینگتن » یا « ناپلئون » نام دارد، به سوی هرم « خئوپس » واقع در غرب قاهره طی می‌کند احساس عجیبی که آثار پر ابهام گذشته ایجاد می‌کند در خود حس می‌کند.

راهنما به او می‌گوید فرعون در آنجا مقبره ساخته و با این توضیح من درآوردی و بی ارزش و پس از برداشتن چند عکس جالب او به منزلش بازمی‌

گردد. هرم « خئوپس » بخصوص انگیزه صدها فرضیه تکان دهنده و دیوانه وار بوده است.

در کتاب طویل ۶۰۰ صفحه ای « چارلز اسمیت » (۱) به نام « ارثیه ما در هرم بزرگ » که در سال ۱۸۶۴ به چاپ رسید در باره بستگیهای تکان دهنده ای بین هرم و کره زمین می خوانیم.

حتی پس از یک بررسی و مو شکافی دقیق دلایلی باقی می ماند که برای تحریک انگیزه و انعکاس در ما مؤثر باشد.

می دانیم که مصریهای قدیم آفتاب پرست بوده اند، خدای آفتاب آنها « را » (۲) در آسمانها بر روی شاخه ای سفر می کرده است. روایات هرم (سرزمین قدیم) حتی شرح سفر پادشاه را در آسمانها بازگو می کند که حتماً به کمک خدایان و کشتیهای آنها بوده.

پس خدایان و پادشاهان مصری نیز در پروازها دست داشته اند. آیا این یک اتفاق است که اگر ارتفاع هرم خئوپس را هزار میلیون برابر کنیم تقریباً مساوی مسافت بین زمین و خورشید می شود، یعنی ۹۴ میلیون میل؟ آیا این اتفاق است که مداری که از رأس هرم عبور می کند قاره ها و اقیانوسها را به دو قسمت کاملاً مساوی تقسیم می کند؟ آیا این اتفاق است که اگر قاعده هرم را به دو برابر ارتفاعش تقسیم کنیم عدد معروف $\pi = 3.14159$ که « لودالف » کشف کرد به دست می آوریم؟ آیا این اتفاق است که محاسبات وزن زمین در آنجا به دست آمد و آیا این اتفاق است که زمین صخره ای زیر هرم، دقیقاً و کاملاً مسطح شده بوده؟

پاورقی:

۱- Charles Smith

۲- Ra

حتی یک نفر وجود ندارد که توضیح دهد چرا معماران هرم خئوپس، و فرعون، این دشتهای سخت صخره ای را برای بنای پدیده های خود انتخاب کرده بودند. کاملاً قابل قبول است که در محل، طبقه صخره ای طبیعی برای تحمل این بنای عظیم وجود دارد و دلیل دیگر، که بسیار ضعیف می باشد، این است که او می خواسته پیشرفت کارها را از کاخ تابستانی خود تحت نظر داشته باشد.

هر دو دلیل کاملاً غیرمنطقی می باشد در وحله اول صحیح تر می بود که منطقه ساختمان را نزدیک محل های سنگ بری شرقی انتخاب می کرد که کار حمل و نقل را ساده تر کند و در وحله دوم مشکل به نظر می رسد که فرعون می خواسته سال های متوالی شب و روز جنجال و هیاهوی کارگران را نزدیک خود نگه دارد. چون خیلی در باره توضیح کتابی، در اینجا بحث کردیم شاید لازم است بپرسیم آیاخدایان نیز در تعیین محل بنا گفته ای داشته اند، حتی اگر از طریق موبدان باشد؟ اگر این توضیح مورد قبول واقع شود این دلیل دیگری برای اثبات فرضیه من در باره گذشته ما خواهد بود، چون هرم نه تنها قاره ها و اقیانوس ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده بلکه در مرکز ثقل قاره ها قرار دارد. در حقیقت اینها اتفاقات نیستند و بسیار مشکل به نظر می رسد که اینچنین قبول کنیم. پس محل بناها توسط موجوداتی که از کروییت زمین و تقسیم قاره ها و اقیانوسها با اطلاع بوده اند انتخاب شده در این مورد نباید نقشه « پیری ریاز » (۱) را فراموش کنیم. امکان ندارد که اینها همه جزو اتفاقات باشد و همه را به عنوان یک قصه کودکانه رد کنیم. با چه قدرتی، با چه دستگاهی و با چه دانش فنی قادر بوده اند که این دشت صخره ای را کاملاً مسطح نمایند! چگونه معماران قادر بوده اند تونلی به پایین حفر نمایند و چگونه

پاورقی:

داخل تونلها را روشن می کردند؟ چون نه در اینجا و نه در مقبره های سنگی واقع در دره شاهان از مشعل و یا چیزی مشابه استفاده شده. بر سقف و یا دیوار دودزدگی وجود ندارد و حتی کوچکترین اثری نیست که نشان بدهد دودزدگی را پاک کرده باشند. چگونه و با چه وسیله ای این تخته سنگ های عظیم از معادن کنده می شده، با لبه های تیز و پهلوهایی صاف، چگونه حمل این سنگ ها انجام می شده و با دقتی برابر یکهزارم اینچ در کنار هم قرار می گرفته اند.

یکبار دیگر دلیل های فراوانی برای کسانی که بخواهند آنها را انتخاب نمایند وجود دارد: صفحه های شیب دار و مسیرهایی که سنگ ها در طول آنها کشیده می شده، چهارچوبه و منجنیق و البته کار صدها هزار برده، کارگران، معماران و هنرمندان. هیچیک از این دلایل تحمل بررسی دقیق را ندارند. هرم بزرگ نمونه عظیم و بارزی از صنعتی بوده، و می باشد، که هنوز چگونگی آن روشن نیست.

امروزه در قرن بیستم هیچ آرشیفتکی قادر نیست که کپیه ای از هرم خئوپس بسازد، حتی اگر تمام امکانات فنی موجود در دنیا در دسترسش باشد.

۲،۶۰۰،۰۰۰ تخته سنگ گول پیکر از معادن سنگ کنده شده آراسته شده و با دقتی معادل با یک هزارم اینچ در محل بنا در کنار هم قرار گرفته اند. در داخل هرم دهلیزها و دیوارها با رنگهای مختلف نقاشی شده.

بنای هرم فقط اراده فرعون بوده. ابعاد بی مانند و کلاسیک هرم فقط به طور اتفاقی به فکر معمار خطوط کرده.

چند هزار کارگر تخته سنگها را که بیش از ۱۲ تن وزن داشته اند بر روی پلکان ها (که وجود نداشته) و به وسیله غلطکها (که وجود نداشته) کشیدند. این اجتماع عظیم کارگران از گندم تغذیه می کردند (که وجود نداشته) آنها در کلبه هایی که (وجود نداشته) به دستور فرعون نزدیک کاخ تابستانی اش ساخته شده بود استراحت می کردند.

کارگران به وسیله فریادهای « بکش » به وسیله بلندگو (که وجود نداشته)

تشویق می شدند که سنگ هایی به وزن ۱۲ تن را به بالا هل بدهند. اگر کارگران جدی و مشتاق قادر بودند که برنامه غیرممکن روزانه را که شامل جا دادن ۱۰ سنگ در محلهایش است انجام می دادند آنها یک هرم پرشکوه از نیم میلیون سنگ را حدود ۲۵۰۰۰۰ روز و یا ۶۶۴ سال تکمیل می کردند.

و فراموش نشود که همه چیز به خاطر هوسهای یک فرعون خارق العاده که هرگز زنده نماند که تکمیل بنا را ببیند بوجود آمد. البته هیچکس نباید حتی تصور کند که این فرضیه مسخره است. هرچند خیلی پیشرفته است با این وجود چه کسی آنقدر مطلع است که بگوید هرم چیزی بجز مقبره فرعون نیست و از حالا به بعد چه کسی ارتباط با علایم ریاضی و نجومی را فقط یک اتفاق تلقی خواهد کرد.

امروز بدون شک هرم بزرگ را پدیده تخیل فرعون و از آثار او می دانند. به نظر من کاملاً واضح است که ممکن نبوده هرم در یک طول عمر بنا شده باشد ولی اگر کتیبه ها و نوشته رساله ها که ظاهراً شهرت او را ابدی می کنند توسط فرعون « خوفو » حک شده باشند چه؟ این در زمان عتیق یک روش عادی بوده، همانطور که بسیاری از بناها شاهد حضوری می باشد. هرگاه یک فرمانروای مطلق می خواسته شهرتی فقط برای خودش کسب کند دستور می داده که فرامین او را نقش کنند.

اگر اینچنین باشد پس هرم مدتی قبل از آنکه فرعون کارت ویزیت خود را به جای بگذارد ساخته شده بود.

در کتابخانه « بادلین » (۱) واقع در اکسفورد نسخه خطی وجود دارد و در آن

پاورقی:

Bodlieian ۱

نویسنده کاپیک « مسعودی » (۱) می گوید « سوریذ » پادشاه مصری هرم بزرگ را ساخته است، و جای تعجب اینجاست که سوریذ قبل از طوفان بر مصر حکمفرمایی می کرده و این پادشاه دانشمند به موبدان خود دستور داد که کلیه دانش خود را به نگارش بیاورند و سپس به دستورش آن را درون هرم پنهان نمودند.

پس بنا بر رساله کاپیک هرم قبل از طوفان ساخته شده بوده. هرودوت در دومین کتاب تاریخ خود این فرضیه را تصدیق می کند و موبدان تبس (۲) ۳۴۱ مجسمه عظیم را که هر کدام یک نسل سرموبد بوده اند و جمعاً ۱۱۳۴۰ سال می شود به او نشان می دهند.

می دانیم که هر سرموبد در دوران زندگی مجسمه اش ساخته می شده. هرودوت نیز می گوید که در هنگام ملاقاتش از معبد « تبس » یک عابد پس از دیگری مجسمه های خود را به او نشان می دهند، که پسر همواره به دنبال پدر می باشد و موبدان هرودوت را مطمئن ساختند و گفتند که اظهارات آنها صحیح می باشد چون آنها نسلها است که همه چیز را یادداشت می کنند و توضیح دادند که هر یک از این ۳۴۱ مجسمه نسلی سرموبد بوده و قبل از این ۳۴۱ سرموبد خدایان در میان بشر زندگی می کرده و از آن زمان به بعد دیگر خدایان به صورت بشر ظاهر نشده اند.

دوره تاریخ مصر به ۶۵۰۰ سال تخمین زده می شود. پس چرا موبدان بدون هیچ شرمی در باره ۱۱۳۴۰ سال به هرودوت مسافر دروغ گفتند؟ و چرا آنها مخصوصاً اشاره کردند که از ۳۴۱ نسل پیش خدایان در میان بشر زندگی نکرده

باورقی:

Masudi - ۱

Thbes - ۲

اند؟ این مشخصات دقیق کاملاً بی ارزش می بود اگر در گذشته دور خدایان حقیقتاً در میان بشر زندگی نکرده بودند، تقریباً هیچ نمی دانیم که چگونه، چرا و چه موقع اهرام ساخته شدند. در آنجا کوهی مصنوعی از سنگ به ارتفاع ۴۹۰ پا و به وزن ۳۱،۲۰۰،۰۰۰ تن قرار دارد که نمونه عظیمی از اراده می باشد و این بنا چیزی به جز مقبره یک پادشاه ولخرج تصور نمی شود؛ هر کس می خواهد این دلیل را قبول کند، قبول کند...

مومیایی ها نیز به همان اندازه غیر قابل درک و بدون جواب قانع کننده ای به ما از گذشته دور خیره شده اند، انگار معمایی را در بر دارند. عده ای از مومیایی کردن اجساد با اطلاع بودند و نتایج به دست آمده از کاوش، بر این می دارد که بشر ماقبل تاریخ به زندگی دوباره اعتقاد داشته اند، یعنی زندگی دوباره جسمی. این مورد قبول بود اگر حتی نشانه ای از فلسفه ادیان عتیق بر این مبنی به دست می آید. اگر اجداد بدوی ما به بازگشت به زندگی معتقد بودند هرگز متحمل آنقدر زحمت در مورد اموات نمی شدند. ولی کشفیات از مقبره های مصری مثال بارزی از آماده کردن اجساد برای بازگشت به زندگی جسمی می باشد.

آنچه را که دلایل و مدارک به طور وضوح ارایه می دهد نمی تواند مسخره باشد، نقشها و حماسه ها همگی نشان می دهند که خدایان نوید داده اند که از ستاره گان باز خواهند گشت و آن اجساد نگهداری شده را به زندگی نو باز خواهند آورد. به همین دلیل است که تهیه اجساد مومیایی شده و دفن آنها یک عمل عادی به شمار می رفته، زیرا منظور آنها اینسوی قبر بوده، در غیر این صورت آنها چه می توانستند با پول جواهرات و اشیاء مورد دلخواهشان بکنند؟ چون آنها حتی مستخدمین خود را، که به طور حتم زنده دفن می شدند، همراه داشته اند. پس منظور از اینهمه پیشگیری ادامه زندگی قدیم در زندگی نو بوده.

مقبره ها بی اندازه مستحکم و با دوام می باشند و حتی تا اندازه ای در مقابل بمب اتمی نیز استقامت دارند. آنها قادر هستند که صدمات دوران ها را تحمل نمایند. اشیاء با ارزشی چون طلا و سنگ های گرانبها که همراه آنها شده تقریباً فناپذیر می باشند.

من به رسوم مومیایی کردن کاری ندارم فقط در جستجوی علت می باشم که چه کسی تولد دوباره به زندگی جسمی را به مغز این کافران فرو کرده بوده؟ و چگونه بر این عقیده شدند که سلولهای بدن می بایستی سالم نگهداشته شوند تا اجساد نگهداری شده، در مکان محفوظی برای بیدار شدن به زندگی دوباره، تا هزاران سال بعد سالم بماند؟

تا اینجا معمای بیداری دوباره فقط از نقطه نظر مذهبی مورد بررسی قرار گرفته. ولی شاید فرعون که بیش از آنکه در باره مردمش می دانسته از ماهیت و عادات خدایان با اطلاع بوده و این عقیده شاید کاملاً مسخره را پیدا کرده که «من بایستی برای خود مقبره ای تهیه کنم که هزاران سال محفوظ بماند و از مسافتی طولانی در صحرا دیده شود. خدایان عهد کرده اند که بازگردند و مرا بیدار کنند» (و یا پزشکان در آتیه خواهند آموخت که چگونه مرا به زندگی بازگردانند).

در این عصر فضاءنوردی ما در این باره چه می توانیم بگوییم؟ در سال ۱۹۵۶ پزشک و ستاره شناس «رابرت سی. اتینگر» (۱) در کتاب خود «امید در ابدیت» طریقه ای را پیشنهاد می کند که به وسیله آن بشر قرن بیستم بتواند خود را منجمد کند، به طوری که سلولهایش از لحاظ پزشکی و بیولوژیکی همچنان به زندگی ادامه بدهند، ولی با سرعتی یک میلیون مرتبه آهسته تر از سرعت اولیه

پاورقی:

Robert C. Ettinger - ۱

اش. فعلاً این عقیده ممکن است واهی به نظر برسد ولی در حقیقت هر کلینیک بزرگ دارای بانک استخوان می باشد که در آن استخوان انسان را در حال انجماد سالها سالم نگه می دارند و در صورت لزوم از آنها استفاده می کنند. نگهداری خون نیز یک موضوع جهانی است که می توان آن را در حرارت منهای ۱۹۶ درجه نگه داشت و سلولهای زنده که می توانند در درجه حرارت نیتروژن مایع تا مدت نامحدودی سالم بمانند، نگهداری می شود. آیا فرعون یک عقیده باور نکردنی داشت که به زودی در عمل ثابت خواهد شد؟

این موضوعی که بیان می شود باید آن را دو بار بخوانید که بتوانید امکانات باور نکردنی این آزمایش علمی را درک کنید!

در مارس ۱۹۶۳ بیولوژیستهای دانشگاه «اوکلاهما» ثابت کردند که سلول های پوست پرنسس مصری «منه» قادر به زندگی می باشند، و پرنسس «منه» مدت چند صد سال است که مرده! از نقاط مختلفی اجساد مومیایی شده کشف شده که آنقدر به خوبی و مهارت حفظ شده اند که به نظر زنده می رسند. مومیایی های یخچالی که توسط «اینکا» به جای مانده طول قرون را طی کرده اند و بر طبق فرضیه آنها قادر به زندگی دوباره می باشند، واهی است یا حقیقت دارد؟ در سال ۱۹۶۵ از تلویزیون روسیه دو سگ را که برای مدت یک هفته به حالت انجماد نگهداشته شده بودند به نمایش گذاشت. در روز هفتم یخ آنها را ذوب کردند و سگ ها دوباره به زندگی گذشته خود ادامه دادند.

این موضوع مجرمانه ای نیست که آمریکایی ها در برنامه فضایی خود جداً در فکر هستند که چگونه فضانوردان خود را برای سفرهای طولانی فضایی آینده منجمد سازند.

پروفسور «ایتنگر» که امروزه همواره مورد انتقاد می باشد اینچنین پیشگویی می کند که بشر آینده نه بوسیله آتش از بین خواهد رفت و نه غذای کرما خواهد بود، بلکه در مقبره های یخچالی و یا پناهگاه های یخچالی به حالت

انجماد نگهداری خواهند شد، تا روزی که علم پزشکی قادر باشد بیماری آنها را مداوا کند و دوباره آنها را به زندگی بازگرداند.

در تعقیب این عقیده واهی فکر وحشتناکی به مغز ما خطور خواهد کرد. امکان دارد قشون منجمد شده ای نیز نگهداری شود که در صورت لزوم به زندگی بازگردند... یک عقیده بسیار هولناک.

ولی مومیایی ها چه ارتباطی به فرضیه ما در مورد فزانوردان در گذشته دور دارد؟ آیا من از شاخه به شاخه می پریم؟

من می پرسم که چگونه بشر گذشته اطلاع داشتند که اگر کار سلول زنده را با روش مخصوصی یک بلیون مرتبه آهسته کنند همچنان به زندگی ادامه می دهند؟

بشر گذشته اغلب از روشهای مومیایی کردن مطلع بودند، و افراد ثروتمند حتی از آن استفاده می کردند. من کاری به توصیف حقایق ندارم فقط می خواهم این مشکل را حل کنم که این عقیده بیدار شدن دوباره و بازگشت به زندگی از کجا سرچشمه گرفته. آیا این عقیده اتفاقی به فکر یک پادشاه و یا رئیس قبیله خطور کرده و یا یک بشر خوشبخت شاهد بوده که چگونه خدایان اجساد خود را با روشهای پیچیده و مبهم در محفظه های ضد بمب نگهداری می کنند؟ و آیا خدایان (فزانوردان) دانش خود را در باره چگونگی بیدار کردن اجساد، تحت شرایط و روش مخصوصی، به پرنسی از خاندان سلطنتی آموخته بوده اند؟

این حدسیات احتیاج به مدارکی از منابع مورد قبول دارد. در چند صد سال آینده بشر که در سفر فضایی، که امروزه قابل درک نمی باشد، مهارت کامل خواهد داشت. آژانس های مسافرتی سفرهایی به کرات را با تاریخ دقیق حرکت و مراجعت در کاتالوگهای خود ارایه خواهند نمود. واضح است که برای رسیدن به این هدف بایستی تمام انشعابات علوم در پیشرفت با علم فزانوردی همگام باشند. تنها الکترونیک و « سایبرنتیک » (۱) قادر به انجام این مقصود نخواهند

بود.

پزشکی و بیولوژی با یافتن روش هایی برای طولانی کردن اعمال مهم بدن، دین خود را ادا خواهند نمود. این قسمت از تحقیقات فضایی امروزه نیز با سرعت بسیاری به کار مشغول است.

در اینجا ما باید از خود سؤال کنیم که آیا فضانوردان ماقبل تاریخ دارای علومی بودند که ما هنوز به آن دست نیافته ایم؟ آیا این موجودات متفکر از روشهایی مطلع بودند که چگونه اجساد را آماده کنند که بتوان آنها را پس از هزار سال دوباره بیدار نمایند؟ و شاید خدایان روشن بین قصد داشتند که اقلاً یک انسان را که تمام دانش آن روز را می دانسته نگهداری کنند که روزی جوابگوی سئوالات در باره گذشته باشد. چه کسی می داند؟

آیا بازجویی توسط خدایان که بازگشته اند تا کنون انجام گرفته؟ در طول قرون مومیایی کردن که مدت ها یک امر پنهانی بوده به صورت مد در می آید و ناگهان همه می خواستند که دوباره زنده شوند. همه به این فکر افتادند که اگر آنها روش پدران خود را تقلید کنند زندگی ابدی به دست خواهند آورد. سرموبدان که در این مورد اطلاعاتی داشته اند این عمل را تشویق می کردند، چون این کار برای طبقه آنها مفید بوده.

من قبلاً به سنین غیر قابل قبول پادشاهان سومری و تاریخ های انجیل اشاره کرده ام. من سؤال کردم آیا امکان داشته که این افراد در حقیقت فضانوردانی بودند و در اثر خاصیت تکان زمانی در سفر بین ستاره ای که با سرعتی معادل سرعت نور حرکت می کردند طول عمر خود را ازدیاد کرده باشند؟ اگر ما مومیایی کردن و انجماد اجساد را در نظر بگیریم آیا جوابی برای

پاورقی:

سنین غیر قابل تصور افراد نامیده شده در رساله ها نخواهیم گرفت؟ اگر این فرضیه را دنبال کنیم بر این عقیده خواهیم بود که فضانوردان شخصیت‌های مورد نظری می داشته اند که آنها را به خواب مصنوعی وارد می کردند، و همانطور که روایات بازگو می کند، پس از مراجعت آنها را از محافظ خود بیرون آورده و بیدار می کرده و به آنها به گفتگو می پرداختند و در خاتمه هر سفر، به عهده طبقه منتخب موبدان بوده که به وسیله فضانوردان راهنمایی می شدند، زندگان مرده را برای نگهداری آماده کنند و یکبار دیگر آنها را در معابد عظیم به خواب سپارند.

غیرممکن یا مسخره؟ اغلب افرادی که کاملاً به قوانین طبیعت چسبیده اند اعتراضات بسیار احمقانه ای می کنند. آیا طبیعت خودش شاهد بارزی از خواب طولانی و دوباره بیدار شدن ارایه نمی دهد؟

انواعی از ماهیها که کاملاً منجمد شده اند پس از بیرون آمدن از حالت انجماد در حرارت ملایمتر زنده شده و به شنا می پردازند. گلها، حشرات و کرم ها نه تنها به خواب زمستانی فرو می روند بلکه در بهار زندگی تازه ای شروع می کنند.

بگذارید من خودم علیه خودم جواب بدهم. آیا مصریها طرز مومیایی کردن را از طبیعت آموختند؟ اگر این چنین بود می بایستی اعتقاداتی به پروانه ها و حشرات وجود داشته باشد و یا لاقل اثری از اینگونه اعتقادات باقی مانده باشد و این چنین مدرکی در دست نمی باشد. در مقبره های زیرزمینی تابوت های عظیمی حاوی حیوانات مومیایی شده وجود دارد ولی با در نظر گرفتن اوضاع جوی مصر امکان نداشته که آنها بتوانند که خواب زمستانی حیوانات را دیده باشند.

پنج میل از هلوان در حدود ۵۰۰۰ قبر با اندازه های متفاوت وجود دارد که همگی به دوره اول و دوم متعلق می باشند. این قبرها نشان می دهند که هنر مومیایی بیش از ۶۰۰۰ سال قدمت دارد.

در سال ۱۹۵۳ پروفیسور «ایمری» (۱) قبر بزرگی در یک قبرستان دور افتاده واقع در صحرای شمالی کشف کرده که به دوره اول نسبت داده می شود. علاوه بر قبر اصلی ۷۲ قبر دیگر که به ستون سه قرار گرفته بودند وجود داشت که در این قبرها اجساد خادمین پادشاه که می خواستند همراه پادشاه خود به دنیای جدید بروند قرار گرفته بودند. هیچگونه اثری از کشمکش بر روی اجساد ۶۴ مرد جوان و ۸ زن جوان دیده نمی شود. چرا این ۷۲ نفر اجازه دادند که زنده به گور شده و بمیرند. اعتقاد به زندگی دوباره ماوراء قبر بهترین و آسانترین دلیل برای این موضوع خارقه می باشد. علاوه بر طلا و جواهرات گندم، روغن و ادویه در مقبره برای فرعون تهیه دیده شده که مسلماً به منظور آذوقه ای است برای زندگی دوباره.

علاوه بر سارقین مقبره ها توسط فراعنه بعدی شکافته می شده، در چنین صورتی فرعون مقبره اجداد خود را دست نخورده می یافته یعنی مرده نه از آنها تغذیه کرده و نه آنها را با خود به دنیای دیگر برده، و هنگامی که می خواستند مقبره را دوباره ببندند آذوقه تازه در دهلیزها قرار می دادند و برای جلوگیری از سرقت تله های زیادی کار می گذاشته و سپس مقبره را می بستند. به نظر می رسد که مصری ها اعتقاد به زندگی دوباره در آینده دوری داشته اند.

در ژوئن ۱۹۵۴ هم چنین در صحرا مقبره ای کشف شده که مورد دستبرد قرار نگرفته بود چون در گوشه مقبره صندوقی حاوی طلا و جواهرات وجود

پاورقی:

Emery - ۱

داشت. تابوت دارای در کشوئی بود و نه یک در معمولی، در نهم ژوئن دکتر «گونیم» (۱) با تشریفات در تابوت را باز می کند. در تابوت چیزی وجود نداشت، کاملاً خالی بود. آیا مومیایی بیرون آمده و جواهرات خود را به جای گذاشته بوده؟

« رودنکو » (۲) روسی قبری در ۵۰ میلی مرز مغولستان خارجی کشف می کند که گفته می شود متعلق به « کورگان » (۳) پنجم می باشد.

این مقبره به صورت تپه صخره ای ساخته شده و داخلش از چوب پوشیده می باشد. تمام دهلیزها از یخ پوشیده بود که روی این اصل تمام قبرها به حالت انجماد نگهداری می شده. در یکی از این دهلیزها مرد و زن مومیایی شده ای قرار داشتند. آنچه را که لازمه زندگی دوباره می باشد در آنجا برایشان تهیه دیده شده بود. مواد غذایی در ظروف، پارچه، جواهرات و آلات موسیقی همه چیز منجمله مومیایی های برهنه در حالت بسیار کاملی به صورت انجماد باقی مانده بودند. دانشمندان در یکی از دهلیزها چهارگوشی حاوی مربعهایی در چهار ردیف شش تایی که هر کدام نقشی درونش بود تشخیص می دهند. به طور کلی این ممکن بود کپیه ای از سنگ فرشی در کاخ آشوری واقع در « نانیوه » (۴) باشد. نقوش عجیبی با شاخهای پیچیده و مشکل و بالهایی بر پشت کاملاً از وضع بدنشان واضح است که در حال پرواز به بالا می باشند. ولیکن علتی برای زندگی روحانی دوباره را به سختی می توان به کشفیات حاصله در مغولستان نسبت داد. انجماد در مقبره ها به کار رفته، چون دهلیزهایی ساخته از چوب و

پاورقی:

Goneim – ۱

Rodenko – ۲

Kurgan – ۳

Nineveh – ۴

پوشیده از یخ به جز این نمی تواند باشد، و این برای این دنیا منظور نشده بلکه برای زندگی بعدی می باشد.

چرا بشر گذشته، و این سؤال کراراً ما را عذاب می دهد، فکر می کردند که اجسادى که به این صورت نگهدارى شوند بیدارى دوباره را امکان مى دهد؟ این معمایی است که فعلاً باید جواب نگفته باقی بماند.

در دهکده ای به نام « وچان » واقع در چین مقبره مکعبی به ابعاد 39×45 پا وجود دارد و درونش اسکلت‌های ۱۷ مرد و ۲۴ زن کشف شده. در اینجا نیز هیچیک از اسکلت‌ها اثری از مرگ شکنجه آمیز نشان نمی دهند.

قبرهای یخچالی در اندیز، قبرهای یخی در سیبری و مجموعه ای از قبرهای تک در چین، سومریه و مصر وجود دارد. مومیایی حتی در شمالی ترین و جنوبی ترین نقاط آفریقا نیز کشف شده اند. تمام مردگان با انواع مایحتاج برای زندگی نو همراه هستند و مقبره ها طوری ساخته شده اند که قادراند هزاران سال دوام بیاورند.

آیا اینها همه بجز اتفاقات چیز دیگری نیستند؟ آیا همه اینها فقط خواسته و هوس عجیبی است که اجداد ما داشته اند؟ و آیا این یک عهد قدیمی در باره بازگشت به زندگی جسمی است که ما از آن اطلاع نداریم؟

تعدادی قبر که عمرشان به ۱۰۰۰۰ سال بالغ می شود که در بیت المقدس کشف شد که درون آنها چند مدل سرکه از پلاستر پارس ساخته شده بودند و در حدود ۸۰۰۰ سال قدمت دارند به دست آمد. این نیز بی اندازه تعجب آور است چون این افراد اطلاعی از کوزه گری و سفال سازی نداشته اند. در قسمت دیگر رد معینی از خانه های مدور کشف گردید. دیوارها چون گنبدی به داخل خمیده شده اند. ایزوتوپ کربن $C14$ که به وسیله آن می توان عمر مواد آلی را تخمین زد در این مورد حداکثر عمر را ۱۰۴۰۰ سال برآورد زده. این ارقام به دست آمده با روش علمی، با تاریخ هایی که عابدان مصری داده اند تا اندازه ای مطابقت

دارد. که اظهار داشته اند که اجداد عابد آنها تا ۱۱۰۰۰ سال از مسئولیتهای خود برکنار شده اند. آیا این نیز فقط اتفاق است؟

سنگ های ماقبل تاریخ واقع در « لوساک » (۱) فرانسه مخصوصاً کشفیات جالبی می باشند. نقاشیهایی بر روی آنهاست که مردانی را نشان می دهد که به سبک مدرن لباس پوشیده اند، ملبس به کلاه کت و شلوار کوتاه می باشند.

« آبه برویل » (۲) اظهار می دارد که نقوش کاملاً اصیل می باشند و این نظریه ماقبل تاریخ را تماماً مبهم می کند. چه کسی بر سنگها نقش کرده؟ چه کسی می تواند غارنشینی ملبس به پوست را مجسم کند که بر دیوارهای غار موجودی با لباس قرن بیستم رسم کند؟ در ۱۹۴۰ تعدادی نقاشی های بسیار ارزنده ای از دوران سنگ در غارهای « لوسیو » (۳) واقع در جنوب فرانسه به دست آمد. نقاشیهای واقع در این دهلیزها آنقدر زنده و سالم می باشند که بدون کنترل این سؤال به مغز بیننده خطور می کند که چگونه این غارها برای کار پرزحمت هنرمند دوره سنگ روشن می شد. همه دیوارها با چنین نقاشیهای تعجب آوری تزیین شده؟

بگذارید اشخاصی که این سئوالات را احمقانه می شمارند خلاف آن را توضیح بدهند. بشر دوره سنگ بدوی و کاملاً وحشی بودند قادر به ترسیم چنین نقاشیهای مبهوت کننده ای نمی باشند.

اما اگر این افراد وحشی قادر به ایجاد چنین پدیده ای بوده اند پس چرا نمی توانستند برای خود کلبه و یا پناهگاهی بسازند؟

برجسته ترین محققین اظهار می دارند که از میلیون ها سال پیش حیوانات

باورقی:

Lussac - ۱

Abbe Brevil - ۲

Lascaux - ۳

قادر به ساختن پناهگاه و لانه برای خود بوده اند، شاید این با فرضیه های قبول شده مطابقت نمی کند که « هومو سپین » (۱) در آن دوره قادر به ساختن پناهگاه برای خود بوده.

در دشت گبی در اعماق خرابه های « خاراخوتا »، در نزدیکی آن، ماسه های عجیب و سوخته وجود دارد که فقط در اثر حرارت بسیار زیاد امکان وقوع داشته. پروفیسور « گوزلاو » مقبره ای کشف می کند که قدمت آن به ۱۲۰۰۰ سال قبل از مسیح تخمین زده می شود، تابوتی محتوی اجساد دو مرد ثروتمند به دست آمد که بر روی دو تابوت دایره ای که به وسیله خطی عموداً نصف شده بود نقش شده بود.

در کوهستانهای « سوبیز » (۲) واقع در سواحل غربی برنیو سلسله غارهایی کشف گردید که مصنوعاً در مقیاس عظیمی حفر شده بودند و در میان کشفیات انبوه قطعه پارچه با بافت بسیار ظریف و مرغوب به دست آمد که حتی با بهترین عقیده در دنیا نمی توان تصور کرد که بشر وحشی آن را بافته باشد.

سؤال، سؤال و باز هم سؤال. اولین شک در فرضیه های قبول شده باستان شناسی ظاهر می شوند ولی ما باید همچنان نقاط ضعف موجود را مورد حمله قرار دهیم. علایم تازه ای می بایستی دوباره به کار برده شود و هر کجا که امکان داشته باشد سلسله ای ثابت از تاریخ قراردادی شوند. بگذارید در اینجا موضوع را کاملاً روشن کنم که من هیچگونه شکی در تاریخ دو هزار ساله اخیر نمی کنم، من فقط و فقط در باره زمان های بسیار دور و دوران تاریک بشریت گفتگو می کنم و سعی دارم با سئوالات تازه خود به این تاریکی بیافکنم.

باورقی:

Homo Sapien – ۱

Subis – ۲

ولی نمی توانم تاریخی بدهم که چه موقع بشر با مغز جوان توسط مغزهای متفکر کیهانی ناشناخته مورد ملاقات و تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند. ولی من در تاریخ گذاری کنونی در مورد گذشته دور شک می کنم. بر زمینه بسیار محکمی اظهار نظر می کنم که اتفاقاتی که مورد بحث قرار داده ام در دوران اولیه « پالائولیتیک » (۱) یعنی بین ۱۰،۰۰۰ و ۴۰،۰۰۰ قبل از مسیح قرار دارد. روشهای کنونی تخمین زمان یعنی روش کربن ۱۴، که مورد علاقه همه می باشد، جزء آن است در تخمین زمان هایی پیش ۴۵۶۰۰ سال فوراً فواصلی خالی ایجاد می شود. هر چه جسم مورد آزمایش قدمت بیشتری داشته باشد روش رادیو کربن کم دقت تر می شود. حتی چندین دانشمند معروف اظهار داشتند که اگر جسم مورد آزمایش از مواد آلی باشد و سنی بین ۳۰،۰۰۰ و ۵۰،۰۰۰ سال داشته باشد روش C14 زمانی بین همین حدود تخمین می زند.

این اعتراضات را فقط باید تا حد محدودی مورد قبول قرار داد ولی روش تخمین زمان مطابق با طریقه C14 که از آخرین روشها و دستگاه های فنی استفاده می شود بدون شک مورد احتیاج می باشد.

پاورقی:

Palaeolithic – ۱

فصل هشتم

جزیره ایستر سرزمین مردان پرنده

اولین دریانوردان اروپایی که در ابتدای قرن هجدهم به جزیره ایستر آمدند آنچه را که می دیدند نمی توانستند باور کنند. در این قطعه کوچک که در ۲۲۵۰ میلی سواحل شیلی قرار دارد صدها مجسمه عظیم که در سراسر جزیره پراکنده بود مشاهده کردند. یک کوه عظیم جابجا شده بود، صخره هایی سخت تر از فولاد همچون پنیر بریده شده بود. ۱۰،۰۰۰ تن تخته سنگ که قابل کنده کاری نبوده باقی مانده بود. صدها مجسمه غول پیکر که طول بعضی از ۳۳ تا ۶۶ پا است و وزنی معادل ۵۰ تن دارند همچون روباتهایی که فقط منتظراند که به کار انداخته شوند به توریستهای امروزی با نگاهی خصمانه می نگرند. در ابتدا مجسمه های عظیم کلاه نیز داشته اند ولی حتی کلاه نیز کمکی به روشن نمودن مبدا این مجسمه های عجیب نمی کند.

سنگهایی که برای کلاهها به کار رفته شده و وزنی معادل با ده تن دارند از محل دیگری تهیه شده بودند و علاوه بر آن برای قرار دادن کلاه ها بر سر مجسمه می بایستی آنها به وسیله ای به هوا بلند می شدند. در آن زمان کتیبه های چوبی با نوشته های عجیبی بر روی مجسمه ها دیده می شده.

ولی امروزه بیش از ده قطعه از آن کتیبه ها در تمام موزه های جهان باقی نمانده و هیچیک از این قطعات باقی مانده تاکنون ترجمه نشده.

از تحقیقات « هیرر دال » (۱) در باره این غولها، سه دوره کاملاً واضح به دست آمده و قدیمی ترین این سه دوره کاملترین آنها بود.

« هیرر دال » قدمت مقداری ذغال چوب را که کشف کرده به سال ۴۰۰ قبل از مسیح تخمین می زند. هنوز ثابت نشده که اجاق و استخوانهای به دست آمده رابطه ای با مجسمه های سنگی دارد یا خیر.

« هیرر دال » صدها مجسمه ناتمام را نزدیک صخره ها و دهانه آتشفشان کشف کرد. هزاران قطعات سنگی و تبرهای ساده سنگی در اطراف پراکنده شده بودند. این چنین وانمود می کرد که کار ناگهانی متوقف شده باشد.

جزیره ایستر از هر قاره و یا مرکز تمدن دور می باشد. جزیره نشینان بیشتر به ماه و ستارگان آشنا بودند تا به کشورهای دیگر. هیچ درختی بر روی جزیره که قطعه ای سنگ آتشفشانی می باشد نمی روید. توضیح معمولی که غولهای سنگی به وسیله غلطکهای چوبی به محل فعلی خود نقل داده شده اند در این مورد نیز صدق نمی کند.

بعلاوه جزیره به سختی می توانسته غذا برای بیش از ۲۰۰۰ نفر تهیه کند. (امروز چند صد بومی در جزیره زندگی می کنند). سرویس کشتی رانی که غذا و لباس برای سنگبران جزیره می آورده در دوره عتیق یک عمل غیرممکن می باشد. پس چه کسی مجسمه ها را از صخره کنده است، چه کسی آنها را حک کرده و به مکان های فعلی حرکت داده؟ چگونه بدون غلطکهای چوبی آنها را کیلومترها در بیابان ها حرکت داده اند؟ چگونه آنها آرایش، صیقل و بر پا شده

پاورقی:

Herer Dahi - ۱

بودند؟ چگونه کلاهها که سنگهایش متعلق به محلی سوای محلی که سنگ مجسمه ها تهیه شده می باشد بر مجسمه ها قرار داده شده اند؟

اگر اشخاصی با قدرت تخیلی بسیار قادر هستند تصور کنند که مصریها اهرام را با روش کشیدن و هل دادن سنگها توسط قشونی از کارگر بر پا کرده اند در این مورد نخواهند توانست چنین تصور کنند چون قشونی وجود نداشته. حداکثر کارگر ممکنه که ۲۰۰۰ مرد بوده برای کندن پیکرهای غول آسا از آن صخره های آتشفشانی سخت تر از فولاد، با آن آلات بدوی هرگز کافی نبود، حتی اگر آنها شب و روز کار می کردند. چون حداقل عده ای از این دسته می بایستی دشتها را هموار کنند، عده ای ماهی بگیرند و عده ای نیز می بایستی طناب ببافند. خیر دو هزار مرد قادر به ساختن این مجسمه های غول پیکر نبود و عده کثیری نمی توانسته در جزیره ایستر زندگی کنند.

پس چه کسی کارها را انجام داده؟ و چگونه آن را انجام داده؟ و چرا این مجسمه ها در لبه جزیره قرار گرفته اند و در داخل نمی باشند؟ مجسمه ها متعلق به چه فرقه ای بوده؟

متأسفانه اولین دستجات مذهبی اروپایی که به این جزیره کوچک آمدند در تاریخ ماندن گذشته تاریخ این سرزمین نقش مهمی را ایفا کرده اند. آنها کتیبه های چوبی با خطوط شکلی را سوزانیدند و هرگونه فرقه و رسوم در باره خدایان را ممنوع کردند و تمام آداب و رسوم را از بین بردند. با این وجود اگر چه این آقایان در کار خود بسیار پیشرفت کرده بودند ولی قادر نبودند که بومیها را بازدارند که جزیره خود را سرزمین مردان پرنده نخوانند، و امروز نیز آن را به همین نام می خوانند حماسه از مردان پرنده ای بازگو می کند که در دورانهای دور به جزیره آمدند و آتش ها افروختند.

مجسمه مردی با چشم های خیره شده که در حال پرواز می باشد این حماسه را قدرت می دهد.

بستگی های بین جزیره ایستر و « تیاخواناکو » فوراً به ما خطور می کند. در آنجا نیز ما گولهای سنگی که سبک مشابهی دارند می بینیم. صورت های مبهم و حالت خشک شده آنها که کاملاً برای مجسمه مناسب می باشد، در آنجا نیز همچنین است.

هنگامی که « فرانسیسکو پیزارو » (۱) در ۱۵۳۲ از « ایناکاها » در باره «تیاخواناکو» سؤال کرد به او جواب دادند که هیچ بشری هرگز آغاز آن را ندیده چون « تیاخواناکو » در شب بشریت ساخته شده. روایات، جزیره ایستر را ناف دنیا می خواند. فاصله بین جزیره ایستر و « تیاخواناکو » بیش از ۳۱۲۵ میل می باشد. پس چطور ممکن است دو تمدن آنقدر به یکدیگر نزدیک باشند؟

شاید متولوژی ماقبل « اینکا » ما را در اینجا راهنمایی کند. در این روایات «ویراکوچا» (۲) خدای آفرینش از مقدمات بدوی قدیم بوده. بنا بر روایات «ویراکوچا» زمین را هنگامی آفرید که تاریک بود و خورشیدی وجود نداشت. او نژادی از غول ها از سنگ تراشید و چون آنها بر او خوش آیند نبودند آنها را در سیل غرق نمود. او ماه و خورشید را واداشت که بر روی دریاچه «تی تیکاکا» (۳) بتابند، و زمین به روشنایی در آمد. و بعد، این قسمت را به دقت بخوانند، او در «تیاخواناکو» مجسمه انسان و حیوانات را از گل ساخت و سپس به آنها زندگی دمید. سپس او به این موجودات آفریده شده اش زبان آموخت و آداب و هنر آموخت و بالاخره بعضی از آنان را به نقاط دیگر دنیا انتقال داد که در آنجا زندگی کنند. سپس خداوند و دو دستیارش به نقاط مختلف سفر کردند که ببینند چگونه دستوراتش عمل می شود و چه نتایجی عاید شده. در لباس پیرمردی،

باورقی:

Francisco Pizarro - ۱

Viracocha - ۲

Titicaca - ۳

«ویراکوچا» در ارتفاعات اندیز و در سواحل دریا به سفر پرداخت و هر بار با ملاقات های سردی روبرو می شد. یک بار در «کاچا» آنقدر از ملاقاتش با مردم ناراحت شده بود که از روی خشم صخره ای را به آتش کشید که در اثر آن تمام سرزمین شروع به سوختن نمود. سپس بشر ناشکر از او تقاضای بخشودگی کرد که او با یک اشاره آتش را خاموش نمود. «ویراکوچا» همچنان به سفرش ادامه داد و بشر را راهنمایی و نصیحت می کرد و آنها در قبال معابدی بنا کردند. عاقبت در حومه ساحلی «موتا» (۱) را بدرود گفت و بر فراز امواج ناپدید گشت، ولی گفت که دوباره باز خواهد گشت.

«کونکیستادورس» (۲) اسپانیایی که آمریکای جنوبی و مرکزی را فتح کرده بود همه جا با حماسه های «ویراکوچا» مواجه می گشت. هرگز قبلاً چیزی در باره مردان سفیدپوست غول پیکر که از آسمان ها آمده بودند نشنیده بودند. آنها در کمال تعجب در باره نسلی از فرزندان خورشید که به مردم انواع مختلف هنرها را آموختند و سپس دوباره ناپدید شدند می شنیدند. و در تمام حماسه ها می شنیدند که فرزندان خورشید عهد کرده بودند که دوباره باز خواهند گشت. گر چه آمریکا منزل تمدنهای قدیم می باشد ولی دانش دقیق ما از آمریکا بیش از ۱۰۰۰ سال قدمت ندارد. کاملاً مبهم است که چرا «اینکا» ها در ۳۰۰۰ سال قبل از مسیح در پرو، پنبه پرورش می دادند، چون دارای چرخ ریسندگی نبودند و حتی اطلاعی از آن نداشتند. «مایا» ها جاده ساخته بودند ولی از آن استفاده نمی کردند گرچه در باره چرخ اطلاع داشتند.

گردنبند پنج رچی فیروزه سبز در هرم «تیکال» (۳) واقع در گواتمالا یک

باورقی:

Monta - ۱

Conquistadores - ۲

Tikal - ۳

معجزه است. معجزه زیرا فیروزه در چین به دست می آید.

مجسمه های «اولمس» (۱) شگفت آور می باشند، با سرهای عظیم کلاه خود دار آنها را فقط می توان در نقاطی که کشف شده اند دید و لذت برد چون آنها هرگز در یک موزه به نمایش گذاشته نخواهند شد، زیرا هیچ پلی در محل قادر به تحمل وزن این غول پیکران نخواهد بود.

تا چندی پیش با دستگاه های مدرن خود فقط قادر بودیم که مجسمه های کوچک تا وزن ۵۰ تن را حمل کنیم. منجنيق هایی که قادرند صدها تن را بردارند به تازگی ساخته شده اند. اینطور به نظر می رسد که مردم علاقه مخصوصی داشتند که با غولهای سنگی در کوه ها و دره ها کلنچار بروند.

مصریها مکعب های سنگی خود را از اسوان می آوردند، معماران «استونهنج» (۲) تخته سنگ های خود را از جنوب غربی «ولز» و «مارلبارا» می آوردند و سنگ تراشان جزیره ایستر غول های سنگی ساخته شده خود را از معدنهای دور دست به محلهای کنونی حمل می کردند، و کسی نمی داند که برخی از مجسمه های «تیاخواناکو» از کجا آمده اند. اجداد گذشته ما می بایستی آدمهای عجیبی بوده باشند، دوست داشتند که کارها را برای خود مشکل کنند و همیشه مجسمه های خود را در نقاط بسیار غیرممکن می ساختند، آیا به خاطر این بوده که آنها از زندگی سخت لذت می بردند؟

من قبول نخواهم کرد که هنرمندان گذشته آنقدر احمق بودند. آنها به سادگی می توانستند معابد و مجسمه های خود را در نزدیکی معادن سنگ بنا کنند، البته اگر یک روایت قدیمی به طور قطع محلی را برای بنا مشخص نکرده

باورقی:

Olmec - ۱

Stonehenge - ۲

باشند. مطمئن هستیم که قلعه ساکسی هیوامن « اینکا » ها به طور اتفاقی بر فراز « کوزکو » ساخته نشده بلکه به خاطر یک روایت بوده که این محل را مقدس اعلام کرده. همچنین من مطمئن هستم در تمام نقاطی که قدیمترین آثار بشر به دست آمده، جالبترین و مهمترین پدیده های گذشته ما دست نخورده در زیر خاک باقی مانده است که می تواند در پیشرفت سفر فضایی امروزه ما اهمیت بسیاری داشته باشد.

فضانوردان ناشناسی که هزاران سال پیش از کره ما بازدید کرده اند! ممکن نیست که کمتر از آنچه که ما امروز فکر می کنیم آینده نگر هستیم آنها بوده باشند. آنها مطمئن بودند که روزی بشر با اراده و صنعت خود قادر خواهد بود که به کیهان بروند.

این یک حقیقت تاریخی کاملاً شناخته شده است که مغز متفکر زمینی ما همواره جویای ارواح و موجودات متفکری در کیهان بوده اند. آنتن رادیویی امروز اولین علایم رادیویی را به موجودات ناشناخته کیهانی ارسال داشته. چه موقع ما جوابی دریافت خواهیم کرد، ده، پانزده و یا صد سال دیگر، ما نمی دانیم، حتی نمی دانیم به سوی چه ستاره ای این علایم را بفرستیم چون اطلاع نداریم چه کره ای بیشتر مورد علاقه ما می باشد. در کجا این علایم ما به این موجودات، متفکر شبه انسان، خواهد رسید؟ نمی دانیم. ولی مدارک بسیاری موجود است که آنچه را که برای رسیدن به هدف خود احتیاج داریم در زمین خود ما نهفته می باشد. در صدد هستیم قوه جاذبه را خنثی کنیم. در باره مواد ساده اولیه و ضد ماده تحقیقات می کنیم. آیا به اندازه کافی در باره آنچه که در زمین ما پنهان شده تحقیق می کنیم که لاقط گذشته خود را بشناسیم؟

اگر تمام امکانات را در نظر بگیریم آنچه که در تصویر گذشته ما گنجانده نمی شده کاملاً روشن می گردد، و نه تنها آنچه که در نوشته های قدیمی مبهم بوده واضح می شوند بلکه دلایل محکمی برای اثبات وقایع گذشته خود را ارایه می

دهند و بالاخره ما شعور داریم که به وسیله آن می توانیم فکر کنیم. به هر صورت بشر خواهد فهمید که دلیل همه کوشش برای زندگی و زحماتش برای پیشرفت مشتمل آموزش از گذشته است که بتواند خود را برای برخورد با موجوداتی در کیهان آماده سازد.

در این هنگام دیرباورترین و موشکاف ترین افراد درک خواهند کرد که هدف کلی بشریت تصرف کیهان می باشد و وظیفه روحی انسان این است که تمام سعی و قدرت خود را در این راه بگذارد، و در آن هنگام است که صلح بر روی زمین حکمفرما خواهد بود، و راهی به سوی بهشت، که خدایان نوید داده اند، هموار خواهد گشت.

به محض اینکه قدرت ها، دانش و نفوذ موجود برای تحقیق در امور فضایی به کار برده شود حماقت جنگهای بشری کاملاً روشن خواهد شد. هنگامی که افراد نژادهای مختلف و مردم کشورهای متفاوت با هم در هدف مافوق ملی سفر به کرات دور دست، توافق و همکاری نمایند و آن را از لحاظ فنی ممکن سازند، کلیه مشکلات بشری در دانستن این موضوع، که بشر سفر کیهانی خود را آغاز کرده، کاملاً بی اهمیت خواهند بود.

من دلیل شک خود را در توضیح وقایع گذشته دور بشر دانش موجود امروزی می دانم و اگر اعتراف کنم که شکاک هستم منظورم همان است که «توماس من» (۱) در یکی از سخنران یهایش، چندین سال پیش بیان کرد: «اصل مثبت در باره کسی که شک می کند این است که او همه امکانات را در نظر می گیرد».

پاورقی:

Thomas Mann - ۱

فصل نهم

معمایهای آمریکای جنوبی و عجایب دیگر

گر چه من متذکر شده ام که قصد ندارم تاریخ ۲۰۰۰ ساله اخیر بشر را مورد کاوش قرار بدهم، ولی معتقد هستم که خدایان رومی و یونانی و شخصیت‌های دیگر حماسه‌ها و روایات نیز اثری از گذشته دیرینه را در بر دارند. از زمان پیدایش بشر رسوم گذشته در میان مردم مختلف زنده مانده است. تمدن‌های تازه‌تر نیز علایمی از خود بروز می‌دهند که نشان دهنده ارتباط با گذشته ناشناخته می‌باشد.

خرابه‌های واقع در جنگلهای گواتمالا و «یوکاتان» می‌توانند شباهتی به بناهای عظیم مصری داشته باشند. قاعده هرم «چولولا» (۱) واقع در ۶۰ میلی جنوب پایتخت مکزیک از قاعده هرم «خئوپس» بزرگتر است. ناحیه هرم «تیوتیهواکان» (۲) واقع در ۳۰ میلی شمال مکزیکوسیتی شامل محوطه‌ای است به مسافت نزدیک به ۸ میل مربع که تمام بناهای واقع در این محوطه با ستارگان

پاورقی:

۱- Cholula

۲- Teotihuacan

بخصوصی مطابقت دارند.

قدیمترین روایات چنین می گویند که حتی قبل از آنکه «هومو سپین» بوجود بیایند خدایان در این منطقه جمع شدند و در باره انسان به مشورت پرداختند.

به تقویم «مایا» که «دقیقترین» تقویم دنیا می باشد و فرمول زیره قبلاً اشاره کرده ام. امروزه ثابت شده که تمام بناهای «چیچن ایتزا» (۱) «تیکال» (۲) «کوپان» (۳) و «پالنکو» (۴) بر طبق تقویم ارزنده «مایا» ها ساخته شده. «مایا» ها اهرام نساختند چون به آن احتیاج داشتند آنها معابد نساختند زیرا لازمه زندگیشان نبوده، بلکه آنها معابد و اهرام را بنا کردند زیرا که تقویم نشان می داد که تعداد معینی پله می بایستی هر ۵۲ سال ساخته شود. هر سنگ ارتباطی با تقویم دارد و هر بنای کامل شده دقیقاً با یک محاسبه نجومی مطابقت دارد. ولی اتفاق بی اندازه عجیبی در سال ۶۰۰ قبل از مسیح رخ داد.

ناگهان بدون هیچ دلیل واضحی مردم شهرهای مستحکم معابد ثروتمند، اهرام جالب میدانهای تزیین شده به مجسمه ها و استادیومهای عظیم خود را که با زحمت فراوان ساخته بودند ترک کردند. جنگل مسیرش را از میان ساختمان ها و خیابان ها طی نمود و تمام بناها را شکافت و همه را مبدل به ویرانه ای نمود، هیچ کس دیگر بدانجا بازنگشت.

فرض کنیم که این اتفاق، این کوچ عظیم ملی، در مصر رخ داده باشد. مردم نسلها معابد، اهرام، شهرها، مجرای آب و خیابانها را بر طبق تاریخ های تقویم

پاورقی:

۱-Chichenitza

۲-Tikal

۳-Copan

۴-Palenque

ساخته بودند. مجسمه های پرشکوهی که با آلات و ابزار بدوی و با مشقت فراوان از سنگ تراشیده شده بودند و در بناهای پر ابهت کار گذاشتند و پس از این همه زحمت که بیش از هزار سال به طول انجامیده بود آنها خانه های خود را ترک گفتند و به شمال بایر کوچ کردند. این عمل که اگر با در نظر گرفتن تاریخ که ما از آن با اطلاع هستیم مقایسه شود، غیر قابل قبول خواهد بود، زیرا که مسخره است. باور نکردنی تر از آن کوشش متوالی و دلایل مبهمی است که برای روشن کردن این واقعیت به کار برده می شود. اولین دلیل ارایه شده این بود که شاید «مایا» ها توسط متجاوزین خارجی بیرون رانده شده باشند. ولی چه قدرتی می توانست با «مایا» ها که در حد اعلاهی تمدن خود بودند مقابله کند؟ هیچ اثری که نشان دهنده یک برخورد نظامی باشد به دست نیامده.

پیشنهاد دیگر، که این اقوام در اثر تغییرات جوی مجبور به کوچ شده اند، ارزش بررسی دارد ولی شواهدی که این موضوع را ثابت کند نیز وجود ندارد. پس چه بلایی نازل شده بود؟ از آنجا که مسافتی که «مایا» ها از مرزهای قدیمی تا سرحدات جدید طی می کردند فقط ۲۲۰ میل بوده که حتی یک خروس می تواند پرواز کند، پس چگونه می توانستند در این مسافت ناچیز از تغییرات مهیب جوی بگریزند.

این نظریه که ممکن است یک مرض مهلک آنها را مجبور به ترک سرزمین خود کرده باشد نیز ارزش تحقیق را دارد. ولی از آنجا که این نظریه فقط یکی از پیشنهادات ارایه شده می باشد لذا دلیلی بر صحت نمی باشد.

آیا جنگی بین نسلها اتفاق افتاد؟

آیا جوان علیه پیر طغیان نمود؟

آیا یک جنگ داخلی، یک انقلاب رخ داد؟

اگر ما یکی از این پیشنهادات را قبول کنیم پس فقط باید شکست خورده سرزمین را ترک می کرده و فاتح در خانه های قدیمی خود باقی می ماند.

تحقیقات و کاوش های نقاط مختلف ثابت کرده که حتی یک « مایا » نیز به جای نمائد. ناگهان تمام مردم کوچ کردند و بناهای مقدس خود را بدون محافظ در جنگل به جای گذاشتند. می خواهم پیشنهادی ارایه بدهم، هرچند این پیشنهاد همانقدر به ثبوت رسیده که نظریه های دیگر ثابت شده اند، ولی بدون توجه به امکانات نظریه های دیگر، من فرضیه خود را بی گذار و با اطمینان پیش می گذارم.

در زمانی در طول دوران اجداد « مایا » ها خدایان (که به نظر من فضاوردان بودند) به دیدن آنها آمدند، همچنان که دلایل متعددی این فرضیه را همراهی می کند. اجداد تمدن آمریکا امکان دارد که آسیای قدیم کوچه کرده باشند. ولی در دنیای « مایا » ها اسرار و رسومی در باره نجوم، ریاضیات و تقویم وجود داشت که به شدت محافظت می شده. موبدان از دانش محافظت می کردند چون خدایان عهد کرده بودند که روزی باز خواهند گشت. آنها دین پر ابهت تازه ای ساختند، دین « کوکالکان ».^(۱)

بنا بر رسوم موبدان، هنگامی که بناهای عظیم بر طبق قوانین تقویم ساخته و تمام شود خدایان باز خواهند گشت. لذا مردم در ساختن معابد و اهرام بر طبق قوانین مقدس عجله کردند، چون سال اتمام سال خوشیها به شمار می رفت. «کوکالکان» از ستارگان می آمد و تمام بناها را تصاحب می کرد و از آن پس در میان مردم به سر می برد.

کارها به پایان می رسد و سال بازگشت خدایان فرا رسید ولی اتفاقی نیافتاد. مردم آوازاها خواندند و دعاها کردند و یک سال صبر نمودند. بردگان و جواهرات اهداء می کردند، ولی بی ثمر بود. آسمان ها را سکوتی فرا گرفته بود و اثری از

پاورقی:

Kukulkan - ۱

خدایان دیده نمی شد. ارا به بهشتی پدید نیامد، صدای غرش و رعدی از دوردست شنیده نمی شد و هیچ اتفاقی رخ نداد.

اگر این فرضیه را قدری تحت تفکر قرار دهیم یأس شدید موبدان و مردم را درک خواهیم کرد. کار قرن‌ها زحمت همه بی ثمر بود و شک قدرت گرفت. آیا اشتباهی در محاسبات تقویم وجود داشت؟ آیا خدایان در نقطه دیگری فرود آمده بودند؟ آیا همگی مرتکب یک اشتباه بزرگ شده بودند؟

شاید به جا باشد که متذکر شوم سال مقدس «مایا» که در آن سال آغاز شده بود در سال ۳۱۱ قبل از مسیح می باشد و مدرک آن در نوشته های «مایا» وجود دارد. اگر این تاریخ را قبول کنیم فقط فاصله ای در حدود چند سال بین آن و آغاز تمدن مصر وجود دارد. این تاریخ حماسه ای به نظر حقیقی می آید، چون تقویم بسیار دقیق «مایا» آن را چندین بار تکرار می کند. اگر اینچنین باشد تنها تقویم و کوچ عمومی نیست که باعث شک من می شود، چون کشف تا اندازه ای جدید نیز ایجاد تردید می کند.

در ۱۹۳۵ سنگی با نقش برجسته که حتماً «کوکوماتز» (۱) را نشان می دهد (در «یوکاتان» به کوکالکان معروف است) در «پالنکو» (سرزمین قدیم) کشف شد. نگاهی بدون نظر قبلی به این نقش حتی سرسخت ترین ناباوران را به فکر وامی دارد. نقش مردی است که نشسته و قسمت بالای بدنش همچون موتورسیکلت سواری خم شده. امروز هر بچه ای این شکل را به عنوان یک موشک تشخیص می دهد. در جلو نوک تیز است و به برآمدگی عجیبی که شباهت به محفظه های ورودی موشک دارد ادامه پیدا می کند. سپس عریض می شود و به دم که آتش از آن می جهد خاتمه پیدا می کند. موجود خم شده در

پاورقی:

Kukumatz - ۱

حال تنظیم دستگاه های نامشخص کنترل می باشد، و پاشنه پای چپش بر روی چیزی شبیه به پدال قرار گرفته. البسه اش کاملاً مناسب است، شلوار کوتاه، کمربند پهن، کتی که یقه آن در جلو به سبک مدرن ژاپنی است، و نوارهای چسبان بر ساعد و ساق ها. با اطلاعاتی که ما از عکسهای مشابه داریم تعجب می کردیم اگر پوشاکی برای سر وجود نداشت و البته آن هم وجود دارد، با لوله ها و برآمدگیهای معمولی و چیزی شبیه آنتن.

فضانورد ما، چون اینچنین تجسم شده، نه تنها به نظر می رسد که به جلو خم شده بلکه مخصوصاً به دستگاه های مقابلش خیره می باشد. صندلی مقابل فضانورد به وسیله طبقه ای از قسمت عقب دستگاه که بطور منظمی از چهارگوش ها، دواير و نقاطی پوشیده شده جدا گردیده.

این نقش چه چیز را به ما بیان می کند؟ هیچ؟ آیا هر چه را که ما به سفر فضایی نسبت می دهیم یک زاییده تخیلی و احمقانه می باشد.

اگر این نقش برجسته « پالانکو » نیز از سلسله مدارک ثابت کننده حذف شود می بایستی در درستی دانشمندی که این کشفیات پرارزش را مورد تحقیق قرار می دهد شک کرد چون، در موقع بررسی اشیاء حقیقی با ارواح که مواجهه نیستیم.

برای اینکه به سلسله سئوالات جواب نگفته خود ادامه بدهم می پرسم چرا «مایا» ها شهر قدیمی خود را در جنگل ساختند و چرا در کنار رودخانه و یا کنار دریا نساختند؟

مثلاً « نیکال » در فاصله ۱۰۹ میلی خلیج هندوراس و ۱۶۱ میلی شمال غربی خلیج « کمپچه » (۱) و ۲۳۶ میلی اقیانوس آرام قرار دارد، فاصله ای که یک کلاغ

پاورقی:

Campeche ۱

هم می تواند راه برود. موضوعی که نشان دهنده آشنایی زیاد « مایا » با دریا است لوازمات بسیار است که از مرجان، گوش ماهی و صدف ساخته شده، پس چرا به جنگل عقب نشینی کرده بودند؟

چرا آب انبار ساخته بودند هنگامی که می توانستند کنار رودخانه زندگی کنند؟ تنها در « تیکال » سیزده آبانبار به گنجایش ۲۱۴۵۰۴ یارد مکعب وجود دارد. چرا آنها مطلقاً می بایستی آنجا زندگی کنند، کار کنند و بسازند و نه جای منطقی و مطلوب تر دیگری؟

پس از سفر طولانی، « مایا » های دلگیر سرزمین جدید را در شمال پیدا کردند و یک بار دیگر بر طبق تاریخ های ثابت شده قبلی تقویم، شهرها، معابد و اهرام خود را بنا کردند.

برای اینکه اشاره ای به دقت تقویم مایا بکنیم دوره های زمانی که به کار برده اند در اینجا بیان می کنم:

۲۰ کین = ۱ یونیال یا ۲۰ روز.

۱۸ یونیال = ۱ تان یا ۳۶۰ روز.

۲۰ تان = ۱ کاتان یا ۷،۲۰۰ روز.

۲۰ کاتان = ۱ بکتان یا ۱۴۴،۰۰۰ روز.

۲۰ بکتان = ۱ پیکتان یا ۲،۸۸۰،۰۰۰ روز.

۲۰ پیکتان = ۱ کالابتان یا ۵۷،۶۰۰،۰۰۰ روز.

۲۰ کالابتان = ۱ کینچیلتان یا ۱،۱۵۲،۰۰۰،۰۰۰ روز.

۲۰ کینچیلتان = ۱ آتوتان یا ۲۳،۰۴۰،۰۰۰،۰۰۰ روز.

ولی پله های سنگی برحسب تاریخ تقویم ساخته شده اند تنها دیدگاهی بر فراز جنگل سرسبز نیست، بلکه در آنجا رصدخانه نیز ساخته شده بوده. رصدخانه « چیچن » (۱) اولین و قدیمی ترین ساختمان مدور « مایا » ها می

باشد. بنای مدور در سه طبقه است و از جنگل مرتفع تر می باشد. درونش یک پلکان مارپیچی به محل نظارت ختم می شود و در داخل گنبد دریچه ها و منفذهایی به طرف ستارگان وجود دارد که در شب منظره ای بس پرشکوه از آسمان ارایه می دهد. بر دیوارهای داخلی نقوشی از خدای باران و تصاویری از انسان بالدار وجود دارد.

باید اعتراف کرد تنها علاقه « مایا » ها به ستاره شناسی دلیل کافی برای فرضیه بستگی « مایا » ها به موجوداتی از کرات دیگر نمی باشد.

مجموع سئوالات جواب داده نشده حیرت آور می باشد. چگونه مایاها در باره اورانوس و نپتون اطلاع داشتند؟ چرا دیدبان های رصدخانه واقع در چیچن به سوی درخشان ترین ستارگان قرار نگرفته؟ منظور از نقش برجسته خدا در حال هدایت موشک که در « پالنکو » است، چیست؟ هدف از تقویم مایا که برای ۴۰۰ میلیون سال استخراج شده چیست؟ از کجا این دانش را به دست آوردند که بتوانند سال خورشید و زهره را تا چهار رقم اعشاری محاسبه کنند؟ چه کسی دانش انبوهی از نجوم به آنها آموخت؟ آیا تمام دلایل اتفاقی است و نتیجه درک « مایا » ها است؟

و یا هر دلیل، شاید مجموع دلایل به طور کلی، حاصل ایده ای است انقلابی از نظر آنها، در نقطه زمانی آنها، در باره آینده بسیار دور؟ اگر تمام حقایق را در غربالی بریزیم که دانه را از پوست جدا کنیم آنقدر حقایق متغایر و مسخره آمیز باقی می ماند که برای حل حداقل پاره ای از انبوه مشکلات تحقیق می بایستی با کوشش جدید و بسیار زیاد تسریع پیدا کند. چون در این دوران، تحقیق در برخورد با « غیرممکن » نباید آرام بماند.

پاورقی:

Chichen - ۱

من یک داستان تا اندازه ای زننده دیگر دارم که بگویم، داستان چاه مقدس چیچن ایتزا. از میان لجن زارهای متعفن این چاه که «ادوارد هربرت تامپسون» (۱) حفاری می کرد نه تنها جواهرات و اشیاء عتیقه به دست آمد بلکه اسکلت چند پسر و دختر نیز کشف گردید.

بر طبق گزارشات قدیم، «دیاگو دو لاند» (۲) اظهار می دارد که در زمان خشکسالی موبدان به نیایش بر سر چاه می رفتند و برای جلب رضایت خدای باران، بار سوم خشکی، پسران و دختران را به درون چاه می افکندند. کشفیات «تامپسون» ادعای «اولاندا» را ثابت کرد، داستان وحشتناکی که با خود سئوالاتی نیز از ته چاه بیرون می آورد. چطور این حفره آب بوجود آمد؟ چرا به عنوان یک چاه مقدس معرفی شده بود؟ چرا این چاه مخصوص است در صورتی که در آنجا چندین چاه مشابه دیگر نیز وجود دارد؟

به فاصله ۷۶ یاردی رصدخانه «مایا»، شبیه کامل چاه مقدس «چیچن ایتزا» در جنگل نهفته می باشد. دهانه چاه که توسط مارها و گیاهان سمی و حشرات مودی محافظت می شود از لحاظ مقیاس کاملاً یک اندازه می باشد و دیوارهای عمودی اش به همان اندازه تحت تأثیر هوا قرار گرفته و از گیاهان جنگلی پوشیده شده. این دو چاه بیش از حد مشابه یکدیگر می باشند. عمق آب در هر دو یک اندازه می باشد و رنگ آب سبز قهوه ای متمایل به قرمز خونی می باشد. عمر هر دو چاه بدون شک یکی است، هر دو از برخورد میتیورایت ایجاد شده اند. ولی دانشمندان قدیمی فقط از چاه مقدس «چیچن ایتزا» صحبت می کنند زیرا که دومین چاه با تمام تشابهش جایی در فرضیه های آنان ندارد، اگر چه هر

باورقی:

Edward Herbert Thompson – ۱

Diego de Landa – ۲

دو ۹۸۴ یارد از رأس بزرگترین هرم «کاستیلو» فاصله دارند. این هرم متعلق به «کوکالکان» خدا می باشد.

«مار» سنبل اغلب بناهای مایا می باشد و این تعجب آور است زیرا انتظار می رود که افرادی که در میان گل های زیبا زندگی می کنند در نقشهای برجسته سنگی خود تحت تأثیر آن قرار نگیرند.

ولی با مارهای نفرت انگیز در همه جا روبرو می شویم، از ابتدای زمان مار در مسیرش از میان خاک لغزیده است. چه کسی بخواهد که این موجود را با ایده پرواز تجسم کند؟ تصویر ابتدایی شیطان مار است که به او فرمان داده شده که بخزد. چطور ممکن است که کسی این موجود کریه را پرستش کند و حتی در این حین به آن قدرت پرواز نیز نسبت بدهد؟ در میان «مایا» ها این ممکن است، «کولکاگان» خدا «کوکوماتز» شاید همان خدای بعدی «کوتزلکوتل»^(۱) باشد.

او از سرزمین ناآشنای طلوع خورشید آمد، شنی سفید پوشیده بود و ریش داشت. او تمام علوم، هنرها و رسوم را به مردم آموخت و قوانین بسیار ارزنده ای به جای گذاشت.

گفته شده تحت نظر او میوه ذرت به بلندی انسان می رویید و پنبه، رنگ شده، گل می داد. هنگامی که «کوتزلکوتل» مأموریت خود را انجام داد همچنان که به نصایح خود ادامه می داد به دریا بازگشت و در آنجا به کشتی سوار شده که به سوی ستاره صبحگاهی پرواز نماید. برایم خجالت آور است که در اینجا نیز تکرار کنم که «کوتزلکوتل» هم عهد کرده بود که باز خواهد گشت.

طبیعتاً کمبودی در توضیحات برای پیدایش این پیرمرد دانا وجود ندارد. یک

پاورقی:

۱- Quetzalcoatl

نسبت راهنما به او داده شد. چون که ظهور یک پیرمرد در این نواحی یک اتفاق همیشگی نیست حتی یک نظریه پرجراتر وجود دارد و آن این است که «کوتزلکوتل» نمونه قدیمی عیسی می باشد. کسی که از گذشته به میان «مایا» ها وارد می شده. حتماً از چرخ برای حمل انسان و اشیاء اطلاع داشته و مطمئناً یکی از اولین دستورهای «کوتزلکوتل» شبیه خدا، نیز استفاده از چرخ بوده و چون راهنما، قانون دان، دکتر و نشان دهنده بسیاری از جهات علمی در زندگی بوده، به مایاها نشان می داده که چگونه از چرخ و گاری استفاده کنند که در حقیقت «مایا» ها از هیچکدام اطلاعی نداشتند.

بگذارید با مجموعه ای از عجایب گذشته تاریک این بازیچه گی جککنده فکری را کاملتر کنیم.

در سال ۱۹۰۰ غواصان اسفنج یونانی در نزدیکی «انتیکسرا» (۱) کشتی غرق شده قدیمی را محتوی مجسمه های مرمر و برنز کشف کردند. این غنایم از آب بیرون آورده شد و تحقیقات بعدی نشان داد که این کشتی می بایستی در حدود زمان عیسی غرق شده باشد، وقتی که اشیاء به دست آمده را کاوش نمودند یک جسم بی قواره پیدا کردند که اهمیتش از مجموع بقیه کشفیات بیشتر بود. پس از پاک کردن و مطالعه این شیء یک صفحه برنزی شامل دوایر، نوشته ها و چرخ دنده هایی کشف شد که دانشمندان فوراً متوجه شدند که می بایستی مربوط به نجوم باشد. پس از اینکه تمام قسمتها جداگانه تمیز شد یک ساخته عجیب، یک دستگاه با نشانه های متحرک، مقیاسهای مشکل و صفحات فلزی نوشته شده ظاهر گردید. دستگاه ساخته شده حاوی بیش از بیست چرخ کوچک از نوع چرخ دنده های دیفرنسیالی بود. در یک طرف رقاصک وجود داشت که به محض

پاورقی:

چرخاندن آن تمام چرخ ها با سرعت های متفاوتی به حرکت در می آمدند. عقربه ها با ورقه ای از برنز حفاظت می شدند که بر روی آن نوشته های طولانی خوانده می شد. در مورد این دستگاه کشف شده از « انتکسیرا » آیا شکی وجود دارد که در دوره عتیق یک دستگاه بسیار دقیق درجه یک مشغول کار بوده؟ علاوه بر آن، دستگاه آنقدر پیچیده است که امکان دارد اولین نوع خود نباشد، بنا بر نظریه پروفیسور « سولا پرایس » آمریکایی این دستگاه یک ماشین حساب بوده که بوسیله آن حرکات ماه و خورشید و شاید حتی کرات دیگر را با آن محاسبه می کردند. در این مورد که سال ساخت دستگاه در ۸۲ قبل از مسیح بوده اهمیتی قایل نمی شویم جالب تر این است که بدانیم چه کسی اولین مدل این « پلنتریوم » (۱) کوچک را ساخته است.

گفته می شود که در سال ۱۲۲۹ « هوهانستافن » امپراطور فردریک دوم در بازگشت از پنجمین جنگ صلیبی در شرق خیمه بسیار عجیبی با خود همراه آورد. در داخل خیمه دستگاهی وجود داشت که توسط آن افراد می توانستند درون سقف گنبدی شکل خیمه دستجات ستارگان را در حرکت تماشا کنند. یک بار دیگر پلنتریوم در دوران گذشته دیده می شود.

ما وجود آن را قبول می کنیم چون می دانیم در این دوره اطلاعات فنی برای ساختن چنین دستگاهی وجود داشته. تصویر یک پلنتریوم در دوره عیسی ما را ناراحت می کند چون در آن زمان از حرکت ستارگان که به علت گردش زمین است اطلاع نداشتند.

حتی منجمان دانشمند چینی و عربی عهد عتیق قادر نیستند ما را در این

باورقی:

۱- پلنتریوم محلی است که آسمان شب و حرکات ستارگان مصنوعاً در آنجا نمایش داده می شود. (مترجم)

حقیقت واضح راهنمایی کنند و احتیاج به گفتن ندارد که گاليله تا ۱۵۰۰ سال بعده به دنیا نمی آید.

هر کسی که به آتن می رود نباید فراموش کند که از ماشین « انتیگسرا » دیدن کند، این در موزه ملی باستان شناسی قرار دارد. ولی ما فقط شرح نوشته شده ای از خیمه پلنتریوم فردریک دوم در دست داریم.

باز هم عجایی که از دوران عتیق برای ما به جا مانده: نقشی از حیواناتی که ۱۰۰۰۰ سال پیش امکان نداشتند در آمریکای جنوبی وجود داشته باشد، مثل شتر و شیر، بر صخره های دشت « مارکاهواسی » (۱) در ارتفاع ۱۲۵۰۰ پایی از سطح دریا کشف شده. مهندسین ترکستان قطعات نیم دایره شیش های که متعلق به ظروف شیش های می باشد به دست آوردند، باستان شناسان قادر نیستند مبداء و اهمیت آن را بیان نمایند.

ویرانه یک شهر قدیمی در دره مرگ واقع در صحرای نوادا وجود دارد که می بایستی در اثر یک واقعه مهیب از بین رفته باشد. حتی امروزه نیز آثار صخره های ذوب شده نیز دیده می شود. حرارت ناشی از یک آتشفشان کافی نبوده که صخره ها را ذوب کند و از این گذشته چنین حرارتی ابتدا خانه ها را خاکستر می کرده. امروزه تنها اشعه لیزر است که می تواند حرارت کافی ایجاد کند، و تعجب آور اینکه حتی یک علف هم در این صحرا نمی روید.

« حجرالقبل »، یا سنگ گذشته در لبنان قرار گرفته و بیش از دو میلیون پوند وزن دارد. این سنگ یک سنگ تزیین شده می باشد ولی دست بشر قادر به حرکت این سنگ نبوده. علایم ساخته شده مصنوعی در نقاط غیر قابل امکانی بر صخره هایی واقع در استرالیا، پرو و ایتالیای شمالی به دست آمده.

پاورقی:

Marcahuasi - ۱

کتیبه هایی از طلا که در « اور » (۱) واقع در « چالدی » (۲) به دست آمد از خدایان که مانند انسان بودند و از آسما نها آمدند و این کتیبه ها را به موبدان اهدا کردند بازگو می کنند. در استرالیا، فرانسه، هند، لبنان، آفریقای جنوبی و شیلی سنگهای عجیبی وجود دارد که حاوی مقدار زیادی آلومینیوم و بریلیوم می باشد، تحقیقات تازه بر روی این سنگها نشان می دهد که این سنگها در زمان بسیار دوری می بایستی تحت بمباران شدید رادیواکتیو و حرارت بسیار زیاد قرار گرفته شده باشند.

کتیبه های سومری ستارگان ثابت و سیارات را نشان می دهد.

در روسیه باستان شناسان نقش برجسته ای از یک سفینه فضایی به دست آوردند. این نقش شامل ده گوی است که به ردیف داخل چهارچوب قائم الزاویه که از دو طرف توسط ستونهای کلفتی نگهدای می شود قرار گرفته اند، گوی ها بر روی ستون هایی قرار دارند.

از جمله کشفیات دیگر روسیه مجسمه کوچکی از برنز می باشد که موجود انسان نمایی را در لباس گشاد که در ناحیه گردن توسط کلاه خودی بسته شده نشان می دهد. کفشها و دستکشها نیز بسیار چسبان می باشند. در بریتیش میوزیم بازدید کننده می تواند زمان خسوف های آینده را از روی کتیبه بابلیها بخواند.

نقشه های کنده کاری شده از اجسام استوانه ای شکل که در حال صعود به بالا نشان داده شده اند در « کونمینگ » (۳) پایتخت حومه « یانان » (۴) در چین

پاورقی:

Ur - ۱

Chaldea - ۲

Kunming - ۳

Yunnan - ۴

به دست آمده، کنده کاریها بر روی هرمی است که ناگهان پس از یک زلزله از کف دریاچه کونیمینگ ظاهر گردید.

چه کسی می تواند این معماها و معماهای بی شمار دیگر را حل کند؟ وقتی که مردم برای توضیح موضوعی به طور کلی می گویند اشتباه، بی معنی و نامربوط می خواهند شانه از زیر حقیقت خالی کنند. منصفانه نیست که پس از آنچه که گفته شده و انجام شده تمام ترجمه ها را نادرست تلقی کرد و وقتی که به نفع منظور شخصی است از آنها استفاده نمود. به نظر من این یک عمل بزدلانه است که چشمها و گوش های خود را در مقابل حقایق و حتی فرضیه های تازه ببندیم، آنهم فقط به خاطر اینکه نتایج تازه، طرفداران قدیمی را به سوی خود می کشند.

انقلاب چیزی است که هر ساعت و هر روز در سراسر دنیای ما اتفاق می افتد. و مسایل ارتباطی و حرکتی امروزه کشفیات را در سراسر کره پخش می کند، محققین می بایستی با همان علاقه و پشتکار که در تحقیقات معموله به کار می برند در گزارشات گذشته ما کاوش نمایند.

در ماجرای کاوش در گذشته اولین قدم برداشته شده است و حالا دومین و جالب ترین قسمت تاریخ بشری با سفر به کیهان آغاز می شود.

فصل دهم

تجربه زمین از فضا

این سؤال که آیا سفر فضایی نتیجه ای دارد هنوز در مباحثه خاموش نشده و دلیل بی معنی بودن تمام، یا جزئی از تحقیقات فضایی این است که مادامی که ما در زمین خود مشکلات حل نشده داریم نباید به «انگولک» در فضا پردازیم. چون نمی خواهیم در گفتگو با خواننده به مباحثه علمی، که برای آنان قابل درک نیست، کشیده شوم فقط به گفتن چند دلیل واضح در لزوم تحقیقات فضایی اکتفا می کنم.

از ابتدای زمان کنجکاوی و عطش برای دانش همواره نیرویی وادار کننده در ادامه به تحقیقات بوده. دو سؤال، چرا چیزی اتفاق افتاد و چگونه اتفاق افتاد، همیشه پیشتاز پیشرفت و ترقی بوده. ما سطح زندگی کنونی خود را مدیون ناآرامی که این دو سؤال ایجاد کرده اند می باشیم. راحتی وسایط نقلیه امروزه مشکلات و ناراحتیهایی که اجداد ما می بایستی تحمل می کردند از بین برده. خیلی از سختیهای کارهای سنگین را ماشین به عهده گرفته. بسیاری دستگاه های انرژی زا، روشهای شیمیایی و یخچالها و خیلی وسایل خانگی دیگر ما را از انجام کارهایی که قبلاً فقط به وسیله انسان انجام می گرفت راحت ساخته. دانش

تعیین کننده مسیر بشریت نیست بلکه کمکی است به بشریت و حتی زایده نامطلوبش یعنی بمب اتمی به دوستی برای بشر مبدل خواهد شد.

امروزه دانش با سربلندی به بسیاری از هدف های خود رسیده. ۱۱۲ سال طول کشید که عکاسی تکامل پیدا کند و یک عکس روشن عاید شود، تلفن پس از فقط ۵۶ سال آماده استفاده شد و فقط ۳۵ سال تحقیقات علمی کافی بود که رادیو را به نقطه دریافت مطلوب برساند. ولی تکمیل رادار تنها ۱۵ سال به طول انجامید.

دوره اختراعات تاریخی و تکامی آنان کوتاه تر و کوتاه تر می شود. تلویزیون سیاه و سفید پس از ۱۲ سال تحقیق و تکمیل در معرض تماشا قرار گرفت و ساختن اولین بمب اتمی ۶ سال به طول انجامید. این نمونه کوچکی از ۵۰ سال ترقی علمی است، ارزنده و تا اندازه ای ترسناک. تکامل همچنان در رسیدن به هدف خود به سرعت ادامه خواهد داد. در صد سال آینده اکثر آرزوهای بشری به حقیقت خواهد پیوست.

روح بشری مسیرش را در مقابل اخطارها و موانع طی نموده. در مقابل عقیده ای بی ارزش که آب محیط ماهی هاست و هوا برای پرندگان است، بشر محیط هایی را که ظاهراً برای او در نظر گرفته نشده تصرف نموده. بشر در مقابل تمام قوانین به اصطلاح طبیعی پرواز می کند و ماهها در زیردریایهای اتمی در زیر آب به سر می برد. با استفاده از دانش، او برای خودش بال و فلس ساخته، چیزی که آفریننده اش برای او منظور نکرده بود.

هنگامی که « چارلز لیندبرگ » (۱) سفر تاریخی خود را آغاز کرد، قصدش پاریس بود. واضح است که او اهمیتی به رسیدن به پاریس نمی داد، او می

پاورقی:

Charles Lindbergh - ۱

خواست نشان بدهد که انسان قادر است تنها و بدون خطر آتلانتیک را طی کند، اولین مقصد سفر فضایی ماه است ولی آنچه را که در حقیقت این پروژه علمی و یا فنی می خواهد ثابت کند این است که بشر مالک کیهان می باشد.

پس چرا سفر فضایی؟

در چند قرن افزایش جمعیت کره ما را به طور خطرناکی شلوغ خواهد کرد. محاسبات جمعیت زمین را در سال ۲۰۵۰ به ۸ / ۷ میلیارد تخمین زده اند.

و کمتر از ۲۰۰ سال بعد به ۵۰ میلیارد افزایش پیدا خواهد کرد و بعد ۳۳۵ نفر باید در یک یکلو متر مربع زندگی کنند، تصورش قابل درک نیست. فرضیه های مبهوت کننده ای چون تهیه غذا از دریا و حتی ساختن شهرهایی در کف اقیانوس ها، به علت انفجار جمعیت، بر خلاف عقیده پیروان خوش باور آن زودتر از آنکه راه حلی باشد بی ارزش خواهد بود.

شش ماه اول سال ۱۹۶۶ متجاوز از ۱۰،۰۰۰ نفر از اهالی جزیره « لومباک » (۱) متعلق به اندونزی که برای زنده ماندن از حلزون و گیاهان تغذیه می کنند از گرسنگی خواهند مرد. « اوتانت » دبیر کل سازمان ملل متحد اظهار می دارد که تعداد کودکان هندی که به علت گرسنگی در معرض مرگ قرار دارند بالغ بر ۲۰ میلیون می باشد. رقمی که نظریه پروفیسور « ماهلر » (۲) را که، گرسنگی به حد جهانی رسید، ثابت می کند. ثابت شده که ایجاد مواد غذایی با وجود استفاده از جدیدترین روشها و به کار بردن کودهای شیمیایی در سطح بسیار بزرگی با ازدیاد روزافزون جمعیت برابری نمی کند. باید از علم شیمی شکرگزار بود که امروزه روشهای کنترل تولید مثل را نیز در اختیار ما قرار داده ولی چه ارزشی

باورقی:

Lombok - ۱

Mohler - ۲

دارند هنگامی که زنان در کشورهای عقب مانده از آن استفاده نمی کنند؟ سطح تولید مواد غذایی را موقعی می توان با ازدیاد جمعیت برابر کرد که بتوان تا ده سال دیگر یعنی سال ۱۹۸۰ تولید مثل را به نصف تقلیل داد.

متأسفانه من در این امیدی ندارم چون نمی توان دیوار ضخیم اعتقادات مذهبی و افکار اجتماعی را به سرعتی که جمعیت تراکم پیدا می کنند از بین برد. آیا این انسانیت یا حتی مافوق انسانیت است که به جای این که نگذاریم کودکان به دنیا بیایند بگذاریم میلیون ها تن از آنها در اثر گرسنگی از بین بروند؟ حتی اگر در یک روز خوب، جلوگیری از تولید مثل برنده شود، حتی اگر زمینهای زیر کشت افزایش داده شوند و برداشت را به کمک روشهای هنوز شناخته نشده چندین برابر کرد، حتی اگر ماهی قسمت اعظم غذا را تشکیل دهد و مزارعی در کف اقیانو سها ایجاد شود، حتی اگر همه اینها و خیلی بیشتر امکان می داشت فقط آن روز شیطانی را ۱۰۰ سال تأخیر می داد.

مطمئن هستم که روزی بشر به مریخ خواهد رفت و با اوضاع جوی آنجا خواهد گرفت، همچون که اگر اسکیموها را به مصر ببریم به هوای آنجا عادت خواهند کرد. کشتیهای فضایی غول پیکر حامل فرزندان ما کرات آسمانی را تسخیر خواهند کرد، همانطور که آمریکا و استرالیا اخیراً تسخیر شدند. به این دلیل باید به تحقیقات فضایی ادامه بدهیم.

ما باید به فرزندان خود شانس زنده ماندن را بدهیم. هر نسلی که از مسئولیت خود شانه خالی می کند بشر را در آینده محکوم به مرگ در اثر گرسنگی خواهند کرد. دیگر تحقیقات مطلق که مورد نظر دانشمندان می باشد مطرح نیست و بگذارید به کسانی که تصور می کنند مسئول آینده نیستند بگوییم که همین تحقیقات فضایی ما را از جنگ سوم جهانی نجات داده. آیا خطر انهدام کامل، قدرت های بزرگ را از اثبات عقاید و اختلافات خود به وسیله جنگ باز نداشته؟

دیگر لازم نیست که یک سرباز روسی برای ویران ساختن آمریکا پا به آنجا بگذارد. هرگز لازم نیست که یک سرباز آمریکایی در خاک روسیه کشته شود، زیرا که بمب اتمی حمله می کند و یک کشور را با تشعشعات رادیواکتیو ویران می سازد. ممکن است مسخره به نظر بیاید ولی اولین موشک بین قاره ای ضامن صلح بود.

این عقیده گاهی ارایه می شود که اگر میلیونها که خرج تحقیقات فضایی می شود به پیشرفتهای دیگر صرف شود بهتر است، این عقیده غلط است. کشورهای صنعتی دنیا تنها از روی ترحم و یا دلایل سیاسی به کشورهای عقب مانده کمک نمی کنند بلکه می خواهند بازاری برای فروش فرآورده های خود ایجاد نمایند، که کاملاً قابل درک است. کمکهایی که یک کشور عقب مانده به آن نیاز دارد از نقطه نظر یک احتیاج طولانی کاملاً نامربوط است. در حدود ۱/۶ میلیارد موش که هر یک معادل ۱۰ پوند غذا در سال از بین می برند در ۱۹۶۶ در هند زندگی می کردند، ولی دولت جرأت نمی کند که موش ها را از بین ببرد زیرا که یک عقیده مذهبی از مو شها محافظت می کند و همچنین هند دارای ۸۰ میلیون گاو است که شیر نمی دهند و نمی توان در موقع قحطی از آنان استفاده کرد و یا آنها را ذبح نمود. در کشور عقب مانده ای که خرافات و عقاید مذهبی از پیشرفت آن جلوگیری می کند نسلها طول خواهد کشید که یک عمر خرافات و آداب را از بین برد.

در اینجا نیز وسایل ارتباطی، سفر فضایی، روزنامه و رادیو و تلویزیون در پیشرفت و بیداری کمک می کند. دنیا کوچکتر شده و ما بیشتر در باره یکدیگر می دانیم و می آموزیم ولی برای رسیدن به موقعیتی که مرزهای ملی یک موضوع پیش پا افتاده بشود سفر فضایی تنها راه است. در اثر پیشرفت تکنولوژی بی ارزش بودن انسانها و قاره ها در مقابل کیهان درک خواهد شد، که به سبب همکاری در تحقیقات فضایی خواهد بود. در هر واقعه ای بشر احتیاج به

امیدی داشته که او را از زیر بار مشکلاتش بیرون آورد و به حقیقتی ظاهراً غیر قابل تسلط دست یابد.

موضوع بسیار مهم که دلیل دیگری در لزوم تحقیقات فضایی می باشد عده کثیری است که شغل خود را به علت خودکار شدن کارخانجات و صنایع از دست داده اند و فعلاً در تحقیقات فضایی دست دارند.

صنعت فضایی، صنعت اتومبیل سازی و فولادسازی را از لحاظ بازارهای فروش به جا گذاشته.

وجود بیش از ۴۰۰۰ فرآورده جدید مدیون تحقیقات فضایی می باشد. آنها در حقیقت پدیده هایی فرعی در تحقیقات برای رسیدن به هدف های بالاتر می باشند. این فرآورده های فرعی به صورت جزئی از زندگی روزمره در آمده اند و هیچ کس حتی فکری در باره چگونگی پیدایش آنان نمی کند.

ماشین حساب الکترونیکی، فرستنده های کوچک و گیرنده های کوچک، ترانزیستورهای رادیو و تلویزیون در راه این تحقیقات پدید آمدند. تابه هایی که غذا به آن نمی چسبد، حتی بدون روغن، دستگاه های دقیق هواپیماها، دستگاه های تمام اتوماتیک کنترل فرودگاه ها و خلبانهای اتوماتیک و کامپیوتر که به سرعت در پیشرفت است و همگی جزئی از تحقیقات فضایی می باشند که اینهمه مخالف دارد، برنامه تحقیقاتی که در زندگی خصوصی فرد فرد ما مؤثر می باشد و چیزهایی که مردم عادی در باره آنها هیچ اطلاعی ندارند مثل طرز جوش دادن و روغنکاری جدید در خلاء، لامپهای فتوالکتریک و منبع های بسیار کوچک تولید انرژی که قادر است مسافتهای بی نهایت طولانی را طی کند.

از سیل مالیاتهایی که به نفع تحقیقات فضایی جمع آوری می شود جریان دایمی از سود نتایج به مالیات دهنده بازمی گردد. کشورهایی که در تحقیقات فضایی از هیچ لحاظ شرکت ندارند به وسیله این انقلاب فنی مورد هجوم قرار خواهند گرفت.

اسامی چون « تل استار »، (۱) « اکو »، (۲) « رله »، « ترایس »، « مارینر »، (۳) « رنجر » (۴) و « سینکام » (۵) علایمی هستند در جاده مقاومت ناپذیر تحقیقات. چون منابع انرژی زمین فنا ناپذیر نمی باشد برنامه تحقیقات فضایی به صورت یک امر حیاتی در خواهد آمد و ما برای تهیه مواد سوخت اتمی که به وسیله آن شهرهای خود را روشن کنیم و خانه هایمان را گرم نماییم می بایستی به مریخ یا کرات دیگر سفر نماییم. چون نیروگاه های اتمی ارزانترین منبع ایجاد انرژی امروز می باشند. کارخانجات تولیدی عظیم فقط موقعی محتاج این نیروگاه ها خواهند بود که مواد سوختنی زمین به پایان برسد. هر روزه نتایج جدید تحقیقات ما را تحت تأثیر قرار می دهد.

دیگر دست به دست دادن دانش فرا گرفته شد، و از پدر به پسر، برای همیشه از بین رفته. تکنیسین از یک دستگاه رادیو که فقط به سادگی با فشار دادن یک دکمه کار می کند، باید کاملاً از تکنولوژی پیچیده ترانزیستورها و مدارهایی که اغلب بر روی صفحات پلاستیکی چاپ شده اند با اطلاع باشد. طولی نخواهد کشید که او بایستی از قطعات بسیار ریز میکرو اکترونیک نیز با اطلاع باشد. آنچه را که کارآموزان امروزه فرا می گیرند فردا استادکاران بایستی جاهای خالی آن را پر کنند. گر چه فردی که در زمان پدربزرگان ما استاد حرفه ای بوده و دانش او یک عمر برایش کافی بوده استادان امروز و فردا بایستی دائماً روش های تازه را به قدیمی بیافزایند، آنچه که دیروز مورد قبول بوده امروز از

پاورقی:

Telstar ۱

Echo ۲

Mariner ۳

Ranger ۴

Syncon ۵

کار افتاده است.

حتی اگر میلیونها سال طول بکشد روزی فرا خواهد رسید که خورشید ما بسوزد و از بین برود، احتیاجی به آن لحظه وحشتناک نیست وقتی که کافی است یک فرمانروا از روی ضعف، دستگاه های ویران کننده اتمی را به حرکت در آورد و فاجعه ای را آغاز نماید. یک اتفاق غیر قابل پیش بینی کیهان قادر است نابودی زمین را فراهم سازد. بشر هیچگاه تصور این امکان را ننموده و شاید روی همین اصل باشد که از صمیم قلب در امید و تعقیب زندگی دوباره روحی در یکی از هزاران دین بوده.

پس اگر چه ممکن است که تحقیقات فضایی جزئی از انتخابات آزاد او نباشد ولی در بررسی امکان زندگی کیهانی آینده، او به دنبال یک گزینه تکامل درونی می رود. همانطور که من معتقد هستم که در دوران گذشته تاریک بشریت فضانوردانی از ما دیدن کرده اند. همچنین بر این هستم که ما تنها موجود متفکر نیستیم و هستند موجوداتی کهن تر و داناتر در این کیهان. حالا اگر من بگویم که تمام این موجودات متفکر در تحقیقات فضایی منظور به خود دست دارند در حقیقت من به سوی داستانهای علمی کشیده می شوم و می دانم که خود را از این لحاظ هدف انتقاد قرار داده ام.

بشقاب پرنده موضوعی است که از بیست سال پیش تا کنون کم و بیش رواج دارد. در اصطلاح آنها را «یو. اف. او» (۱) می نامند. اصطلاحی است آمریکایی که مخفف، « اجسام پرنده شناخته نشده »، می باشد. ولی قبل از اینکه در باره موضوع جالب و مبهم « یو. اف. او » صحبت کنم می خواهم مطلب مهمی را در بحث در اثبات علت سفر فضایی بیان نمایم.

پاورقی:

۱- U.F.O

گفته می شود تحقیقات در سفرهای فضایی سودمند نمی باشد. حتی ثروتمندترین کشورها به تنهایی قادر نیست بدون ایجاد خطر ورشکستگی ملی مخارج هنگفت این تحقیقات را بپردازد، کاملاً صحیح است، هرگز تحقیقات خاصه از نظر تجارتي منفعت آمیز نبوده و این نتایج تحقیقات است که معامله پر سودی می باشد. این عادلانه نیست که در این مرحله از سفر فضایی منفعت های تجارتي را به میان کشید، گر چه هیچ برآوردی برای ۴۰۰۰ فرآورده های فرعی تحقیقات فضایی زده نشده.

به نظر من سودی که از این تحقیقات به دست خواهد آمد تا کنون از هیچ تحقیقاتی به دست نیامده است. هنگامی که به هدف خود برسد این تحقیقات نه تنها پرمنفعت خواهند بود بلکه بشریت را از سقوط حقیقی و حتمی دنیا نجات خواهد داد.

به جا است اشاره کنم که سری ماهواره های « کازمت » (۱) تاکنون یک معامله پر سود تجارتي بوده است.

در نوامبر ۱۹۶۷ در مجله « استرن » چنین درج شده بود:
اغلب دستگاه های حیاتبخش پزشکی از آمریکا می آید. اینها فرآورده های مجموع پیشرفتهای تحقیقاتی اتمی، سفر فضایی و تکنولوژی نظامی می باشد. اینها نتیجه همکاری و نزدیکی جالب بین غول های صنعتی و بیمارستانهای آمریکاست که علم پزشکی را روزانه به پیروزیهای تازه ای می رساند.
کمپانی « لاکهید » که جت های جنگی « استارفایتر » را می سازد و « مایو کلینیک » معروف با هم در تکمیل یک سیستم نرسی با استفاده از کامپیوتر همکاری دارند.

پاورقی:

بنا بر درخواست حرفه پزشکی طراحان « نورث آمریکا اویایشن » (۱) مشغول ساختن « امفیسمابلت » (۲) دستگاهی که تنفس بیماران ریوی را آسانتر نماید می باشند و افراد تحقیقاتی ناسا عقیده یک دستگاه تشخیص مرض را ارایه داده اند. این دستگاه که در حقیقت به منظور اندازه گیری ضربات « میکرو میتیورایت » بر بدنه سفاین فضایی بوده، تکان های عضلانی را در بعضی از بیماری های عصبی ثبت می کند. یکی دیگر از فرآورده های فرعی تکنولوژی کامپیوتر آمریکا « پیس میکر » (۳) می باشد. امروزه بیش از ۲۰۰۰ آلمانی با یکی از این دستگاهها در سینه خود زندگی می کنند. این یک مینی ژنراتور است که به وسیله باطری کار می کند و در زیر پوست بدن قرار داده می شود. پزشکان از آن دو سیم را که از شریان عبور داده شده به دهلیز راست قلب متصل می کنند و به وسیله جریان های مداوم آن قلب تحریک می شود، یعنی این دستگاه می طپد. هنگامی که باطری این « ماشین قلب » پس از سه سال فرسوده می گردد یک عمل جراحی ساده دوباره آن را به کار می اندازد. قسمت آمریکایی کمپانی جنرال الکتریک سال گذشته با ساختن یک مدل دو سرعتی این معجزه تکنولوژی پزشکی را کامل تر نموده. صاحب این « پیس میکر » هنگامی که می خواهد مثلاً تنیس بازی کند و یا بدود تا از قطارش عقب نماند تنها کافی است یک آهن ربا را که در روی این ژنراتور داخلی قرار دارد برای مدت کوتاهی بالا و پایین ببرد و قلب فوراً با سرعت بیشتری مشغول به کار می کند. این هم از گزارش مجله « اشترن » و دو نمونه دیگر از پدیده های فرعی تحقیقات فضایی، حالا چه کسی جرأت می کند که بگوید این تحقیقات بی فایده می باشند.

باورقی:

North America Aviation – ۱

Emphysemabelt – ۲

Pacemaker – ۳

سرمقاله ای در شماره ۴۷ روزنامه «دایزیت» مورخه نوامبر ۱۹۶۷ چنین می گوید: «ایده از یک موشک ماه پیما» گزارش همچنان ادامه می دهد:

طرح های سفاین فضایی که برای فرود آرام بر کره ماه در دست تکمیل می باشد مورد توجه سازندگان اتومبیل است، چون دانستن چگونگی انهدام اینگونه طرحها تحت شرایط مختلف کمک بزرگی می باشد. اگر چه این سرنشینان اتومبیلها را از صدمه هرگونه تصادفی مصون نمی دارد ولی طرحهایی که با کمال موفقیت در سفر فضایی به کار برده شده می تواند خطر را در هنگام تصادم بکاهد.

صفحات کندو مانند که بیش از پیش در صنعت هواپیماسازی به کار می رود کمی وزن و قدرت زیاد را مضمون می شود. همچنین این صفحات به طور عملی در صنعت اتومبیل سازی امتحان شده.

کف اتومبیل آزمایشی «روور» که موتور آن توربین گازی است از صفحه کندویی ساخته شده.

کسی که از موقعیت فعلی تحقیقات با خبر است و سرعت پیشرفت آن را می داند هرگز سئوالاتی چون «سفر از یک ستاره به ستاره دیگر هرگز عملی نخواهد بود» را تحمل نخواهد کرد و نسل جوان ما شاهد به حقیقت پیوستن این «غیرممکن» خواهند بود. کشتیهای فضایی غولپیکر با موتورهای بسیار عظیم ساخته خواهند شد، همچنان که روس ها در سال ۱۹۶۷ دو سفینه بدون سرنشین را در استراتوسفر با موفقیت متصل نمودند. محققین از هم اکنون برای ایجاد یک نوع پرده حفاظتی، مثل قوس الکتریکی، مشغول به کار هستند، که با قرار دادن آن در مقابل کپسول از برخورد اجسام با آن جلوگیری نموده و آنها را منعکس نماید. یک دسته از برجسته ترین فیزیک دانان در صدد کشف چیزی که «تکیان» (۱) نامیده می شود می باشند. فعلاً اینها اجسام فرضی هستند که سرعتی مافوق سرعت نور دارند و حداقل سرعتشان برابر با نور است.

دانشمندان می دانند که « تکیان » بایستی وجود داشته باشد. فقط حالا اثبات فیزیکی وجود آنها مطرح است، گر چه چنین اثباتی برای « نیوترینو » و « ضد ماده » شده است.

در آخر من می خواهم از مخالفان سرسخت سفر فضایی سؤال کنم که آیا آنها حقیقتاً معتقد هستند که چند هزار از پراز شترین دانشمندان ما کار پر اهمیت خود را به خاطر یک عقیده واهی و یا هدف بی ارزش به هدر می دهند. بگذارید موضوع « یو. اف. او » را با جرأت دنبال کنیم و اینکه ممکن است جدی تلقی نشود ندیده بگیرم. اگر من جدی تلقی نشوم بر این دل خوش خواهم بود که در میان اشخاص متشخص قرار دارم.

« یو. اف. او » بر فراز آمریکا، فیلیپین، آلمان غربی و مکزیکو دیده شده اند. فرض کنیم که ۹۸ درصد از کسانی که مدعی بودند « یو. اف. او » را دیده اند در حقیقت شاهد یک گوی آتشین، بالن هواشناسی، ابر، هواپیماهای جدید ناآشنا و یا خواص عجیب نور در آسمان بوده اند.

بدون شک عده کثیری از مردم دستخوش تشنج عمومی شده بودند، چون همگی مدعی بودند که چیزی را دیده اند که وجود نداشته، و البته آن عده شهرت طلبان در همین فصل حماقت، با گزارشات خود سرمایه جمع می کنند و سرمقاله برای روزنامه ها می سازند. اگر ما تمام مجنونها، دروغگوها، بیماران روانی و شهرت طلبان را کنار بگذاریم باز هم عده زیادی شاهد باقی خواهند ماند که شامل کسانی هستند که شغلشان آنها را با اتفاقات فضایی آشنا می دارد، یک زن خانه دار ممکن است مرتکب همان اشتباهی شود که یک زارع در غرب وحشی کرده ولی اگر این « یو. اف. او » توسط کسی مثل یک خلبان

پاورقی:

Tachyon - ۱

هوایما دیده شده باشد مشکل است این را به عنوان (چرند) رد کنیم، زیرا که یک خلبان کاملاً با سراب ها، گوی آتشین، بالن هواشناسی و غیره و غیره آشنایی دارد.

عکس العمل تمام احساسش، مخصوصاً قدرت دید درجه یک او، دائماً مورد معاینه قرار می گیرد. او اجازه ندارد چندین ساعت قبل از پرواز و در حین پرواز الکل صرف کند و به سختی ممکن است که یک خلبان « چرند » صحبت کند زیرا خیلی به آسانی شغل خوب و پر درآمدش را از دست خواهد داد و هنگامی که نه تنها یک خلبان بلکه دسته ای از خلبانان (منجمله خلبانان نیروی هوایی) یک داستان را بازگو می کنند ما مجبور می شویم که گوش بدهیم.

من شخصاً نمی دانم که « یو. اف. او » چیست و نمی گویم که ثابت شده آنها اجسام پرنده ای می باشند و تعلق به موجودات متفکر ناشناخته دارند، اگر چه کوچکترین اعتراض به این فرضیه نمی توان کرد. ولی متأسفانه شخصاً « یو. اف. او » را ندیده ام اگر چه به سراسر دنیا سفر کرده ام. با این وجود می توانم مدارکی دال بر این موضوع ارائه بدهم.

در ۵ فوریه ۱۹۶۵ سازمان دفاع آمریکا اعلام داشت که به قسمت مخصوص «یو. اف. او» دستور داده شده که در باره گزارش دو متصدی رادار تحقیق به عمل آورند.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۵ این دو، اجسام ناشناخته ای را در صفحه رادار فرودگاه «مریلند» دیده اند.

این اجسام در ارتفاع ۳۰ میل با سرعت عظیم ۴۳۵۰ از سمت جنوب به طرف فرودگاه آمدند سپس یک دور تند زده و از دید رادار خارج می شوند.

در سوم مه ۱۹۶۴ عده مختلفی از اهالی « کنبرا » (استرالیا)، منجمله سه هواشناس، یک جسم بزرگ درخشان را در آسمان صبحگاهی مشاهده نمودند که در مسیر شمال شرقی در حرکت بود، در تحقیقات و بازجویی هایی که

وابسته های « ناسا » (۱) به عمل آوردند، شهود عینی توصیف نمودند که چگونه این « شیء » بطور عجیبی حرکت می کرد، و چگونه جسم کوچکتر به طرفش حمله برد. جسم کوچک درخشندگی قرمزی از خود داد و سپس نابود شد و «شیء» عظیم تر در مسیر شمال غربی ناپدید گردید. یکی از هواشناسان با لحن بهت زده ای گفت من همیشه « یو. اف. او » را مسخره می کردم ولی حالا چه می توانم بگویم.

در ۲۳ نوامبر ۱۹۵۳ یک جسم ناشناس پرنده در صفحه رادار مرکز هوایی «کیزوز» واقع در میشیگان دیده شد. به ستوان « ار. ولسون » (۲) که در همان هنگام در حال تمرین با یک جت « اف - ۸۶ » بود دستور داده می شود که این «شیء» را تعقیب کند. گروه رادار شاهد « ویلسون » بودند که جسم ناشناس را ۱۶۰ میل تعقیب کرد. ناگهان در دو پرنده در صفحه رادار یکی شدند، هر چه ستوان « ویلسون » به وسیله رادیو صدا زده شد جوابی نیامد. در طول چهار روز بعد نواحی که این اتفاق غیر قابل تصور رخ داده بود، برای به دست آوردن قطعات، شدیداً جستجو گردید، دریاچه سوپریور که در نزدیکی محل حادثه واقع بود برای پیدا کردن آثاری از روغن کاوش گردید. آنها چیزی پیدا نکردند، هیچ اثری از ستوان ویلسون و هواپیمایش به دست نیامد.

در ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۵ اندکی قبل از ساعت یک بامداد گروه بان « یوجین برتراند » (۳) با زنی که در پشت فرمان اتومبیل کاملاً گیج به نظر می رسید در جاده « اکستر نیوهمپشایر » مواجه شد. خانم حاضر نشد اتومبیلش را حرکت بدهد و مدعی بود که به وسیله جسم عظیم قرمز رنگ پرنده ای در جاده ۱۰۱ ده باورقی:

Nasa - ۱

R. Wilson - ۲

Engene Bertrano - ۳

میل مورد تعقیب قرار گرفته بود که سپس جسم در جنگل ناپدید گشت. پلیس که مرد مسن و خونسردی بود تصور کرد که خانم قدری دیوانه است، تا اینکه عین همین گزارش را از رادیوی اتومبیلش از یک اتومبیل گشتی دیگر شنید. از مرکز همکارش «جین تالند» (۱) به او دستور داد که هر چه زودتر به آن محل برود. در آنجا جوانی همان اظهارات را تکرار نمود. او نیز از ترس جسم درخشان قرمز رنگی به چاله ای پناه برده بود. تا اندازه ای از روی بی میلی هر دو به گشت با اتومبیلهای خود پرداختند و مطمئن بودند که این داستان مسخره توضیح منطقی دارد. آنها منطقه را دو ساعت تمام گشتند سپس تصمیم به مراجعت نمودند. از کنار مزرعه ای که شش اسب در آن ایستاده بود عبور می کردند که ناگهان اسب ها به بیرون تاختند و کاملاً در یک زمان تمام منطقه در یک نور قرمز رنگی غرق گردید. «آنجا، آنجا را نگاه کن... یکی از پلیسها فریاد زد و جسم آتشین قرمز رنگی که بدون صدا و به آهستگی به طرف تماشاگران می آمد بر فراز درختها در پرواز بود. «برتراند» دقیقاً همکار خود را به وسیله رادیو تلفن از آنچه که با چشمهای خود می دید مطلع نمود. حالا مزرعه نزدیک جاده و تپه همجوار غرق در نور قرمز رنگ شده بودند، دومین اتومبیل پلیس به سرعت نزدیک شده و در کنار جاده ایستاد «خدا لعنتش کنه» و با لکنت گفت، من از بی سیم شنیدم که تو و «تالند» فریاد می زدید فکر کردم هر دو دیوانه شده اید ولی، به آن نگاه کن.

در تحقیقاتی که در تعقیب این موضوع صورت گرفت پنجاه و هشت شاهد عینی مطلع شرح جریان عجیب را بازگو نمودند، از جمله هواشناس و نگهبان ساحلی، یعنی کسانی که شهود مطمئنی بودند و به ندرت ممکن است بین بالن

پاورقی:

هواشناسی و یک هلیکوپتر اشتباه کنند یا فرق بین ماهواره در حین سقوط و چراغ های یک هواپیما را تشخیص ندهند. گزارش شامل اظهارات دقیق بود ولی هیچ توضیحی در باره جسم پرنده ناشناسی نمی داد.

در پنجم مه ۱۹۶۷ شهردار « مارلین » (۱) در « مالیوت » حفره عجیبی به فاصله ۶۸۰ یاردی از جاده در یک مزرعه پیدا کرد. آثاری از دوایری به قطر ۱۵/۵ پا و عمق یک پا مشاهده نمود. خطوطی به عمق ۴ اینچ از این دایره به هر سو کشیده شده بودند. از این علایم اینطور به نظر می رسید که یک شبکه فلزی سنگین در آن نقطه به زمین فشرده شده باشد. در انتهای خطوط حفره هایی به عمق یک پا و دو اینچ وجود داشت که ممکن بود اثر پایه هایی در انتهای این شبکه باشد. یک اثر عجیب و استثنایی گرد سفید بنفش رنگی بود که تمام حفره ها را پوشانده بود. من شخصاً از این محل واقع در نزدیک « مارلین » دیدن کرده ام، ارواح نمی توانسته این چنین آثاری از خود به جای بگذارند.

چه نظری می توانیم در باره این اتفاقات بدهیم؟ این تأسف آور است که عده زیادی از مردم، حتی تمام اجتماعات، آنچه را دیده اند آنطور که باید توصیف نمی کنند. آنها تصورات ما را از حقیقت مبهم می سازند و دانشمندان سعی را از مطالعه اتفاقات ثابت شده باز می دارند و فقط به خاطر اینکه می ترسند آنچه را که دیده اند بیان کنند که مبادا مورد تمسخر قرار گیرند.

در ششم نوامبر ۱۹۶۷ در برنامه ای از تلویزیون آلمان به نام «حمله از کیهان» یک کاپیتان لوفت هانزا واقعه ای را بیان کرد که او و چهار نفر خلبان دیگر شاهد عینی آن بودند. در پانزدهم فوریه ۱۹۶۷ در حدود ده یا پانزده دقیقه قبل از فرود به فرودگاه سافرانسیسکو آنها جسمی به قطر ۳۳ پا را که به شدت

پاورقی:

Marlien - ۱

می درخشید در نزدیک هواپیمای خود مشاهده نمودند که برای مدتی در کنارشان پرواز کرد. آنها مشاهدات خود را به دانشگاه کلرادو گزارش دادند ولی جواب آنها این بود که آن جسم قسمتی از یک موشک بود که به زمین فرود می آمد. خلبان اظهار داشت که پس از یک میلیون میل تجربه پرواز نه او و نه همکاران دیگرش قادر به قبول این نیستند که یک جسم در حال سقوط بتواند در حدود ۱۵ دقیقه در کنار هواپیما پرواز کند و نیز چنین ابعادی داشته باشد. او این دلیل را نیز کمتر باور می کرد که این جسم ناشناس پرنده برای مدت ۱۵ دقیقه از زمین قابل دیدن باشد.

خلبان آلمانی به نظر نمی رسید که یک فرد خیالبافی باشد. دو گزارش از «دارسودویچ زایتنگ مونیخ» مورخ ۲۱ و ۲۳ نوامبر ۱۹۶۷ به این شرح می باشد:

بلغراد (از خبرنگار ما):

اجسام پرنده ناشناسی (یو. اف. او) در طول چند روز اخیر در نقاط مختلف جنوب غربی اروپا مشاهده شده است. در آخر هفته یک ستاره شناس آماتور در «آگرام» (۱) از جسم درخشان کیهانی عکس برداشت در حالی که هنوز متخصصین نظریات خود را در باره این عکسها که در چندین ستون روزنامه یوگوسلاوی چاپ شده بود می دادند گزارش رسید که «یو. اف. او» بیشتری در منطقه کوهستانی «مونتگرو» دیده شده و حتی گفته شده که عامل چند آتش سوزی در جنگل نیز بوده اند.

این گزارشات اغلب از دهکده «ایوانگارد» منشاء می گیرد که اهالی به تمام مقدسات قسم می خورند که در چند روز اخیر در هنگام غروب این اجسام بهشتی را که به طور درخشانی روشن بودند مشاهده کرده اند. مسئولین تصدیق

پاورقی:

کردند که چندین آتش سوزی در نقاط جنگلی این نواحی رخ داده ولی قادر نیستند علت شروع آن را بیان نمایند.

سوفیه (یو.پی.آی):

یک « یو. اف. او » بر فراز پایتخت بلژیک (سوفیه) مشاهده شده. برابر گزارش خبرنگار آژانس خبری بلژیک « بی. تی. آ » این « یو. اف. او » را حتی با چشم غیرمسلح می شد تشخیص داد. « بی. تی. آ » اظهار می دارد که جسم پرنده از خورشید بزرگتر بوده که بعداً تغییر شکل داده به صورت یک زوزنقه در آمد. تصور می رود که جسم پرنده تشعشعات پرقدرتی از خود پخش می کرده و این جسم در سوفیه به وسیله تلسکوپ نیز مشاهده گردید. یکی از دستیاران علمی انستیتوی « هیدرولژی و میتئورولوژی » بلژیک اظهار داشت که به نظر می رسد این جسم تحت قدرت خودش پرواز می کرد و ارتفاعش برابر با ۱۸ میل از سطح زمین بود.

مردم راه تحقیقات جدی را با حماقت های بسیار سد می کنند. افرادی به نام « ملاقات کننده » وجود دارند که مدعی هستند قادر می باشند با موجودات مافوق زمین ارتباط حاصل نمایند. دستجاتی هستند که از این اتفاقات مبهم عقاید مذهبی پر زرق و برق می سازند و یا فلسفه های احمقانه در باره زندگی آنان درست می کنند، یا حتی مدعی می شوند که از عده ای از این موجودات ناشناس دستوراتی برای نجات بشریت دریافت نموده اند.

برای متعصبین مذهبی مثلاً مصری ها فرشته « یو. اف. او » از طرف محمد آمده، برای آسیایی ها از طرف بودا آمده و برای مسیحیون مستقیماً از طرف عیسی آمده است. در هفتمین اجلاسیه کنگره محققین « یو. اف. او » در پاییز ۱۹۶۷ پروفیسور « هرمن آبرت » (۱) معروف به « پدر سفر فضایی » و معلم ورنرو نبران اظهار داشت که « یو. اف. او » هنوز یک مشکل مافوق علمی می باشد.

«آبرت» اظهار داشت که شاید «یو. اف. او» ها سفینه فضایی از دنیاهای ناشناخته دیگر باشد، عین گفتارش این چنین است: واضح است افرادی که این اجسام را به پرواز در می آورند از لحاظ تمدن از ما خیلی پیشرفته تر می باشند و اگر ما درست رفتار کنیم می توانیم خیلی چیزها از آنان بیاموزیم. «آبرت» کسی که پیشرفت موتور موشک را پیشگویی کرده حدس می زند که محیط زیست بیوژیکی در کرات دیگر خورشیدی وجود دارد.

«آبرت»، که خود نیز یک محقق علمی می باشد، می خواهد که آنها نیز این مشکل را که غیرممکن به نظر می رسد مورد بررسی قرار دهند.

دانشمندان مثل گاز پوشالی رفتار می کنند و حاضر نیستند هیچ چیز دیگری را تحلیل کنند، و عقاید تازه را به عنوان بی معنی بودن رد می کنند.

در هفدهم دسامبر ۱۹۶۷ «دای زیت» تحت سرمقاله «فکر دوباره» چنین می گوید: سالهاست که روس ها این جنون غربی را در باره بشقابهای پرنده مسخره کرده اند.

چندی پیش «پراودا» یک بیانیه رسمی مبنی بر اینکه این ماشینهای کیهانی عجیب وجود ندارند منتشر نمود و حالا ژنرال «آناتولی استولیاکوو» (۲) رییس کمیته بررسی گزارشات «یو. اف. او» گمارده شد. در این مورد تایمز لندن چنین می نویسد: اگر «یو. اف. او» نتیجه کلی تخیلات می باشند، اگر آنها از طرف موجودات زهره فرستاده شده اند و یا از طرف اجداد مقدس ما می باشند، بایستی دلیلی در صحت آن وجود داشته باشد زیرا در غیر اینصورت روسها یک کمیته تحقیق در این باره تشکیل نمی دادند.

باورقی:

Hermann Aberth - ۱

Anatoly Stolyakov - ۲

پرابهت ترین و عجیب ترین واقعه خارقه در مورد اجسام کیهانی در ساعت ۷:۱۷ صبح ۳۰ ژوئن ۱۹۰۸ در « تیگا » (۱) سیبری رخ داد. گوی آتشین به سرعت از آسمان عبور کرد و در استپ ناپدید گردید. مسافران راه آهن سرتاسری سیبری جسم درخشانی را که از جنوب به شمال رفت مشاهده نمودند. قطار توسط رعد تکان خورد و سپس انفجار رخ داد که اغلب ایستگاه های زلزله سنج دنیا یک زمین لرزه قابل توجه ای را ثبت نمودند. در « ایرکوتاسک » (۲) واقع در ۵۵۰ میلی محل حادثه سوزن سیزموگراف مدت یک ساعت همچنان مرتعش بود.

صدا از مسافت ۶۳۱ میلی شنیده شده بود. گله های بزرگی از گوزن از بین رفتند. « نومد » ها (۳) با چادرهایشان در گردباد عظیمی به هوا پرتاب شده بودند. سال ۱۹۲۱ بود که پرفسور « کولیک » (۴) شروع به جمع آوری گزارشات عینی نمود و بالاخره موفق شد که برای یک سفر علمی پول جمع آوری کند و به این نقطه بسیار کم جمعیت « تیگا » عزیمت نماید.

هنگامی که افراد گروه در سال ۱۹۲۷ به « استونی تونگوسکا » رسیدند مطمئن بودند که یک حفره عظیم میتیورایت خواهند یافت، معلوم شد که حتم آنها کاملاً غلط بوده، آنها درختانی را تا فاصله ۳۷ میلی مرکز انفجار بدون سر دیدند. هر چه به نقطه اصلی نزدیکتر می شدند اراضی سوخته تر و خالی تر می گردید، درختان همچون تیرهای تلگراف تراشیده شده بودند. در نزدیکی مرکز، حتی قطورترین درختان به طرف خارج شکسته شده بودند، و بالاخره آنها آثاری

پاورقی:

۱- Taiga

۲- Irkutsk

۳- Nomad

۴- Kulik

از یک برخورد عظیم پیدا کردند. وقتی با حفره هایی به اندازه های مختلف مواجه شدند از برخورد میتیورایت مطمئن شدند.

بدون هیچ نتیجه ای آنها در این زمین باتلاقی کردند و سوراخ کردند ولی حتی یک تکه سنگ، یک قطعه آهن یا یک تکه نیکل به دست نیاوردند. دو سال بعد جستجو با متدهای میکانیکی و روشهای برتر ادامه یافت. آنها تا عمق ۱۱۸ پایی سوراخ کردند ولی هیچگونه اثری از مواد میتیوریکی به دست نیاوردند. در ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ آکادمی علوم روسیه دو دسته تحقیقاتی دیگر به (تونگوسکا) فرستاد. گروه سال ۱۹۶۳ تحت نظر «سولوتوو» ژئوفیزیکدان قرار داشت، این گروه که مجهز به مدرن ترین ابزار فنی بودند به این نتیجه رسیدند که انفجار «تونگوسکا»ی سیبری می بایستی یک انفجار هسته ای بوده باشد.

نوع یک انفجار موقعی مشخص می گردد که چندین رسته از میزان فیزیکی عامل انفجار معلوم باشد. یکی از رسته های میزان انفجار «تونگوسکا» از روی مقدار عظیم انرژی تشعشعی پخش شده معلوم گردید.

گروه تحقیقاتی در «تیگا» در یازده میلی مرکز انفجار درختانی یافتند که مورد تشعشع قرار گرفته بوده و در زمان انفجار به آتش کشیده شده بودند. ولی یک درخت در حال رشد موقعی آتش می گیرد که انرژی تشعشعی به ۷۰ تا ۱۰۰ کالری به سانتیمتر مربع برسد. با این حال برق انفجار آنقدر درخشان بوده که درخشندگی تا ۱۲۴ میلی مرکز انفجار ادامه پیدا کرده.

از روی این اندازه گیریها مقدار انرژی تشعشعی انفجار را به $۸/۲ \times ۱۰$ توان ۲۳ ارگ برآورد زده اند. (بگذارید توضیح بدهم، در علوم ارگ مقیاس کار است، سوسکی به وزن یک گرم که از دیواری به ارتفاع یک سانتیمتر بالا برود مقدار ۹۸۱ ارگ کار انجام می دهد).

گروه تحقیقاتی شاخه هایی در سر درختان پیدا کردند که «کربنیزه» شده بودند و این در درختانی که در مسافت ۱۱ میلی محل انفجار قرار داشتند نیز

دیده می شد. آنها به این نتیجه رسیدند که علت آن حرارت یکمترتبه بوده که در اثر آن انفجار ایجاد گردیده. این کربنیزانسیون تنها در نقاطی صورت گرفته که مانعی وجود نداشته که برق انفجار را بکاهد. بدون شک و بطور وضوح این در اثر تشعشع صورت گرفته. کلیه نتایج انرژی ۱۰ به توان ۲۳ ارگ را لازمه چنین تخریب عظیمی می کند. این انرژی عظیم برابر است با قدرت تخریبی بمب اتمی به وزن ۱۰ مگاتن یا: ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ارگ!

تمام تحقیقات حاکی از یک انفجار هسته ای می باشد، در صورتی که توضیح ضعیف داده شده بحث از برخورد ستاره دنباله دار یا سقوط میتیورایت می کنند. در سال ۱۹۰۸ چه دلایلی برای این انفجار هسته ای ارایه گردید؟ در مارس ۱۹۶۴ مقاله ای در روزنامه معتبر لنینگراد «اسوسدا» فرضیه ای را پیشنهاد کرد که موجودات متفکری ساکن کره ای واقع در دسته ستاره «سیگنوس» (۱) در صدد ارتباط با زمین بوده اند.

نویسندگان «جنریچ آلتو» (۲) و «والانتینا شورالوا» (۳) اظهار داشتند که در برخورد «تیگای» سیبری در پاسخ آتشنشانی عظیم انفجار مانند واقع اقیانوس هند است که در سال ۱۸۵۳ طغیان نمود و در نتیجه فشرده ای از امواج رادیویی به کیهان پخش کرد. موجودات واقع در ستاره ای دور این امواج رادیویی را علایمی کیهانی تصور نمودند لذا آنها اشعه (لیزر) که پر قدرت بود به سوی زمین فرستادند و هنگامی که این اشعه در ارتفاعات بالا، بر فراز سیبری، با آتمسفر زمین برخورد نمود به ماده تبدیل گردید.

باید اعتراف کنم که این پیشنهاد را قبول نمی کنم چون بی اندازه باور

باورقی:

Cygnus - ۱

Genrich Alton - ۲

Valentina Shuraleva - ۳

نکردنی است. به همین اندازه قادر نیستم فرضیه ای که می خواهد این اتفاق را در اثر برخورد « ضد ماده » بداند قبول کنم. اگر چه معتقد هستم که «ضد ماده» در اعماق کیهان وجود دارد ولی ممکن نیست چیزی از آن در « تونگوسکا » باقی مانده باشد چون از برخورد ماده و ضد ماده نابودی کامل هر دو نتیجه خواهد شد. بعلاوه امکان رسیدن یک تکه ضد ماده به زمین، بدون اینکه در سفر طولانی اش در کیهان به ماده برخورد کند بسیار کم می باشد.

من ترجیح می دهم که عقیده آن دسته را باور کنم که گمان می کنند این یک انفجار هسته ای بود، در اثر ترکیدن پیل های اتمی یک سفینه فضایی ناشناس رخ داده، باور نکردنی است، البته، ولی آیا غیرممکن است؟ انبوهی مقالات و مطالب نوشته شده در باره « میتیورایت تونگوسکا » وجود دارد. فقط یک مدرک دیگر است که می خواهم در باره اش تأکید کنم و آن این است که حتی امروز رادیواکتیو ته مرکز انفجار دو برابر نواحی دیگر است. بررسی دقیق درختان و حلقه های سالانه آنها ثابت می کند که از سال ۱۹۰۸ رادیواکتیو ته بطور بسیار محسوسی افزایش یافته. تا زمانی که یک دلیل دقیق و قاطع علمی برای واقعه خارقه (و خیلی اتفاقات دیگر) ارایه نشده هیچکس حق ندارد یک پیشنهاد منطقی را بدون اینکه دلیلش را بیان نماید رد کند. دانش ما از منظومه شمسی کاملاً خوب است. مریخ تنها کره ای ست که زندگی از نقطه نظر ما امکان وجود دارد و آن هم در یک سطح پایین و مقدار بسیار محدود. انسان برای زندگی سرحدی فرضی قرار داده. این سرحد « اکوسفر » (۱) نامیده می شود. در منظومه شمسی ما فقط زهره، زمین و مریخ داخل این محدوده، این «اکوسفر» قرار دارند. با این وجود نباید فراموش کرد که تعیین « اکوسفر » فقط

پاورقی:

Ecosphere - ۱

بر مبنای درک ما از مفهوم زندگی است، و زندگی ناشناخته حتماً نَبایستی که در این محدوده قرار داشته باشد.

تا سال ۱۹۶۲ گمان می رفت که زهره دارای محیطی مساعد برای زندگی باشد. یعنی تا هنگامی که « مارینر » دوم تا ۲۱۰۰۰ میلی زهره رسید. بنا بر اطلاعاتی که مخابره نمود می توان امکان زندگی در زهره را حذف کرد.

از گزارشات « مارینر » دوم چنین برآمد که حد متوسط گرمای زهره در هر دو نیم کره روشن و تاریک ۴۲۰ درجه سانتیگراد می باشد. چنین درجه حرارتی یعنی بی آبی و فقط دریاچه هایی از فلزات مذاب بر روی سطح کره.

آن عقیده همه پسند که زهره خواهر دوقلوی زمین است دیگر صحت ندارد، گر چه کربورات هیدروژن محیط مناسبی برای انواع باکتریها می باشد.

مدت طولانی نیست که دانشمندان ادعا کرده اند زندگی در مریخ غیرممکن است. مدتی است که این « تا اندازه ای ممکن » شده است، زیرا پس از مأموریت اکتشافی « مارینر » دوم باید امکان وجود حیات در مریخ را در نظر بگیریم، هرچند از روی بی میلی باشد. همچنین این در محدوده امکانات است که همسایه ما مریخ چندین هزار سال پیش تمدنی مختص به خود داشته.

به هر حال ماه مریخ « فوباس » (۱) ارزش بررسی دارد. مریخ دارای دو ماه است «فوباس» و « دیموس » (۲) (به یونانی یعنی ترس و وحشت) و مدت ها قبل از آن که توسط ستاره شناس آمریکایی، « آساف هال » (۳) در ۱۸۷۷ کشف شوند شناخته شده بودند. در سال ۱۶۱۰ « کپلر » گمان می کرد که مریخ با دو ماه همراهی می شود.

باورقی:

Phobos - ۱

Deimos - ۲

Asaph Hall - ۳

اگر چه اسکایرل (۱) تارک دنیا ادعا کرد که چند سال قبل ماه های مریخ را دیده است ولی او اشتباه کرده بود چون ماه های مریخ را حتی نمی توان با تلسکوپهای امروزی مشاهده نمود. تشریح بسیار جالبی از آنها توسط « جاناتان سوویف » در سفری به « سپوتا » که قسمت سوم سفرهای گالیور را تشکیل می دهد، داده شده. نه تنها او دو ماه مریخی را توصیف می کند بلکه مقیاس و مدارهای آنها را نیز بیان می نماید. این قطعه ای از فصل سوم است:

« منجمان لپوتان » قسمت عمده زندگی خود را صرف مشاهده اجسام کیهانی می کنند و از دوربین هایی در این مورد استفاده می کنند که از دوربینهای ما بی اندازه مرغوب تر می باشد. گر چه طول بزرگترین تلسکوپ آنها بیش از سه پا نیست ولی در بزرگ نمایی از تلسکوپ های صد یاردی ما برتری دارند و ستارگان را با وضوح بیشتری نشان می دهد. این برتری به آنها امکان داده که کشفیات خود را گسترده تر و عمیقتر از آنچه که ستاره شناسان ما در اروپا قادر هستند انجام بدهند، آنها کاتالوگی از ده هزار ستاره ثابت تکمیل نموده اند که حتی ما از یک سوم آن تعداد صورت برداری ننموده ایم. آنها دو ستاره کوچک یا ماهواره کشف کرده اند که به دور مریخ می گردد و فاصله اولین از کره سه برابر، و دومین پنج برابر، قطر آن می باشد. اولی در مدت ده ساعت دور می زند و دومین در بیست ساعت و نیم، پس تقریباً مربع پدید آنها معادل مکعب فاصله آنها از مرکز مریخ می باشد که ظاهراً نشان می دهد آنها از قانون جاذبه تابعیت می کنند.

چگونه « سوویفت » قادر بوده ماه های مریخ را که تا ۱۵۰ سال بعد شناخته شده بودند توصیف کند؟ بدون شک ستاره شناسی قبل از « سوویفت » در باره

پاورقی:

وجود ماه های مریخ کنجکاو شده بوده. ولی کنجکاوای به تنهایی برای چنین تشریح دقیقی کافی نمی باشد. ما نمی دانیم که « سوویف » اطلاعات خود را از کجا به دست آورده. در حقیقت این ماه ها کوچکترین و عجیب ترین ماه های موجود در منظومه شمسی می باشند. آنها در یک مدار و تقریباً دایره ای بر فراز استوای مریخ حرکت می کنند. اگر آنها به اندازه ماه ما نور را منعکس کنند پس «فوباس» بایستی قطری برابر ده میل و « دیماس » قطری برابر ۵ میل داشته باشد. ولی اگر آنها ماه های مصنوعی باشند، و لذا نور بیشتری منعکس نمایند، پس قطر آنها کمتر خواهد بود. آنها تنها ماه های شناخته شده در منظومه شمسی هستند که سریعتر از چرخش مادر خود دور آن می گردند. با مقایسه چرخش مریخ، « فوباس » دو گردش در یک روز مریخی می کند، در صورتی که «دیماس» فقط قدری سریعتر از چرخش خود کره آن را دور می زند.

در ۱۸۶۲ که زمین نسبت به مریخ موقعیت بسیار مطلوبی دارا بود بشر با بیهودگی در جستجوی ماه های مریخ شد، ولی آنها را تا پانزده سال بعد کشف نکرد.

فرضیه « پلنتوید » (۱) بوجود آمد، چون چندین ستاره شناس گمان می کردند که ماه های مریخ سنگهای آسمانی باشند که مریخ آنها را به خود جذب کرده. ولی این فرضیه حقیقت ندارد چون هر دو ماه مریخ تقریباً در یک صفحه بر فراز استوای مریخ در گردش هستند.

یک قطعه سنگ کیهانی ممکن است اتفاقاً چنین عمل کند ولی دو قطعه مشکل به نظر می رسد. بالاخره حقایق قابل محاسبه فرضیه جدید ماه ها را عرضه نمود.

پاورقی:

ستاره شناس معروف آمریکایی « کارل سگن » (۱) و دانشمند روسی «شلوسکی» (۲) در کتاب خود به نام « موجودات متفکر در کیهان » که در ۱۹۶۶ به چاپ رسید « فوباس » را یک ماهواره می شمارند. پس از سلسله محاسباتی « سگن » به این نتیجه رسید که « فوباس » باید تو خالی باشد، و یک ماه تو خالی نمی تواند طبیعی باشد.

در حقیقت خصوصیات مدار « فوباس » با وزن ظاهری آن متغایر است و بیشتر به مدار اجسام تو خالی شباهت دارد. « شلوسکی » روسی که مدیر کل قسمت ستاره شناسی رادیویی انستیتوی « استرنبرگ » مسکو می باشد پس از اینکه ازدیاد سرعت غیرطبیعی « فوباس » را مشاهده نمود به همین نتیجه رسید که « فوباس » یک ماهواره است. این ازدیاد سرعت مانند همان خارقه ای است که در ماهواره های ما به ثبوت رسیده.

امروزه مردم این فرضیه های باور نکردنی « سگن » و « شلوسکی » را خیلی جدی تلقی می کنند. آمریکایی ها ماهواره های اکتشافی دیگری برای مریخ در نظر گرفته اند که موقعیت ماه های آن را کاملاً روشن نماید. روسها قصد دارند که در سالهای آینده حرکات ماههای مریخ را از چند رصدخانه تحت نظر بگیرند.

اگر این عقیده که مریخ روزگاری دارای تمدنی بوده (و دانشمندان معروف شرق و غرب به آن معتقد هستند) صحت داشته باشد این سؤال پیش می آید که چرا این تمدن دیگر وجود ندارد؟ آیا موجودات مریخ محل دیگری را برای سکونت انتخاب نمودند؟ آیا کره آنها که بیش از پیش اکسیژن خود را از دست می داد آنها را مجبور نمود که سرزمینهای دیگری را برای زندگی خود به دست

باورقی:

Carl Sagan – ۱

Shlovsky – ۲

آورند؟ آیا یک فاجعه کیهانی باعث سقوط این تمدن بوده؟ و بالاخره آیا عده ای از ساکنین مریخ قادر بودند که به کره همجوار خود یعنی زمین بگریزند؟

در کتاب «برخورد دنیاها» که در سال ۱۹۵۰ به چاپ رسید، و هنوز هم در محافل علمی مورد بحث می باشد، دکتر «ئی. ولیکووسکی» (۱) اعلام داشت که یک ستاره دنباله دار عظیم با مریخ برخورد نموده که در نتیجه این برخورد زهره ایجاد گردیده. این فرضیه را می توان ثابت کرد اگر، زهره دارای سطح پر حرارتی باشد، ابرهایی حاوی کربورات هیدروژن دارا باشد و گردش آن مخالف باشد.

بررسی اطلاعات ارسالی توسط «مارینر» دوم فرضیه «ولیکووسکی» را ثابت می کند. زهره تنها کره ای ست که به عقب می گردد، یعنی بر خلاف عطارد، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون، و از قانون چرخش منظومه شمسی تابعیت نمی کند. ولی اگر دلیل از بین رفتن تمدن مریخی یک فاجعه کیهانی می باشد این مدرکی برای فرضیه من نیز می باشد، که زمین در گذشته بسیار دوری توسط موجودات فضایی بازدید شده است.

این فرضیه که شاید غولهای مریخی به زمین گریختند و در آنجا با موجودات نیمه وحشی آمیخته و نسل تازه ای از «هوموسپین» ایجاد نمودند تا اندازه ای امکان پذیر به نظر می آید. چون قوه جاذبه مریخ از قوه جاذبه زمین کمتر است پس می توان گفت که مریخی ها از لحاظ جسمانی سنگینتر و قوی تر از مردان زمینی بوده اند. اگر حقیقتی در این مباحثه باشد، آن غولها که از ستارگان آمدند، کسانی که قادر بودند قطعه سنگهای عظیمی را حرکت دهند، کسانی که به بشر هنر و فنون که هنوز در زمین ناشناخته بوده آموختند و بالاخره از بین رفتند، مشخص شده اند.

پاورقی:

هیچگاه تا به امروز دانش ما تا به این حد در مقابل انبوه سئوالات ناچیز نبوده. من مطمئن هستم که موضوع «بشر و موجودات متفکر ناشناس» تا زمانی که تمام سئوالات به ابهامات آن داده نشده تحت نظر محققین خواهد بود.

فصل یازدهم

کاوش برای ارتباط مستقیم

در ساعت ۴ صبح روز اول آوریل ۱۹۶۰ در یک ده دور افتاده واقع در ویرجینیای غربی یک آزمایش آغاز گردید.

رادیو تلسکوپ عظیم ۸۵ پایی «گرین بنک» (۱) ستاره «تو - ستای» (۲) واقع در فاصله ۸ / ۱۱ سال نوری زمین هدف قرار داده شده بود. دکتر «فرنک دریک» (۳) ستاره شناس جوان آمریکایی که از شهرت بسیاری برخوردار است ریاست این پروژه را بر عهده داشت و می خواست با دریافت امواج تمدن هایی به علایمی از موجودات ناشناس کیهان دست یابد. اولین برنامه آزمایشی ۱۵۰ ساعت به طول انجامید، اگر چه با شکست مواجه شدند لیکن با این پروژه که به نام «اوزما» (۴) شناخته شد به تاریخ پیوستند.

پاورقی:

Green Bank - ۱

Tau-Ceti - ۲

Frank Drake - ۳

Ozma - ۴

آزمایش متوقف گردید نه به خاطر اینکه عده ای از دانشمندان شرکت کننده بر این عقیده بودند که در کیهان امواج رادیویی پخش شده وجود نداشت، بلکه به خاطر اینکه آنها دریافتند در آن زمان دستگاه هایی وجود نداشت که به اندازه کافی حساس باشد تا بتواند توسط آن به هدف خود برسند. «اوزما» تنها آزمایشی در نوع خود نخواهد بود. شاید یک رادیو تلسکوپ بر سطح ماه ساخته خواهد شد که بدون اختلالات جو زمین فضای وسیع بین ستاره ای را برای امواج رادیویی کاوش نماید.

به هر حال باید سؤال شود که آیا کاوش برای علایم رادیویی به تحقیقات فضایی کمکی خواهد کرد یا شاید بهتر باشد فقط به ارسال امواج رادیویی قناعت کنیم. البته ما نیابد توقع داشته باشیم که تمدن های ناشناخته از زبان روسی، اسپانیایی یا انگلیسی با اطلاع بوده و آنجا در انتظار دریافت علایمی نشسته باشند.

سه راه باقی می ماند که ما به وسیله آنها خود را بشناسانیم. علایم ریاضی، اشعه لیزر و تصاویر.

اولین به نظر امکان بیشتری برای موفقیت دارد. ابتدا باید یک طول موج بین کهکشانی به دست بیاوریم که امکان دریافت در کیهان را داشته باشد. ۱۴۲۰ مگاهرتز یک چنین فرکانسی می باشد زیرا این فرکانس تشعشعی هیدروژن طبیعی است که در اثر برخورد اتمهای هیدروژن ایجاد می گردد. چون هیدروژن یک عنصر می باشد لذا ممکن است که این فرکانس تشعشعی در سراسر کیهان شناخته شده باشد. بعلاوه ۱۴۲۰ مگاهرتز خارج از میزان موج های شلوغ زمین می باشد و امکان اشتباه و فاکتور تداخلی به حداقل خواهد رسید. بدینوسیله امواج رادیویی به کیهان فرستاده می شود و اگر موجودات ناشناسی وجود داشته باشند متوجه آن خواهند شد.

در ۶۷/۱۲/۲۲ مقاله جالبی در این مورد در «دایزیت» تحت عنوان «ماه

توسط نور بمباران خواهد شد « نوشته شد که متن آن از این قرار بود:

فاصله بین زمین و ماه تا چند صد یارد معین شده ولی ستاره شناسان ابداً حاضر نیستند که به آن اکتفا نمایند. لذا فضانوردان در اولین پرواز خود به ماه یک آئینه با خود همراه خواهند برد که در آنجا کار بگذارند.

آئینه ها مانند کنج شامل سه آئینه عمود بر هم خواهند بود و دارای این خاصیت می باشد که تمام اشعه تابیده شده را به مبداء آن منعکس می کنند. این آئینه به وسیله جهشهایی از اشعه لیزر به فواصل یکصد میلیونیم ثانیه از زمین بمباران خواهند شد. لیزر به وسیله تلسکوپی به قطر ۵/۱ متر هدایت و دریافت خواهد شد. نور منعکس شده به وسیله این تلسکوپ دریافت می شود و به « فوتو کپیر » (۱) هدایت می شود.

فاصله ماه با دانستن سرعت نور و زمان رفت و برگشت آن تا دقت یک متر محاسبه خواهد شد. عکس این عمل نیز قابل امکان می باشد. مدت بسیار طولانی است که امواج رادیویی در کیهان عبور می کند. اگر فرضیه من صحیح باشد آیا ممکن نیست که موجودات ناشناسی می خواهند خود را به ما معرفی نمایند؟ مثلاً انرژی تشعشی CTA ۱۰۲ که در پاییز ۱۹۶۴ به طور ناگهانی افزایش پیدا کرد. ستاره شناسان روسی جهانیان را مطلع ساختند که امکان دارد این علایم از موجودات مافوق زمین با تمدنی برتر ارسال شده باشد. این ستاره رادیویی، CTA ۱۰۲، که طی شماره ۱۰۲ در فهرست ستاره شناسان رادیویی انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا ثبت شد که اسم مشخص کننده آن می باشد.

ستاره شناس معروف شولومیتسکی (۲) در ۱۳ آوریل ۱۹۶۵ در کلاس تدریس

باورقی:

Photo Copier - ۱

Sholomitski - ۲

انستیتوی « استرنبرگ » مسکو اظهار داشت: در اواخر ماه سپتامبر و اوایل ماه اکتبر ۱۹۶۴ انرژی تشعشی ۱۰۲ بسیار پر قدرت بود ولی فقط برای مدت کوتاهی و دوباره تقلیل یافت. ما این را ثبت کردیم و منتظر ماندیم. در اواخر سال قدرت مبداء یک مرتبه افزایش پیدا کرد و صد روز پس از اولین افزایش به حداکثر رسید. مدیر او پروفسور « شولوسکی » اضافه نمود که این چنین تغییرات در تشعشع بسیار نادر می باشد.

در همین زمان استروفیزیکدان هلندی « مارتن اشمیت » (۱) به وسیله محاسبات دقیق فاصله ۱۰۲ تا زمین را در حدود ۱۰ میلیارد سال نوری تخمین زد یعنی اگر این امواج رادیویی توسط موجوداتی در آنجا ارسال شده باشد می بایستی ۱۰ میلیارد سال پیش چنین عملی صورت می گرفته، ولی بنا بر محاسبات تحقیقات امروزی، کره زمین در آن زمان وجود نداشته، این واقعیت کاوش برای موجودات دیگر کیهانی را بیهوده جلوه می دهد.

ولی اگر کاوش برای حیات در کیهان امکان موفقیت ندارد آمریکایی ها و روسها در « جاد رول بنک » (۲) و « استوکرت » (۳) در نزدیکترین بن، آنتن های عظیم هدایتی را متوجه ستاره های رادیویی و « کوایزار » ها (۴) نمی کردند. ستاره های « ایپسیلون اریدیانی » و « تو - ستای » به ترتیب ۱۰/۲ و ۱۱/۸ سال نوری از زمین فاصله دارند پس امواج رادیویی که به سوی این همسایگان هدایت شود ۱۱ سال نوری در راه خواهد بود و جواب آن پس از ۲۲ سال به ما خواهد رسید. ارتباط رادیویی با ستارگان دورتر به همین منوال طولانی تر خواهد بود.

پاورقی:

۱- Marten Schmidt

۲- Jodrell Bank

۳- Stockert

۴- Quasar

تمدنهایی که در فواصلی معادل میلیونها سال نوری قرار دارند برای ایجاد ارتباط رادیویی مناسب نمی باشند. ولی آیا امواج رادیویی تنها وسیله فنی برای ایجاد ارتباط می باشد؟

مثلاً ما می توانیم خود را توسط نور مشخص نماییم. اشعه پرقدرتی از لیزر که مریخ یا مشتری را مورد هدف قرار دهد حتماً مورد توجه قرار خواهد گرفت، البته اگر موجوداتی در آنجا وجود داشته باشند. (لیزر کلمه ای است اختصاری که اصل آن « تقویت نور به وسیله تحریک تشعشع اخراجی » می باشد) و یک نظریه تا حدی غیر قابل قبول این است که قطعات وسیعی از زمین را به وسیله کشت پوشانید که ایجاد تغییر رنگ نماید و در همان موقع از روی اشکال هندسی شناخته گردد.

عقیده کامل ممکن این است که یک مثلث متساوی الساقین که طول ساق ۶۰۰ میل باشد از کشت سیب زمینی ایجاد گردد. درون آن دایره مماس از گندم کاشته شود. بدینوسیله هر تابستان یک دایره زردرنگ که به وسیله مثلث متساوی الساقین محصور شده دیده خواهد شد. در هر صورت یک آزمایش بسیار مفید و پر خاصیت می باشد، ولی اگر موجودات ناشناسی جویای ما باشند رنگ مثلث و دایره برای آنها اشاره ای از عجایب طبیعت خواهد بود، همانطور که گفتم این هم یک راه است. این چنین نظریه داده که خط زنجیری از برج های دریایی ساخته شود که نور آن عموداً به بالا ارسال گردد و آنها را طوری ترتیب بدهند که تصویری از ساختمان اتم به وسیله نور ایجاد گردد.

پیشنهادهای زیادی وجود دارد و تمام این پیشنهادات با این فکر ارایه شده که کسی در آن بالاها متوجه زمین ما می باشد.

آیا ما با محدود کردن خود با این نوع پیشنهادات به طور معکوس به حل مشکل می پردازیم؟ هر چه قدر ما در باره موضوعات ناآشکار دیر باور و ظنین باشیم با این وجود نمی توانیم از کنجکاوی نسبت به خارقه های فیزیکی همچون

ارتباط مغزی بین دو نفر پر قدرت، که کاملاً از لحاظ علمی ثابت شده ولیکن هنوز قابل توضیح نمی باشد، خودداری نماییم.

در قسمت روانکاوی اغلب دانشگاه های معتبر دنیا اخیراً با دقیقترین روش های علمی واقعیت های غیرعادی مانند احضار ارواح، چشم سوم، ارسال افکار و غیره را تحت بررسی قرار داده اند و در بررسی تمام داستانهای روح، جن و پری که مبداء آنها نامعلوم و یا توسط متدینهای یکدنده و کوتاه فکر ساخته شده جدا و کنار گذاشته می شود. در این رشته تحقیقات که تا چندی پیش خرافات به شمار می رفت پیشرفت های قابل ملاحظه ای به دست آمده.

در اوت ۱۹۵۹ آزمایش «ناتیلوس» به پایان رسید. این آزمایش نه تنها امکان ارتباط فکری را ثابت کرد بلکه نشان داد ارتباط مغزی بین دو مغز انسانی می تواند از امواج رادیویی قویتر باشد. آزمایش این چنین بوده:

در فاصله هزاران میل از فرستنده افکار، زیردریایی «ناتیلوس» چند صد پا به زیر آب فرو رفت و تمام ارتباطات قطع گردید، چون حتی امروزه نیز امواج رادیویی قوه نفوذ زیادی در اعماق قابل توجه ندارد. در حالی که ارتباط فکری بین آقای X و آقای Y برقرار ماند. پس از اینچنین آزمایش علمی انسان به این فکر می افتد که مغز بشر قابل به چه کارهای دیگری می باشد. آیا می تواند ارتباط فکری را سریعتر از نور برقرار نماید؟

واقعه «کایس» (۱) که به اعماق مقالات علمی فرستاده شده یک چنین فرضیه ای پیشنهاد کرد.

«ادگار کایس» پسر ساده یک زارع اهل «کنتاکی» بود و هیچ اطلاعی از

پاورقی:

قدرتهای نهفته مغزی خود نداشت. گرچه او در ۵ ژانویه ۱۹۵۴ فوت نمود ولیکن پزشکان و روانپزشکان هنوز مشغول بررسی اعمال او می باشند. انجمن پزشکی آمریکا به « ادگار کایس » اجازه داد که طبابت نماید، اگرچه او یک پزشک نبود. « ادگار کایس » در زمان کودکی اش بیمار شد. به سختی توسط گرفتگی ماهیچه ها تحت فشار بود، بدنش در تب دایمی می سوخت و به حالت اغماء افتاد. پزشکان در کمال بیهودگی سعی کردند که بدنش را هوشیار نمایند. ناگهان « ادگار » با صدایی بلند و بسیار واضح شروع به صحبت نمود. او توضیح داد که به چه علت بیمار است و درمان مورد احتیاج آن را نام برد و به آنها گفت خمیری از مواد مخصوصی درست کنند و بر روی ستون فقرات او قرار بدهند.

پزشکان و اقوام کاملاً بهت زده بودند چون نمی دانستند که پسرک این معلومات را از کجا آورده و چگونه کلماتی که برایش ناشناس بوده می دانست. ادگار از استعمال معالجه ای که خودش تجویز نموده بود به سرعت رو به بهبودی گذاشت. این واقعه جنجالی در آمریکا به پا کرد.

چون ادگار در حالت اغماء صحبت کرده بود عده زیادی از مردم پیشنهاد کردند که او را به وسیله هیپنوتیزم به خواب کنند و درمان امراض را از او سؤال نمایند ولی ادگار به هیچ قیمتی حاضر به این کار نبود. تا اینکه دوستش بیمار شد و او نسخه کاملی به لاتین که هرگز ندیده بود برای دوستش تجویز نمود. پس از یک هفته دوستش بهبود یافت.

اگر اولین واقعه به عنوان یک جنجال کوچک که نباید آن را از لحاظ علمی مهم تلقی نمود فراموش شد لیکن دومین حادثه انجمن پزشکی او را وادار به تحقیق نمود، که اگر چنین اتفاقی دوباره رخ دهد تمام جزییات را درج نمایند. در حالت خواب « کایس » دانش و قدرتی دارا بود که فقط معمولاً پس از بررسی و مشورت بسیار بین پزشکان متخصص امکان داشت.

یک بار « ادگار » برای بیمار بسیار ثروتمندی دارویی تجویز نمود که از هیچ کجا به دست نمی آمد. این مرد چندین آگهی در روزنامه های معتبر داخلی و حتی در روزنامه های بین المللی به چاپ رسانید. یک دکتر جوان از پاریس به او نوشت که پدرش چندین سال پیش این دارو را داشته ولیکن حالا دیگر ساخته نمی شود. مواد متشکله دارو کاملاً همان بود که « ادگار » پیشنهاد کرده بود.

چندی بعد « ادگار » دارویی را تجویز نمود و حتی لابراتوار سازنده آن را نام برد و آدرس آن را که در شهر بسیار دوری بود دقیقاً بیان داشت. پس از تلفن کردن به این لابراتوار معلوم شد که این دارو به تازگی در دست تکمیل می باشد. فرمول آن حساب شده بود و آنها به دنبال اسمی برای آن می گشتند ولیکن برای فروش آماده نشده بود!

پزشکانی که در کمیسیون بررسی شرکت داشتند انتقال افکار را باور نمی کردند. آنها به منظور، و با فکر باز، بررسی می کردند و آنچه را که مشاهده می نمودند مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادند با علم به اینکه « ادگار » در تمام عمرش حتی دست به یک کتاب پزشکی نزده بود.

« ادگار » از همه طرف و از سراسر دنیا مورد نظر قرار گرفته شده بود. در روز دو ملاقات با بیماران می نمود که همیشه پزشکان حضور داشتند و البته حق تجویز دریافت نمی کرد. آنچه که تجویز می کرد و تمام نسخه های درمانی اش کاملاً صحیح بودند. ولی هنگامی که او از حالت خلسه بیرون می آمد هیچ چیز را به خاطر نمی آورد و نمی دانست چه گفته.

هنگامی که پزشکان از او سؤال کردند که چگونه قادر است تجویز کند « ادگار » تصور نمود که او قادر است با هر مغزی که بخواهد تماس بگیرد و اطلاعاتی را که لازم دارد جمع آوری نماید، و چون مغز کاملاً می داند که بدن چه چیزی کمبود دارد موضوع بسیار ساده می شود. او ابتدا از مغز بیمار سؤال می کند سپس مغزهای دنیا را کاوش می کند و درمان را از آنها می پرسد. او خودش

مدعی بود که «ادگار» قسمتی از تمام مغزها می باشد. یک ایده تعجب آور، که اگر از دریچه تکنولوژی به آن نگریسته شود چنین تصویری خواهد داشت:

به یک کامپیوتر غول آسا در نیویورک تمام دانش موجود در علم فیزیک داده می شود. هر موقع و از هر کجا کامپیوتر مورد بازجویی قرار گرفت فوراً جوابش را در کمتر از جزیی از ثانیه می دهد. یک کامپیوتر دیگر که حاوی تمام دانش پزشکی است در زوریخ کار گذاشته می شود، یکی در روسیه که پر از حقایق بیولوژی خواهد بود و یکی در قاهره که علم ستاره شناسی در آن انباشته می شود.

خلاصه تمام دانش بشری قسمت بندی شده و هر یک در یکی از مراکز در سراسر دنیا قرار داده می شوند. اگر مثلاً از کامپیوتر قاهره سئوالی در باره پزشکی بشود سئوال را به کامپیوتر زوریخ که به وسیله رادیو به آن تماس دارد می دهد و جوابش را می گیرد. مغز ادگار می بایستی روی همین اصل کار می کرده، اصلی که منطقی به نظر می رسد و امروزه از لحاظ فنی ارتباط بین کامپیوتری کاملاً امکان پذیر می باشد.

حالا من سئوال پرجراتی را پیش می آورم: چطور می شد اگر تمام (و حتی چند مغز بسیار قوی) مغزهای بشری دارای قدرتی ناشناخته باشند و قادر باشند که با تمام موجودات زنده تماس حاصل کنند. دانش ما از طرز کار و قدرت مغزی بشر بی اندازه ناچیز است ولی می دانیم که فقط یک دهم مغز انسان سالم کار می کند. آن نه دهم بقیه چکار می کنند؟ کاملاً شناخته شده و از لحاظ علمی مستند گردید که بشر قادر است با تلقین از بیماریهای علاج ناپذیر رهایی یابد. شاید یک دنده که برای ما ناشناس است درگیر می شود و یک دهم و یا دو دهم دیگر از مغز را به کار می اندازد.

اگر ما این فرضیه عجیب را که، قویترین انرژی ها در مغز موجودات، نهفته

است، قبول کنیم پس یک شوک مغزی در یک لحظه، در تمام نقاط، مورد توجه قرار خواهد گرفت. اگر علم بتواند چنین عقاید عجیبی را عملاً ثابت کند این نتیجه به دست خواهد آمد که تمام موجودات متفکر کیهان متعلق به یک ساختمان ناشناخته می باشند.

بگذارید مثالی بزنم، اگر یک شوک پرقدرت الکتریکی در هر نقطه ظرف محتوی باکتری وارد شود این شک در یک لحظه در تمام نقاط و توسط تمام باکتری ها احساس خواهد شد. اگر چه می دانیم این تشابه کامل نیست زیرا که الکتریسته یک نوع انرژی شناخته شده می باشد و به سرعت نور بستگی دارد. منظور من یک نوع انرژی است که در هر نقطه وجود داشته باشد و در همان حال مؤثر نیز باشد. من یک نوع انرژی هنوز ناشناخته را توصیف می کنم که یک روز غیرممکنها را ممکن خواهد ساخت.

برای اینکه مثالی برای امکان این ایده غیرعادی آورده باشم گزارش آزمایشی را که در ۲۹ و ۳۰ مه ۱۹۶۵ انجام گرفته بازگو می کنم، زیرا که از لحاظ کیفیت و وسعت بی نظیر می باشد. در این دو روز ۱۰۰۸ نفر افکار خود را با هم، در حقیقت در یک ثانیه، بر روی اشکال، جملات و دسته جاتی از علایم متمرکز نمودند که بدینوسیله نیروی تمرکز یافته آنها را به کیهان منعکس نمود. تنها انجام این آزمایش تعجب آور نیست، نتیجه آن نیز کاملاً بهت آور است. هیچ یک از شرکت کنندگان با یکدیگر آشنایی نداشتند و از هم صدها میل فاصله داشتند. با این وجود ۲/۷ درصد از شرکت کنندگان بر روی اوراق چاپی جواب دادند که آنها یک تصویر را دیده اند، مدل یک اتم را. چون تماس بین شرکت کنندگان غیرممکن بود تعجب آور است که ۲/۷ درصد از آنها یک تصویر مغزی را دیده باشند. پاسخ چیست، ارتباط مغزی؟ جادو جمل؟ یا اتفاق؟

باید اعتراف کرد که این کلاً تخیل علمی است ولی آزمایش که توسط دانشمندان بر عهده گرفته شده بود عملی گردید. این کاملاً واضح است که ما

هنوز خیلی چیزها را نمی دانیم. نتیجه یک آزمایش که توسط عده ای فیزیکدان در دانشگاه « پرینستون » انجام گرفت به همین اندازه حیرت آور است. در حالی که تجزیه یک ماده را که از لحاظ الکتریکی خنثی بود مورد بررسی قرار داده بودند نتیجه ای به دست آوردند که از لحاظ فرضیه های علمی غیرممکن بود زیرا خلاف قوانین مورد قبول هسته ای را ثابت می کرد.

یک مثال غیرعادی دیگر: در یک قسمت از فرضیه نسبی چنین گفته شده که ماده و انرژی هر دو از یک اصل می باشند فقط تغییر حالت داده اند، $(E=mc^2)$. به طور ساده تر، ماده را می توان از هیچ به وجود آورد. فرض کنید یک شعاع پرقدرت انرژی به سرعت از کنار یک هسته سنگین اتمی عبور کند، در این صورت شعاع انرژی در میدان پرقدرت انرژی الکتریکی هسته اتمی از بین خواهد رفت و به جایش یک الکترون و یک پازیترون پدید خواهند آمد. انرژی که به صورت یک شعاع بود تبدیل به ماده یعنی دو الکترون گردید. برای مغزهایی که از لحاظ علمی پرورش نیافته اند این به نظر کاملاً مسخره می آید، ولی در حقیقت این عملاً رخ می دهد.

ابداً خجالت آور نیست اگر شما قادر به درک نوشته های انیشتاین نمی باشید. یکی از دانشمندان او را منزوی نامید زیرا او فقط قادر بود با چند نفر از همکارانش در باره فرضیه هایش گفتگو کند.

پس از گذاری در مناطق کشف نشده ارتباط افکار و اعمال مغز انسان بگذارید به موضوع مورد بحث خود بازگردیم.

این دیگر پنهان نیست که یازده نفر از دانشمندان در نوامبر ۱۹۶۱ جلسه محرمانه ای در رصدخانه ملی ستاره شناسی رادیویی واقع در « گرین بنک » ویرجینیای غربی تشکیل دادند. در اینجا نیز موضوع مورد بحث امکان وجود موجودات ماوراء زمین بوده. دانشمندان که در میان آنها دکتر « کوکونی » (۱) دکتر « سوشو هوانگ » (۲) دکتر « فیلیپ ماریسون » (۳) دکتر « فرنک دریگ »

(۴) دکتر «اوتواستوو» (۵) دکتر «کارل سکن» (۶) و همچنین برنده جایزه نوبل «ملوین کلوین» (۷) در پایان جلسه فرمولی را ارایه کردند که به نام فرمول گرین بنک معروف شده است. بر طبق این فرمول در کهکشان ما در هر آن ۵۰ میلیون تمدنهای مختلف وجود دارد که یا می خواهند با ما تماس بگیرند و یا منتظر یک علامت از کرات دیگر می باشند.

فرمول گرین بنک تمام جوانب مورد سؤال را در نظر گرفته و بعلاوه برای هر ماده دو مقدار منظور داشته، یکی که نسبت به سطح علمی کنونی ما قرار داده شده و دیگر ارزش حداقل مطلق آن را.

$$N = R_+ f p^{ne} f_i f_c L$$

که در این فرمول:

R_+ = تعداد متوسط سالانه ستارگانی که مانند خورشید ما می باشند.

fp = تعداد ستارگانی که امکان دارد موجودات زنده دارا باشند.

ne = تعداد کراتی که مدارشان به دور خورشیدهای آنها داخل «اکوسفر»

می باشد لذا امکانات کافی برای تکامل حیات از نقطه نظر ما را دارند.

fl = تعداد کراتی که دارای چنین شرایطی می باشند و دارای حیات تکامل

یافته نیز هستند.

پاورقی:

۱- Cocconi

۲- Su. Shu. Huang

۳- Philip Morrison

۴- Frank Drake

۵- Otto Struve

۶- Carl Sagan

۷- Melvin Calvin

f_i = تعداد کراتی که موجودات متفکر در آن سکونت دارند که قادر هستند در طول زمان خورشید خود شخصاً تکامل کافی بیابند.

f_c = تعداد کراتی که دارای موجوداتی هستند که فعلاً تمدن پیشرفته دارند.
 L = طول عمر یک تمدن، زیرا با در نظر گرفتن مسافتهای عظیم کیهانی تنها تمدنهایی که طول عمر بسیار دارند قادر هستند با تمدنهای دیگر تماس حاصل نمایند.

اگر ما برای هر یک از این موارد حداقل را منظور نماییم جواب ما:

$$N = 40$$

ولی اگر حداکثر ممکنه را در نظر بگیریم:

$$N = 50,000,000$$

یعنی در یک موقعیت بسیار نامساعد بنا بر فرمول باور نکردنی «گرین بنک» چهل دسته تمدنهای مختلف در جاده شیری ما جویای تمدن های دیگر هستند و با موقعیت بسیار مساعد ۵۰ میلیون تمدن ناشناخته را که در انتظار علایمی از کیهان هستند ارایه می دهد.

محاسبات فرمول « گرین بنک » بر اساس ارقام کنونی ستاره شناسی نمی باشد بلکه تمام ستارگانی که از بدو پیدایش کهکشان وجود داشته اند در نظر گرفته شده. اگر ما این فرمول که پدیده مغزهای علمی می باشد قبول کنیم پس امکان دارد تمدنهای پیشرفته تر از ما صدها هزار سال قبل وجود داشته، که خود دلیلی برای این فرضیه است که در آغاز زمان « خدایانی » به زمین آمدند.

دکتر « سگن » استروویولوژیست آمریکایی مدعی است که تنها بر حسب محاسبات تخمینی این امکان وجود دارد که زمین ما در طول تاریخ حداقل یک بار توسط تمدن های ماوراء زمینی مورد بازدید قرار گرفته شده. در تمام فرضیه ها و پیشنهادات تخیلات آرزومندانه و افکار افسانه ای امکان وجود دارد ولی فرمول « گرین بنک » یک فرمول ریاضی است و به وسیله آن ما قادر هستیم

تعداد ستارگان را که امکان وجود حیات در آنها می باشد تخمین بزنیم.
« اکسوبیولوژی » نام رشته تازه ای از علوم است که در حال تکمیل می باشد.
رشته های تازه علوم به دشواری خود را می شناسانند. اگر شخصیت های معروف
و مسئول هم اکنون کار خود را صرف رشته تازه تحقیقات که بررسی کاملاً بی
طرفانه حیات در ماوراء زمین می باشد نمی کردند برای « اکسوبیولوژی » کسب
کردن معروفیت بسیار مشکل می بود.
برای اثبات جدی بودن این رشته تازه علمی چه دلیلی بهتر از اسم یک عده
که در آن تحقیقات می کنند.

دکتر « فریمن کوئیمبی » (۱) (رییس برنامه اکسوبیولوژی ناسا).

دکتر « اراپلی » (۲) (ناسا).

دکتر « لیدربرگ » (۳) (ناسا).

دکتر « ال. پی. اسمیت » (۴) (ناسا).

دکتر « ار. ای. کاج » (۵) (ناسا).

دکتر « ار. یانگ » (۶) (ناسا).

دکتر « اچ. اس. براون » (۷) (انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا).

پاورقی:

Freeman Guimby – ۱

Irrablei – ۲

Lederberg – ۳

L. P. Smith – ۴

R. E. Kaj – ۵

R. Young – ۶

H. S. Brown – ۷

دکتر «ای. پرسل» (۱) (پروفسور فیزیک در دانشگاه هاروارد).
 دکتر «ار. ان. بریسولز» (۲) (انستیتوی ستاره شناسی رادیویی استندفورد).
 دکتر «تونز» (۳) (برنده جایزه نوبل در فیزیک سال ۱۹۶۴).
 دکتر «ای. اس. شلوسکی» (۴) (انستیتوی استرنبرگ مسکو).
 «سر برنارد لاول» (۵) (جاد رول بنگ انگلستان).
 دکتر «ون براون» (۶) (رییس برنامه موشک سترن آمریکا).
 پروفسور «اوبرت» (۷) (استاد «ون بران».)
 پروفسور دکتر «استوهلینگر» (۸).
 پروفسور «ای. سنگر» (۹).
 و عده کثیر دیگر.

این اسامی نماینده هزاران «اکسوبیولوژیست» در سراسر دنیا می باشند. تمایل تمام این مردان درهم شکستن اوهام و خراب کردن دیوارهای خرافات است که تا کنون اطراف قسمتهای خالی تحقیقات را فرا گرفته، قسمتهایی که این کتاب مشخص نموده. در مقابل تمام مخالفان، «اکسوبیولوژی» پایدار مانده و بالاخره روزی یکی از مهمترین و جالبترین رشته های تحقیقاتی خواهد بود.

باورقی:

-
- ۱- E. Purcell
 - ۲- R. N. Bacewells
 - ۳- Townes
 - ۴- I. S. Shklovsky
 - ۵- Sir Bernard Lovell
 - ۶- Von Braun
 - ۷- Oberth
 - ۸- Stuhlinger
 - ۹- E. Sanger

ولی چگونه می توان مدرکی از وجود حیات در کیهان ارایه داد، بدون اینکه کسی به آنجا برود؟

تخمین ها و محاسباتی وجود دارد که امکان وجود حیات ماوراء زمین را حتمی می داند. شواهدی از وجود باکتری و تخم در فضا در دست می باشد. کاوش برای موجودات متفکر ناشناخته آغاز شده ولی هنوز نتیجه ای که قابل اندازه گیری یا قابل نشان دادن و قابل قبول باشد به دست نیامده. آنچه که ما لازم داریم اثبات فرضیه ها و نظریه هایی است که هنوز به عنوان خیالی بودن مورد قبول نمی باشند.

« ناسا » یک برنامه تحقیقاتی در دست دارد که به وسیله آن بتواند مدارکی از حیات ناشناخته کیهانی کاوش نماید. هشت ماهواره اکتشافی که هر یک در نوع خود بی نظیر و پیچیده اند در نظر گرفته شده اند که شواهدی از حیات در کرات خورشیدی ما به دست بیاورند.

این هشت ماهواره به شرح زیر می باشد:

آپتیکال روتری دیسپرن پروفایل.

مالتیویتور.

ویدیکان میکروسکوپ.

جی بند لایف دیتکتور.

رادیو ایزوتوپ بایوکمیکال پروب.

مس اسپکترومتر.

ولف ترپ.

اسپکتروفوتومتر ماوراء بنفش.

چند اشاره ای به آنچه که زیر این عنوان های فنی نهفته و برای عوام نامفهوم است می کنم.

« آبتیکال روتری دیسپرشن پروفایل » نام یک لابراتوار اکتشافی است که دارای یک نورافکن گردان می باشد. هنگامی که این ماهواره به کره ای می نشیند یک چراغ شروع به تابش می نماید و به دنبال مولکول می گردد.

مولکولها لازمه هر نوع حیات می باشند و از این لحاظ به خوبی شناخته شده اند. یکی از این مولکول ها، مولکول بزرگ پیچی « دی. ان. اس » می باشد که شامل سه نوع مواد شیمیایی است که به ترتیب در کنار هم قرار دارند، نیتروژن قلیایی، قند و اسید فسفریک.

هنگامی که نور پولوریزه شده به مولکول قند برخورد می کند نور چراغ قطع می گردد زیرا نیتروژن قلیایی که جزء متشکله این ماده شیمیایی می باشد از لحاظ نوری فعال می باشد.

چون ترکیب محتوی مولکول « دی. ان. اس » از لحاظ نوری فعال می باشد به محض اینکه نور اکتشافی ماهواره به یک ترکیب محتوی ماده قندی برخورد کند فوراً یک علامت داده می شود که به طور خودکار به زمین مخابره شده که دلیلی برای وجود حیات در آن کره ناشناخته خواهد بود.

« مالیتویتور » یک ماهواره اکتشافی است که وزن آن در حدود یک پوند می باشد و توسط موشک به کره مورد نظر فرستاده می شود و در نزدیکی کره به بیرون پرتاب می شود. سپس این لابراتوار بسیار کوچک در موقعیتی قرار می گیرد که قادر است پانزده آزمایش انجام دهد و نتیجه را به زمین مخابره نماید.

ماهواره اکتشافی « رادیو ایزوتوپ بایوکمیکال » اسم فنی یک ماهواره است که به آن لقب « گالیور » داده اند. در نظر گرفته شده که این ماهواره بر خاک کره مورد نظر به نرمی فرود بیاید و به محض فرود سه طناب چسبنده به طول ۴۵ پا به سمتهای مختلف پرتاب کند. پس از چند لحظه طنابها به طور خودکار به داخل سفینه کشیده می شود و خاک، میکروب و یا هر نوع ماده بیوشیمیایی به درون مایعی فرو برده می شود. قسمتی از این مایع به وسیله ایزوتوپ رادیو اکتیو

کربن (C14) آغشته شده. مواد آلی اضافه شده به علت خواص آنان دی اکسیدکربن (Co2) تولید می کند. گاز دی اکسیدکربن به آسانی از مایع جدا شده و به طرف دستگاه اندازه گیری فرستاده می شود که در اینجا مقدار رادیواکتیویته گاز حاوی هسته C14 را مشخص می کند و به زمین مخابره می نماید.

می خواهم یک دستگاه دیگری را که « ناسا » برای کاوش حیات ماوراء زمین ساخته است توصیف نمایم، دستگاهی که « ولف ترپ » نام دارد. این لابراتوار کوچک در ابتدا توسط مخترع آن « باک دیتکتور » نامیده می شد که بعد دستیاران او آن را « ولف ترپ » نامیدند چون رییس آنها « ولف ویشنیگ » (۱) نام داشت. ولف ترپ نیز در نظر گرفته شده که بر یک کره فرود آرام نماید و چند لوله بسیار ظریف خلاء را بیرون بدهد. هنگامی که لوله ها زمین را لمس می کنند نوک بسیار ظریف آنها شکسته و در اثر خلاء ایجاد شده هر نوع خاک را به داخل می مکد و یک بار دیگر سفینه دارای محیطی است که برای رشد باکتریها مطمئن می باشد. تولید مثل باکتریها محیط مایع را غبارآلود نموده که مقدار Ph مایع نیز تغییر می کند (مقدار Ph درجه اسیدی یک اسید می باشد).

این تغییرات را می توان به دقت و به آسانی اندازه گرفت. غبارآلود بودن مایع به وسیله شعاع نور و یک فتوسل و تغییر درجه اسیدی به وسیله یک دستگاه اسید سنج برقی اندازه گیری می شود. این نتایج به ما امکان خواهند داد که در باره وجود حیات ناشناخته تصمیم بگیریم. میلیون ها دلار برای برنامه تحقیقاتی ناسا و برای برنامه های مکمل در مورد بررسی و کاوش برای دلیل وجود حیات در ماوراء زمین خرج می شود.

پاورقی:

Wolf Vishniac - ۱

اولین سفینه های بیولوژیکی به مریخ فرستاده خواهند شد. بدون شک بشر این ماهواره ها را که پیش قراولان می باشند تعقیب خواهند نمود. مسئولان «ناسا» در این عقیده متحد می باشند که حداقل تا بیست و سوم سپتامبر ۱۹۸۶ بشر به مریخ خواهد رفت. برای این تاریخ دقیق دلیلی دارد، چون سال ۱۹۸۶ فعل و انفعالات خورشیدی به حداقل خواهد رسید. دکتر «ون بران» نیز این عقیده را تصدیق می کند که امکان دارد بشر تا سال ۱۹۸۲ به مریخ برود.

ناسا از لحاظ منابع فنی کمبودی ندارد فقط محتاج به یک کمک مداوم و کافی مادی از طرف کنگره آمریکا است. علاوه بر مسئولیتهای فعلی آمریکا این دو غول مادی یعنی جنگ ویتنام و تحقیقات فضایی تحمل ناپذیر می باشند، حتی برای آمریکا که ثروتمندترین کشور دنیا می باشد.

نقشه سفر به مریخ وجود دارد، سفینه فضایی مریخ نورد طرح شده فقط لازم است که آن را به همان خوبی بسازند. مدل آن بر روی میز خارق العاده ترین مرد «هانتسویل» (۱) قرار دارد، بر روی میز پروفیسور دکتر «استولینگر» مدیر کل لابراتوار طرحهای تحقیقاتی که قسمتی از مرکز پرواز فضایی «جرج مارشال» (۲) واقع در «هانتسویل» آلاباما می باشد. در لابراتوارهای او یکصد محقق علمی مشغول به کار می باشند. در آنجا آنها در باره فیزیک «پلازما»، فیزیک هسته ای و ترموفیزیک آزمایش می کنند. دانشمندان خود را با طرح هایی برای آینده نیز مشغول می سازند، تحقیقات در باره موتورهای الکتریکی موشک.

آینده برای همیشه با اسم دکتر «استولینگر» همراه خواهد بود. او طراح کشتی فضایی مریخ می باشد که بشر را به کره قرمز حمل خواهد نمود.

باورقی:

Huntsville - ۱

George Marshal - ۲

فوراً پس از جنگ دوم جهانی دکتر استولینگر توسط دوستش دکتر ورنر ون بران به آمریکا آورده شد و در «فورت بلیس» برای نیروی هوایی آمریکا موشک می ساختند. پس از آغاز جنگ کره این دو به همراهی ۱۶۲ هم کشوری خود به «هانتسول» رفته که طرحی را پیاده کند که حتی برای آمریکا که عظیم کلمه نامفهومی می باشد عظیم بود. در آن روزها هانتسول یک شهر کوچک خواب آلود در کنار کوهستان «آپالاچین» بود. با ورود مردان موشک این شهر پنبه به یک سیرک مبدل گردید.

در عرض چند سال به سرعت سرسام آوری کارخانه ها، سکوهای آزمایش موشک، لابراتوارها، آشیانه های غول پیکر و ساختمان های فلزی از هر گوشه آن سر به آسمان کشید. امروز بیش از پانزده هزار نفر در هانتسول زندگی می کنند. این شهر کوچک از خواب بیدار شد و هانتسویلی ها مبدل به علاقه مندان سرسخت فضانوردی شده اند.

هنگامی که اولین موشک «ردستن» (۱) غرشکنان از سکوی آزمایش به هوا بلند شد هانتسویلی ها از ترس به زیرزمینهای خود فرار کردند.

امروزه هنگامی که موشک «سترن» (۲) آزمایش می شود، و غرش آن چنین است که انگار در یک ثانیه دیگر دنیا به پایان خواهد رسید، کسی ابداً توجهی نمی کند. هانتسویلی ها همیشه گوشی های خود را همراه دارند، همچون لندنی ها که هیچوقت بدون چتر نمی باشند.

آنها شهر خود را شهر موشک می نامند و اگر کنگره میلیون ها دلار لازمه سفر فضایی را تامین نکند آنها عصبانی می شوند و دست به اغتشاش می زنند.

باورقی:

Redstone - ۱

Sturn - ۲

هانتسویلی ها کاملاً حق دارند که به آلمانی های خود افتخار کنند و « ناسا » ی « هانتسویل » از بزرگترین مراکز « ناسا » می باشد. در اینجا موشک‌هایی که در تمام روزنامه های جهانی سرمقاله می باشند، از « ردستن » کوچک گرفته تا « سترن » پنج غول پیکر، طرح و ساخته شده اند.

تاکنون آمریکا در حدود پنج میلیارد پوند صرف برنامه ماه کرده. مبلغ چهل و پنج میلیون پوند برای ساختن پانزده سترن پنج در نظر گرفته شده. در هنگام پرواز مخزن‌ها با ۸۸۰،۰۰۰ گالن سوخت محترقه شدید پر می شود که قدرت انفجاری معادل با ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ اسب بخار تولید می کند. موشک غول آسا در حدود ۳۰۰۰ تن وزن دارد.

در « هانتسویل » در حدود هفت هزار تکنسین و دانشمند تحت نظر ون بران مشغول به کار هستند و هدف بزرگ تسخیر فضا می باشد.

در سال ۱۹۶۷ عده ای متجاوز از سیصد هزار دانشمند رشته های مختلف در سراسر جهان در برنامه های فضایی آمریکا مشغول به کار بوده اند. بیش از بیست هزار کارخانجات صنعتی برای بزرگترین تحقیق تاریخ کار می کنند.

دانشمند اطریشی دکتر « پکرا » (۱) در یکی از دیدارهایم از هانتسول اظهار داشت، دستجات تحقیق مجبور بوده اند روشها و مواد تازه ای که هرگز در هیچ کجای دنیا به وجود نیامده بود بوجود بیاورند.

« اینجا را نگاه کن » و او یک کپسول بزرگی را به من نشان داد که صدای خفه ای از آن می آید.

« در اینجا ما آزمایشی برای روغنکاری در خلاء کامل انجام می دهیم. آیا می دانی که ما نمی توانیم از هیچ یک از مواد لغزنده کننده ای که در دنیا ساخته می

پاورقی:

شود استفاده کنیم؟ آنها در فضا تمام خواص لغزندگی خود را از دست می دهند، با این مواد لغزنده کننده موجود حتی یک الکتروموتور معمولی پس از نیم ساعت کار در خلاء از کار خواهد افتاد. چه می توانستیم بکنیم به جز اینکه ماده لغزنده کننده ای بوجود بیاوریم که حتی در خلاء مطلق نیز قادر به عمل خود باشد.»

صدای ناهنجاری از یک اطاق دیگر شنیده می شد. دو گیره قوی که در زمین کار گذاشته شده بودند می خواستند ورقه ای از فلز که ضخامت آن ۴ اینچ بود پاره کنند.

دکتر «پکرا» ادامه داد این یک قسمت دیگر از تحقیقات ما است که راضی بودیم در صورت امکان از آن صرفنظر کنیم ولیکن آزمایشات به ما ثابت کردند که آلیاژهای کنونی قادر به تحمل کشش های فضایی نمی باشد. لذا ما باید آنهایی را به دست بیاوریم که مورد نظر ما می باشند. ما همچنین باید روش های جدید جوشکاری بوجود بیاوریم، نقاط جوش داده شده باید تحت سرما، گرما، ارتعاشات، کششها و فشارها مورد آزمایش قرار گیرند که بدانیم تحت چه شرایطی درهم خواهند شکست.

خانم مهمانداری که همراه ما بود به ساعتش نگاه کرد، دکتر «پکرا» به ساعتش نگاه کرد، همه به ساعت هایشان نگاه می کردند، کارکنان ناسا به آن توجه ای ندارند و بازدیدکنندگان در ابتدا برایشان تعجب آور است ولی به آن عادت می کنند زیرا که برای کارکنان ناسا در «کیپ کندی»، «هیوستن» و «هانتسویل» نگاه کردن به ساعت یک امر عادی محسوب می شود. به نظر می رسد که آنها دائماً مشغول به شمارش معکوس می باشند، چهار... سه... دو... یک... صفر.

عبور سواره و پیاده از راهروها، اطاق ها و درها، و پس از کنترل های حفاظتی به آقای «پلی» (۱) که او نیز از یکی از کشورهای آلمانی زبان اروپا می باشد و مدت سی سال است که برای «ناسا» کار می کند رسیدیم. من یک کلاه

حفاظتی سفید رنگ بر سر داشتم که علامت ناسا بر روی آن بود. آقای پلی مرا به سکوی آزمایش « سترن » پنج برد، منظور از کلمه ساده سکوی آزمایش یک برج عظیم بتنی است به ارتفاع چندین طبقه و به وزن چند صد تن که دارای آسانسور و منجیق است و سیستمی از کیلومترها سیم پیچی گیج کننده در بر دارد. هنگامی که سترن پنج اشتعال پیدا می کند آنچنان غرشی بپا می کند که تا دوازده کیلومتری سکوی پرتاب شنیده می شود. سکوی آزمایش که عمیقاً در صخره و بتن کار گذاشته شده در هر آزمایش تا ۳ اینچ از کفه خود بلند می شود، در همان حال مقدار ۳۳۳۰۰۰ گالن آب برای خنک کردن آن در هر ثانیه مصرف می شود.

ناسا برای خنک کردن موشک های در حال آزمایش مجبور بود پمپ مخصوصی را بسازد که به آسانی قادر است احتیاجات شهری را به اندازه «منچستر» از لحاظ آب آشامیدنی فراهم سازد.

یک آزمایش فقط ۵۰۰,۰۰۰ پوند خرج دارد. فضا به این ارزانیها به دست نمی آید. هانتسویل یکی از چندین مراکز ناسا می باشند. شاید بهتر باشد که خواننده اسامی آنها را یادداشت کند چون ممکن است در آینده ایستگاه های سفر به فضا باشند.

مرکز تحقیقاتی نظامی « مافت فیلد » کالیفرنیا.

مرکز تحقیقاتی الکترونیک « کامبریج »، ماساچوست.

مرکز تحقیقاتی پرواز « ادواردز »، کالیفرنیا.

مرکز پرواز فضایی « گودارد »، گرین بلت ام. دی.

لابراتوار متحرک « پادسانا »، کالیفرنیا.

پاورقی:

Pauli - ۱

مرکز فضایی « جان اف. کندی »، فلوریدا.
مرکز تحقیقاتی « لنگلی »، همپتون. وی. ا.
مرکز تحقیقاتی « لوئیس »، کلیولند، اوهایو.
مرکز سفینه فضایی با سرنشین، « هیوستن » تگزاس.
ایستگاه تکمیل موشکهای هسته ای « جکاس فلتس ».
اداره عملیات پرتاب پاسفیک « لومپوک »، کالیفرنیا.
ایستگاه « والپس »، جزیره « والیس » وی. ا.
اداره عملیات غربی « سانتامونیکا »، کالیفرنیا.
مرکز ناسا واشنگتن دی. سی.

مدتها است که صنعت کشتی فضایی در بازار از لحاظ فروش از صنعت اتومبیل سازی جلو زده است. در اول ژوئیه ۱۹۶۷ در حدود ۲۲۸۲۸ نفر در مرکز فضایی کیپ کندی کار می کردند. مخارج سالانه برای سال ۱۹۶۷ فقط برای این مرکز ۴۷۵،۷۸۴،۰۰۰ دلار بوده.

این همه به خاطر اینکه چند نفر دیوانه می خواهند به کره ماه بروند؟
من تا کنون دلایلی برای مدیون بودن ما به تحقیقات فضایی آورده ام (و اینها فقط فرآورده های فرعی بوده اند)، از لوازمات معمولی روزانه گرفته تا لوازمات و وسایل پیچیده پزشکی که در هر ساعت روز جان هزاران نفر را در سراسر دنیا نجات می دهد.

این سوپر تکنولوژی در حال تکامل، ابداً نگی برای بشریت نمی باشد و روز بروز بشریت را به آینده می برد که هر روز را با همکاری همه جانبه از نو آغاز می کند. نویسندگان در موقعیتی توانست نظر ورثه و نران را در باره مطالب و نظریه های ارایه شده این کتاب بپرسد: دکتر « ون بران » به نظر شما این امکان هست که ما در یکی از کرات دیگر منظومه شمسی حیات پیدا کنیم؟
« به نظر من کاملاً امکان دارد که ما در مریخ حیات در سطح پایین به دست

بیاوریم.»

به نظر شما امکان دارد که ما تنها موجودات متفکر کیهان نباشیم؟
« به نظر من احتمال بسیار زیادی هست که در کرات دور دست کیهانی نه تنها زندگی حیوانی و گیاهی وجود دارد بلکه موجودات زنده متفکر نیز به سر می برند. کشف چنین حیاتی بسیار شغل جالب و لذت بخشی می باشد ولی با در نظر گرفتن مسافت های عظیم کهکشان ما و کهکشانهای دیگر امکان موفقیت در اثبات وجود این چنین نوع حیات و یا برقراری تماس با آنها را بعید به نظر می آورد.»

آیا قابل قبول است که تمدنهای قدیمی تر و از لحاظ فنی پیشرفته تر از ما در کهکشان وجود داشته اند؟

« تا کنون ما مدرک یا علایمی که دال بر وجود موجودات پیشرفته تر از لحاظ فنی و قدیمی تر از ما که در کهکشان ما زندگی می کرده اند نداشته ایم، یا این وجود طبق محاسبات تخمینی و امکانات فلسفی من از وجود این چنین موجودات پیشرفته مطمئن می باشم ولی باید تأکید کنم که ما هیچگونه مدرک مطلق علمی که دال بر این موضوع باشد در دست نداریم.»

آیا این امکان هست که در گذشته تیره و دور زمین تمدنهای قدیمتر به دیدار زمین، ما آمده باشند؟

« من این امکان را رد نمی کنم ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ تحقیقات باستان شناسی تا کنون مدرکی برای اثبات اینگونه عقاید ارایه نداده.»

در اینجا گفتگوی من با « پدر موشک سترن » به پایان رسید.

متأسفانه نویسنده قادر نبود که از کشفیات بسیار جالب با او صحبت کند، در باره کتابهای قدیمی که دست به دست معماهای حل نشده از گذشته ما ارایه می دهند، در باره سئوالات بی شماری که اگر از دریچه فضایی به کشفیات باستان شناسی بنگریم پیش می آید ولی دکتر ون بران منتظر اتمام این کتاب می باشد.

فصل دوازدهم

آینده

موقعیت امروزی ما چیست؟

آیا روزی فضا به تصرف بشر در خواهد آمد؟

آیا در گذشته دور موجوداتی از اعماق بی نهایت کیهان به کره ما آمده اند؟
آیا هستند موجودات ناشناخته در نقطه ای از این کیهان که سعی دارند که با ما تماس بگیرند؟

آیا زمان ما که با کشفیاتش آینده را همچون طوفان در بر می گیرد تا به این حد وحشتناک است؟

آیا علم پزشکی و بیولوژی راهی برای بازگردانیدن افراد در حالت انجماد عمیق به زندگی پیدا خواهد کرد؟

آیا بشر خاکی کرات دیگر را به تصرف در خواهد آورد؟

آیا بشر با افرادی که در آنجا می باشند تولید مثل خواهند کرد؟

آیا انسان دومین، سومین و چهارمین زمین را بوجود خواهد آورد؟

آیا روزی فرا خواهد رسید که «روبات» جای انسان را در جراحی بگیرد؟

آیا بیمارستان های سال ۲۱۰۰ مبدل به یک انبار لوازمات یدکی برای انسان

های علیل در خواهد آمد؟

آیا در آینده دوری ممکن خواهد بود که با قلب، ریه، کلیه و غیره مصنوعی عمر بشری را به بی نهایت رسانید؟
آیا دنیای شجاع جدید «هاکسلی» (۱) با تمام غیرممکن بودن و غیرانسانی بودنش روزی به حقیقت خواهد پیوست؟

مجموعه ای از این چنین سؤالات به آسانی می تواند کتاب قطوری را تشکیل بدهد. روزی نمی گذرد بدون اینکه یک چیز جدید در یک نقطه دنیا اختراع نشود، و هر روز می توان یکی از

پاورقی:

۱- Huxley

سؤالات را از فهرست غیرممکن ها، به عنوان جواب گفته شده، حذف نمود.
دانشگاه «ادینبارا» (۲) مبلغ ۲۷۰،۰۰۰ پوند از «تراست نافیلد» برای تکمیل یک کامپیوتر متفکر دریافت داشت. مدل این کامپیوتر را به مکالمه با یک بیمار به کار بردند و پس از پایان آزمایش بیمار نمی توانست باور کند که او با یک کامپیوتر صحبت می کرده.

پروفسور دکتر «میچی» (۳) که طراح این کامپیوتر است مدعی بود که این کامپیوتر در حال تکامل یک زندگی شخصی بود. این علم جدید «فیوترولژی» (۴) نام دارد و هدفش با استفاده از تمام وسایل و روشهای فنی بررسی کامل و

پاورقی:

۱- Edinburgh

۲- Michie

۳- Futurology

۴- Rand

درک دقیق آینده است. در سراسر نقاط دنیا مخزنهای فکری بوجود می آیند و از آن چنین درک می شود که غولهای علمی امروز در باره آینده فکر می کنند. یکصد و شصت و چهار چنین مخزن های فکری تنها در آمریکا مشغول به کار می باشند. مخارج آنها توسط دولت و صنایع سنگینی پرداخت می شود. معروفترین این مخزنها سازمان «راند» (۱) در «سنتامونیکا» واقع در کالیفرنیا می باشد که در سال ۱۹۴۵ نیروی هوایی آمریکا آن را تأسیس نمود. دلیل آن چه بود؟ افسران ارشد خواستار یک برنامه تحقیقاتی در مورد جنگ های بین المللی بودند. و امروز ۸۴۳ نفر دانشمند و متخصص انتخاب شده در یک مرکز بسیار مجهز و بسیار عالی مشغول به کار می باشند. اولین ایده ها و نظریات در مورد غیرممکن ترین اقدامات بشری از اینجا سرچشمه می گیرد.

حتی در ۱۹۴۶ دانشمندان «راند» غیر قابل استفاده بودن کشتی فضایی را به عنوان یک سلاح بیان داشته بودند و هنگامی که «راند» در سال ۱۹۵۱ برنامه ای برای چندین نوع ماهواره پیشنهاد کرد، واهی خوانده شدند. باید از این مرکز تحقیقاتی برای شرح دقیق ۳۰۰۰ واقعه ناشناخته سپاسگزار باشیم.

دانشمندان «راند» بیش از صد و ده جلد کتاب منتشر کرده اند که در پیشرفت و ترقی تمدن ما بی اندازه مؤثر بوده. انتهایی در این کار تحقیقاتی دیده نمی شود و احتمال نمی رود که اینچنین شود. کارهای مشابه ای برای آینده در مراکز زیر در دست انجام می باشند.

انستیتوی «هادسون» واقع در «هارمون آن هادسون» نیویورک. مرکز تحقیقات عالی «تمپو» وابسته به جنرال الکتریک در «سنتا باربارا» کالیفرنیا. انستیتوی «آرتور لیتل» کمبریج ماساچوستس.

و انستیتوی «باتل»، کلومبیا، اوهایو.

دولتها و تجارتهای بزرگ هرگز بدون این متفکران آینده قادر به ادامه نخواهند بود. دولتها بایستی از مدتها قبل در باره نقشه های نظامی خود تصمیم

بیگیرند، و تجارتهای بزرگ باید چندین سال آینده را در محاسبات خود منظور دارند.

«فیوترولوژی» باید نقشه ترقی پایتخت های دنیا را برای صد سال یا بیشتر طرح ریزی نماید.

مسلح به دانش امروزی مثلاً تخمین ترقی مکزیک برای پنجاه سال آینده کار مشکلی نخواهد بود. در ارایه این چنین پیشگویی هایی تمام جزئیات می بایستی در نظر گرفته شود، مانند تکنولوژی موجود، وسایل ارتباطی و حمل و نقل، امواج سیاسی و مخالفان احتمالی مکزیک.

اگر پیشگویی امکان داشته باشد موجودات ناشناخته قادر بوده اند که ۱۰۰۰۰ سال پیش چنین پیشگویی در باره زمین بکنند. بشر همیشه دارای این غریزه بوده که با تمام امکانات موجود در باره ترقی و پیشرفت خود بیندیشد و آینده را بررسی نماید، بدون بررسی آینده قادر به روشن نمودن گذشته خود نخواهیم بود. زیرا چه کسی می داند که راه هایی برای پرده برداشتن از گذشته هم اکنون در مراکز باستانی ما نباشد و به خاطر اینکه قادر به درک آنها نیستیم آن را بدون جهت در زیر پای خود از بین می بریم. به همین دلیل من پیشنهاد یک سال باستان شناسی واهی را می کنم.

همان طور که من قادر به قبول مکتبهای طرز فکر قدیمی نیستم نمی توانم از کسی بخواهم که نظریه های مرا قبول کند. با این وجود من امیدوارم که به زودی موقع ایجاب خواهد کرد که با کمال بی طرفی به این معمای تیره گذشته حمله کرده و از ترقیات و تکاملهای تکنولوژی در این باره استفاده نمود.

تقصیر ما نیست که میلیونها کرات دیگر در کیهان وجود دارد. تقصیر ما نیست که مجسمه «توکومای» ژاپنی که هزاران سال عمر دارد اتصالی های مدرن دارد و بر کلاه خودش منفذ چشمی تعبیه شده. تقصیر ما نیست که نقوش برجسته سنگی «پالنکو» وجود دارد.

تقصیر ما نیست که آدمیرال پیری ریاز نقشه های قدیمی خود را نسوزاند.
تقصیر ما نیست که کتب و آداب قدیمی تاریخ بشری این اندازه نامفهوم و
مسخره می باشد.

ولی این تقصیر ما خواهد بود که با علم به این موضوعات آنها را ندیده
بگیریم و آنها را جدی تلقی نکنیم.

بشر آینده درخشانی در مقابل خود دارد، آینده ای که جلال گذشته را در
خود غرق خواهد کرد. ما به تحقیقات فضایی و تحقیق در باره آینده احتیاج
داریم و جرأت می خواهیم آنچه که فعلاً غیرممکن به نظر می آید مورد بررسی
قرار دهیم. مثلاً تحقیق در باره گذشته که قادر است خاطره های پرارزشی از
آینده به همراه داشته باشد. مدارکی که ثابت خواهند شد و بدینوسیله تاریخ
بشریت را برای نسلهای آینده روشن خواهد نمود.

پایان

از مترجم و در حاشیه



یک نقشه که در کتابخانه آدمیرال پیری ریاز که در قرن هجدهم می زیسته در کاخ توپکاپی استانبول به دست آمده. نقشه، آمریکای شمالی و جنوبی و آفریقای غربی را نشان می دهد. قطب جنوب در پائین نقشه کشیده شده و با قطعه زمین زیر یخ که بوسیله دستگاه های اکوساندر مشخص گردیده مطابقت دارد. در تاریخ ثبت شده این قسمت هرگز بدون یخ نبوده!



تصویر کارتوگرافیک نقشه پایی ریاز بر روی شبکه ای با استفاده از نقاط
مبدأ که در نقشه بالا مشخص گردیده. این نقشه با نقشه تصویر متساوی
الفاصله دنیا به مرکز قاهره که نیروی هوایی آمریکا ترسیم نموده تقریباً یکی
است.



عکس زمین که بوسیله آپلوی ۸ برداشته شده شباهت زیادی به نقشه پیری ریاز دارد، بخصوص شکل عجیب کشیده شده آمریکا واضح است.



این تصاویر عجیب در دشتهای نازکا در پرو دیده می شوند...
عکس منطقه ای که این علائم را بر خود دارد (باستانشناسان می گویند جاده
«اینکاها» می باشد).





یک تصویر عجیب دیگر در نازکا، پرو. این تصویر شباهت زیادی به یک توقفگاه هواپیما در فرودگاه های مدرن دارد.



این نقش ۸۲۰ پایی عظیم بر روی صخره های خلیج پیسکو قرار دارد و به طرف دشت نازکا اشاره می کند. آیا این یک راهنمای هوایی است یا یک علامت مذهبی.



این معبد و نوشته ها متعلق به قوم « مایا » و در پالنگ مکزیک قرار دارد.



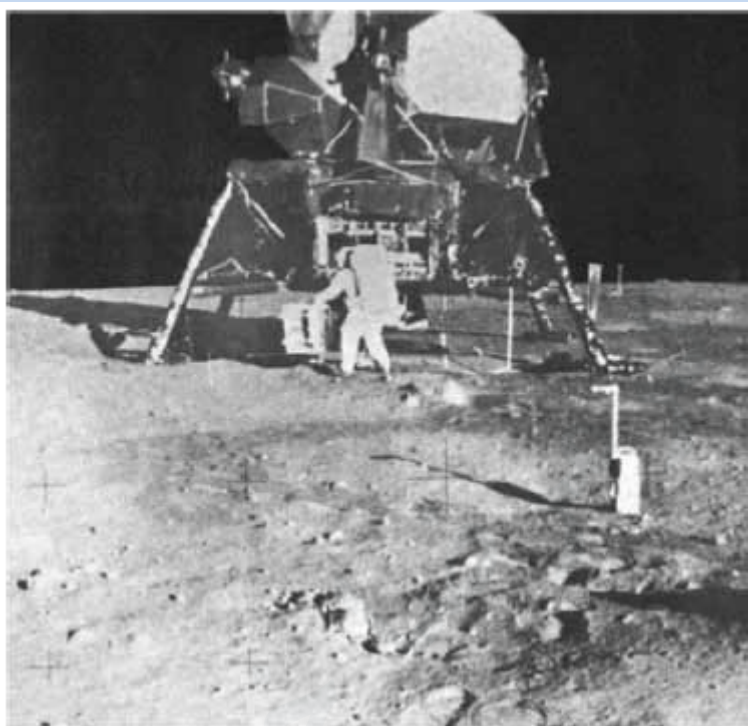
داخل معبد درون یکی از دهلیزهای کوچک، این نقش برجسته وجود دارد. در آنجا فقط می توان یک عکس از مقابل از آن برداشت ولی جزییات آن برای نقاش کافی می باشد که تصویر آن را بکشد.



این تصویر در معبد کشیده شده. آیا قدرت تخیلی بشر بدوی تا این اندازه بوده که چنین چیز باور نکردنی که تشابه بسیاری به یک فضاپرد درون سفینه فضایی دارد رسم کنند؟ آن علایم عجیب در پایین تصویر را فقط می توان به عنوان شعله و گاز که از یک منفذ تحرکی خارج می شود تفسیر نمود.



یک فضانورد آمریکایی همان حالت را به خود گرفته، دستهایش بر روی کنترل و چشمهایش به دستگاه ها دوخته شده.



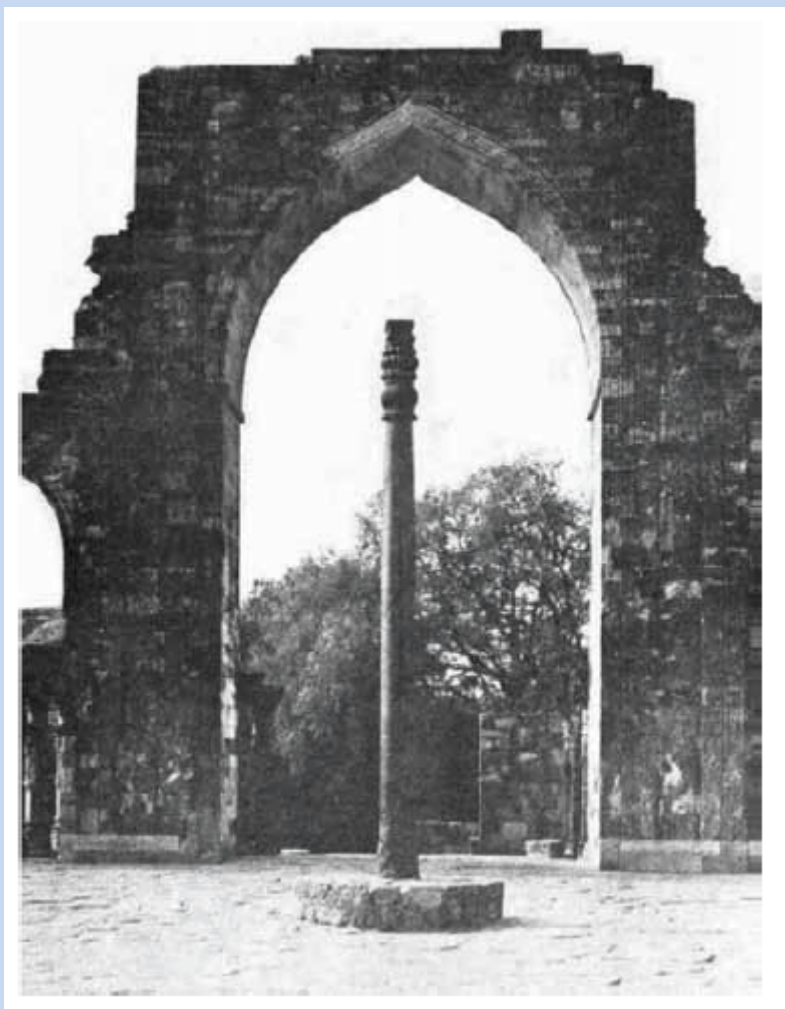
در بیست و یکم ۱۹۶۹ یک شرط بند در لندن مبلغ ۱۰۰۰۰ پوند باخت چون ۵ سال قبل از آن او یک در هزار شرط بسته بود که انسان قبل از ۱۹۷۰ به ماه نخواهد رفت. در هفته بعد آمریکایی ها عکس هایی از مریخ را که از فاصله دو هزار میلی آن برداشته شده بود منتشر نمودند. سفر فضایی دیگر از داستان های علمی خارج شده بود.



پس از قرن ها در اعماق دریا این شی چندان قابل اهمیت به نظر نمی رسد. این جسم در سال ۱۹۰۰ توسط غواصان یونانی در انتیکیسرا به دست آمد. مجموعه ای چرخ دنده های تداخلی می باشد و در حقیقت یک پلنتریوم است. تاریخ ساختن دستگاه سال ۸۲ قبل از مسیح می باشد که بر روی آن نوشته شده. شکل سمت راست جزئیات این دستگاه را نشان می دهد.



جزیره ایستر که بومیان آن را ناف دنیا می نامند و در این قطعه زمین کوچک مجسمه های عظیمی وجود دارد که حیرت آور می باشد و عجیب تر از آن این است که این جزیره دور افتاده از خود خطی دارد که هنوز ترجمه نشده.



این ستون آهنی قدیمی هرگز زنگ نمی زند. قدمت حقیقی آن را نمی توان تخمین زد ولی آنچه که مسلم است صدها سال عمر دارد.



این کتیبه بابلی خسوف های گذشته و آینده را ثبت نموده است.



در اینجا عجایب دیگری است که متعلق به آشوری ها و یکی از آنها متعلق به عراق است. این کتیبه، « شماماسی » خدا را نشان می دهد که متعلق به هزاره سوم قبل از مسیح می باشد و تصاویری نیز از ستارگان و افرادی با کلاه های عجیب دارد. چرا می بایستی خدایان گذشته را به ستارگان نسبت بدهند.



این کتیبه متعلق به اوایل هزاره اول قبل از مسیح می باشد. نقش وسط تصویر را یک درخت مقدس می دانند. کاملاً امکان دارد که آن را یک علامت ترجمه کرد. تصویر ساختمان یک اتم و یک فضاپرواز در ارا به آتشین بالای آن. تصویر یک موجود داخل دایره بالدار و زیر آن علامت نامفهومی است.



در اینجا یک عدسی کریستال آشوری که متعلق به قرن هفتم قبل از مسیح می باشد دیده می شود. ساختن چنین عدسی محتاج به فرمول های مشکل ریاضی می باشد. از کجا آشوری ها چنین معلوماتی به دست آوردند.



بالاخره ما قطعاتی داریم که در موزه بغداد می باشد که گفته می شود باقیمانده یک باتری الکتریکی بوده ۵۰ تصویر بعدی از آمریکای جنوبی می باشد که حاوی معماهای حل نشده بسیار است.



تاریخ ثبت شده ای از نیاخوانا که در دست نمی باشد. بر روی دروازه آفتاب که قطعه سنگ یک تکه به وزن ده تن می باشد تصویری از خدای پرنده که چهل موجود عجیب همراه دارد نقش شده است. در حماسه ها از کشتی فضایی طلایی که از ستارگان آمده گفتگو شده.



این قسمتی از یک تخته سنگ یک پارچه است که وزن آن به ۲۰۰۰۰ تن تخمین زده شده در ساکسی هوامان، پرو قرار دارد. چه خاصیتی داشته؟ چه قدرتی آن را برگردانیده است.

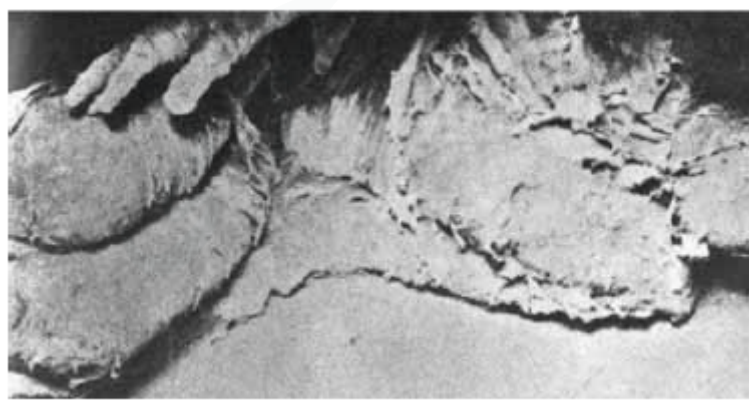


قسمتی از یک دیوار عظیم در ماکي هوامان، فقط به دقت تماس سنگها توجه کنید. چگونه بشر بدوی قادر بوده چنین قطعه سنگهای غول پیکری را حمل کند و بتراشد. تغییر حالت صخره ها احتیاج به درجه حرارت بسیاری دارد، عامل آن در پرو چه بوده است؟





این پله های عظیم به کجا می رفته؟ شاید به تخت غولها!



یک مومیایی متعلق به دوره دوم.



تکه ای از یک پارچه بسیار ظریف بافت، چگونه مصری ها در آن زمان با چنین روشهای پیچیده ای آشنا بوده اند.



با استفاده از غلطک های چوبی و قدرت بازوی انسانی برای حمل دو میلیون و نیم قطعه سنگ عظیم که در هرم « خئوپس » به کار رفته مدت ۶۰۰ سال وقت لازم بوده!



در پرو ما با اتصال دقیق باور نکردنی تخته سنگهای غول پیکری مواجه می شویم.



این معبد در کوپان واقع در « هندوراس » بر اساس تقویم مایاها ساخته شده و تعداد معین پله هر ۵۲ سال ساخته می شد.



بر روی این مجسمه عظیم اطلاعات نجومی که زمان های بسیار طولانی را در
بردارد نوشته شده.



چگونه این افراد بدوی با روش های ناقص خود قادر بودند که به چنین دقتی سنگها را به روی هم بگذارند و این مجرای سنگی را بسازند.



ال کاستیلو در چه یایتزا واقع در مکزیک.
این بنا بر اساس تقویم مایاها ساخته شده است. مجموع ۹۱ پله در هر طرف ۳۶۴ می شود و بعلاوه سکوی آخر رقم ۳۶۵ (روز) به دست می آید.



این نقش تصویر موجود سفیدی را نشان می دهد که پیراهن شلوار کوتاه، دستکش و کفش به تن دارد. یک پدیده تخیلی حیرت انگیز از انسانهای بدوی که همیشه عریان بوده اند به جای مانده.



رودزیا. این تصویر مرد در زنجیر نامیده شده و سرپوش عجیبی دارد. ممکن است مراسم تدفین یک پادشاه باشد. کاملاً امکان دارد یا فضانورد در حال گرفتن آذوقه از مردم باشد.



در بولوویا در نزدیکی سنتاکروز قسمتهای طولانی ساخته شده بتنی قرار دارد. آیا این ممکن است که برای افرادی که از چرخ استفاده نمی کردند جاده ای باشد؟



این تصویر توسط یک گروه اکتشافی روس به دست آمده است.



این تصویر که در والکامونیکا واقع در شمال ایتالیا قرار دارد یک بار دیگر اصرار عجیب انسان بدوی را برای رسم تصاویر در لباس و کلاه های غیرعادی نشان می دهد.



این نقش در نروژ قرار دارد!



در فرگانا واقع در ازبکستان.



در تاسیلی واقع در صحرا.



یک فضانورد آمریکایی. شاید فضانوردان گذشته نیز این چنین البسه ای می پوشیدند

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

ساعت : ۱۹/۲۳

روز : سه شنبه

۲۱ / آذرماه / ۱۳۹۶

کرمرضا خزلی

یار مهربان

www.bagheminoo.com

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

دکتر رضا خدایی